

# الْمُهَيِّدُ

یک شیعه منتظر

و

وکلاى اربعه حضرت مهدى عليه السلام

عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِيِّ قَالَ وَرَدَ تَوْقِيعٌ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ وَذَكَرَ تَوْقِيعاً شَرِيفاً يَقُولُ فِيهِ فَإِنَّهُ لَا عُدْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيكِ فِيمَا يُؤَدِّيهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا قَدْ عَرَفُوا بَأَنَّا نَفَاوَضَهُمْ سِرَّنَا وَنَحْمَلُهُمْ إِيَّاهُ إِلَيْهِمْ الْحَدِيثَ.

رجال الكشى ۵۳۶

حضرت مهدى عليه السلام فرمودند: هرگز بهانه ای برای دوستان ما باقی نمی ماند که در مورد اطلاعی که اشخاص مورد اعتماد از جانب ما به آنها می دهند، شک کنند. می دانند که ما اسرار خود را در اختیار آنها می گذاریم و به ایشان می سپاریم.

سید عبدالمحسن ذبیحی (آبُو نَادَعْلَى)

مشهد مقدس ۰۹۱۵۳۰۴۶۱۸۸

- مقدمه ..... ۱
- ۱- احادیث را نباید رد کرد ..... ۳
- ۲- نباید در حدیث ثقه تشکیک کرد ..... ۱۲
- ۳- از راستگو فقط حدیث بگیر ..... ۱۳
- ۴- عاقبت بخیری عمل به احادیث، حتی احادیث باطل ..... ۱۵
- مطالبی درباره غیبت صغری حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۶
- مکان و زمان غیبت صغری ..... ۱۶
- مدت غیبت صغری چقدر بوده ..... ۲۲
- تصریح روایات بر اینکه دو غیبت داریم ..... ۲۷
- فرق غیبت صغری و کبری ..... ۴۰
- ۱- صغری کوتاه و کبری طولانی ..... ۴۰
- ۲- در صغری در حج دیده می شوند ولی در کبری دیده نمی شوند ..... ۴۱
- ۳- در صغری باز میگردد و در کبری معلوم نشود که در کجاست ..... ۴۲
- ۴- در صغری مکانش را دوستان نزدیک می دانند ..... ۴۳
- ۵- در صغری مردم می توانند او را ببینند ..... ۴۴
- ۶- در صغری وکلا ارتباط داشتن با حضرت مهدی علیه السلام ..... ۵۲
- دانستنیهای چهار وکیل حضرت مهدی علیه السلام ..... ۵۳
- ۱- عثمان بن سعید ..... ۵۳
- ۲- محمد بن عثمان ..... ۵۹
- ۳- حسین بن روح ..... ۶۶

- ۴- علی بن محمد سَمَری ..... ۷۳
- دلایل اثبات اینکه وکلا از طرف امام معصوم علیه السلام انتخاب شده اند ..... ۷۷
- ۱- کلام امام معصوم علیه السلام ..... ۷۷
- ۲- ادعای خود چهار وکیل ..... ۸۷
- ۳- کلام اصحاب اهل بیت علیهم السلام ..... ۹۳
- ۴- علمای شیعه وکلای حضرت مهدی علیه السلام را تایید کردند ..... ۱۰۳
- شیخ نعمانی ..... ۱۰۳
- شیخ صدوق ..... ۱۰۵
- شیخ مفید ..... ۱۰۶
- شیخ طوسی ..... ۱۰۷
- شیخ طبرسی ..... ۱۰۸
- فضائل و مناقب وکلای حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۱۰
- احادیث نقل شده از وکلای حضرت مهدی علیه السلام در کُتب اربعه ..... ۱۳۴
- جواب شبهات وارده بر وکلای اربعه حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۳۶
- ۱- طرح شبهه (امام حسن عسکری علیه السلام به مادرشان وکالت را سپرده) ۱۳۶..
- جواب شبهه (امام حسن عسکری علیه السلام به خاطر تقیه، چند نفر را جانشین ساختند) ..... ۱۳۹
- ۲- طرح شبهه (عثمان بن سعید رفتار نادرستی با امام حسن عسکری علیه السلام داشت) ..... ۱۴۰
- جواب شبهه (با توجه به مقامات و فضائل عثمان بن سعید مشخص می شود این کار برای تقیه بوده است) ..... ۱۴۲
- مطاعن و دلایل لعن شلمغانی توسط حضرت مهدی علیه السلام ..... ۱۴۳

- تالیفات پخش شده مولف ..... ۱۶۴
- تالیفات در حال کامل شدن ..... ۱۷۲
- آدرس کانال های فقط فرج ..... ۱۷۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين ، وصلى الله على سيّدنا محمدٍ خاتم المرسلين و  
على ابن عمّه و وصيّهِ عليّ بن أبي طالب أميرالمؤمنين، و على آلهمَا  
الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين.

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ هَذَا الْخَلْقَ إِلَّا بِذُنُوبِ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ  
يَكْتُمُونَ الْحَقَّ مِنْ فَضْلِ عَلِيٍّ ﷺ وَ عِتْرَتِهِ ﷺ، أَلَا وَ إِنَّهُ لَمْ يَمْشِ  
فَوْقَ الْأَرْضِ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ أَفْضَلُ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ ﷺ وَ  
مُحِبِّهِ الَّذِينَ يَظْهَرُونَ أَمْرَهُ وَ يَنْشُرُونَ فَضْلَهُ، أَوْلَيْكَ تَعْشَاهُمْ  
الرَّحْمَةَ وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ، وَ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ يَكْتُمُ  
فَضَائِلَهُ وَ يَكْتُمُ أَمْرَهُ، فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ.<sup>١</sup>

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند: خداوند این مردم را عذاب نمی کند مگر به خاطر گناه علماء ایشان، آنها که حق را کتمان کردند و فضائل امیرالمومنین علیؑ و عترت طاهرین اوؑ را بیان نکردند، بدانید راه نمی رود بر روی زمین بعد از پیغمبران و رسولان کسی که مقامش برتر از شیعیان و دوستان امیرالمومنین علیؑ باشد، آنهائی که امر ولایت آن حضرت را ظاهر می کنند و فضائل او را منتشر می کنند، رحمت الهی سرتاپای وجود آنها را فرا می گیرد و فرشتگان برای آنها استغفار می کنند.

و بدبختی به تمام معنا نصیب کسانی می شود که فضائل او را کتمان می کنند و امر او را پنهان می دارند، چگونه می خواهند در آتش پایداری کنند.

## ۱- احادیث را نباید رد کرد

۱- أَبِي عُبَيْدَةَ الْخَدَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ وَاللَّهِ إِنْ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعَهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَمَهُمْ لِحَدِيثِنَا وَإِنَّ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَأَمَقَّتَهُمْ لِلذِّي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَيُرْوَى عَنَّا فَلَمْ يَقْبَلْهُ أَشْمَأَزُّ مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَرَ مَنْ دَانَ بِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا حَرَجٌ وَإِلَيْنَا أُسْنِدٌ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا عَنَّا وَلَا يَتِينَا. ۱

به خدا که محبوبترین اصحابم نزد من پرهیزگارتر و فقیه‌تر و حدیث را نهان‌دارتر آنها است و بدترین و مبعوضترین اصحابم نزد من، کسی است که هر گاه حدیثی را شنود که به ما نسبت دهند و از ما روایت کنند، آن را نپذیرید و بدش آید و انکار ورزد و هر که را بآن معتقد باشد تکفیر کند در صورتی که او نمیداند، شاید آن حدیث از ما صادر شده و به ما منسوب باشد، و او به سبب انکارش از ولایت ما خارج شود.

۲- سُفْيَانُ بْنُ السَّمُطِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا تَيْنَا الرَّجُلُ مِنْ قِبَلِكُمْ يُعْرِفُ بِالْكَذِبِ فَيُحَدِّثُ بِالْحَدِيثِ فَنَسْتَبْشِعُهُ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلُ لَكَ: إِنِّي قُلْتُ اللَّيْلَ [لِلَّيْلِ] إِنَّهُ نَهَارٌ، وَالنَّهَارَ [لِلنَّهَارِ] إِنَّهُ لَيْلٌ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَإِنْ قَالَ لَكَ هَذَا إِنِّي قُلْتُهُ فَلَا تُكْذِبْ بِهِ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُكْذِبُنِي. ۲

گفت به ابی عبدالله عليه السلام گفتم: فدایت شوم مردی می آید از جانب شما که دروغگو شناخته شده، حدیثی را حدیث می کند که بد و شاق به نظر می آید. ابو عبدالله عليه السلام فرمودند: به تو می گوید که شب روز است و روز شب؟ گفتم: نه فرمود: اگر چنین چیزی را بگوید که من آن را گفته ام او را تکذیب نکنید که مرا تکذیب کرده آید.

۳- أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَوْ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: لَا تُكَذِّبُوا الْحَدِيثَ أَنَاكُمْ بِهِ مُرَجَّبِيٌّ وَلَا قَدْرِيٌّ وَلَا خَارِجِيٌّ نَسَبُهُ إِلَيْنَا، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ مِنَ الْحَقِّ، فَتُكَذِّبُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ.<sup>۱</sup>

حدیث و سخنی را که مرجئه و قدری و ناصبی برای شما آورده و به ما نسبت داده تکذیب نکرده و دروغ ندانید، زیرا شما نمی دانید شاید آن حدیث حق و درست باشد (و شما آن را دروغ دانسته اید) پس خدا را در بالای عرش و تخت او تکذیب نکنید.

۴- قَالَ الْإِمَامُ السَّجَّادُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْتَرَعَنَا اللَّهُ مِنْ نُورِ ذَاتِهِ لَا يُقَاسُ بِنَا بَشَرٌ بِنَا أَنْقَذَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَبِنَا هَدَاكُمْ اللَّهُ وَنَحْنُ وَاللَّهِ دَلَّلْنَاكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ فَقِفُوا عَلَى أَمْرِنَا وَنَهَيْنَا وَلَا تَرُدُّوا كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنَّا فَإِنَّا أَكْبَرُ وَأَجَلُّ وَأَعْظَمُ وَأَزْفَعُ مِنْ جَمِيعِ مَا يَرُدُّ عَلَيْكُمْ مَا فَهَمْتُمُوهُ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَمَا جَهَلْتُمُوهُ فَكَلِمُوا أَمْرَهُ إِلَيْنَا وَقُولُوا أَمِئْتْنَا أَعْلَمَ بِمَا قَالُوا.<sup>۲</sup>

ما را خداوند از نور ذات خود پدید آورد با هیچ یک از انسانها مقایسه نمیشویم. به واسطه ما خداوند شما را نجات بخشید و هدایت نمود به خدا قسم ما شما را به خداوند راهنمایی کردیم در مقابل فرمان ما از امر و نهی پایدار باشید مبادا هر چه از ما به شما میرسد رد کنید ما بزرگتر و برتر و عظیم تر و بالاتر از تمام آن فضائلی هستیم که از ما برای شما نقل میکنند هر چه را میفهمید خدا را سپاس گزار باشید و آنچه نمی فهمید به خودمان واگذارید و بگوئید پیشوایان ما بهتر میدانند که چه میگویند.

۵- وَ عَنْهُ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ غَيْرِهِمَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفِ الْخَفَافِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

۱ . مختصر البصائر ۲۳۵

۲ . بحار الأنوار ۱۲/۲۶



تَقُولُ فِيمَنْ أَحَدَ عَنكُمْ عِلْمًا فَنَسِيَهُ؟ قَالَ: لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ، إِنَّمَا الْحُجَّةُ عَلَى مَنْ سَمِعَ مِنَّا حَدِيثًا فَاتَّكَّرَهُ، أَوْ بَلَغَهُ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَكَفَرَ، فَأَمَّا النَّسْيَانُ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنكُمْ.<sup>۱</sup>

ابن طریف گفت به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم چه میفرمائید در باره کسی که از شما چیزی فراگیرد و بعد فراموش کند فرمود: ایرادی بر او نیست ایراد بر کسی است که از ما چیزی بشنود و انکار کند یا چیزی به او برسد به آن ایمان نیاورد و کافر گردد اما فراموشی از شما برداشته شده.

۵- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عليه وآله إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ ائْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه وآله فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبِكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَأَقْبَلُوهُ وَ مَا أَشْمَازَتْ مِنْهُ قُلُوبِكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّمَا الْهَالِكُ أَنْ يُحَدِّثَ أَحَدَكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ.<sup>۲</sup>

حدیث آل محمد صعب و مستصعب است، جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده، به آن ایمان نیاورد.

پس هر حدیثی که از آل محمد علیهم السلام به شما رسید و در برابر آن آرامش دل یافتید و آن را آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنایش دیدید، آن را به خدا و پیغمبر و عالم آل محمد علیهم السلام رد کنید، همانا هلاک شده کسی است که حدیثی را که تحمل ندارد، برایش بازگو کنند، و او بگوید بخدا این چنین نیست، به خدا این چنین نیست، و انکار

مساوی کفر است.

۶- وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ رَدَّ حَدِيثَنَا بَلَّغَهُ عَنِّي فَأَنَا مُخَاصِمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِذَا بَلَغَكُمْ عَنِّي حَدِيثٌ لَمْ تَعْرِفُوهُ فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ.<sup>۱</sup>

هر که حدیث و سخنی را که از من به او برسد ردّ نموده و بازگرداند من روز رستخیز دشمن او هستم پس هر گاه حدیث و سخنی از من به شما برسد که (آن را) نمیشناسید شما علماء و دانایان بگوئید: خدا داناتر است.

۷- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَمَا وَاللَّهِ إِنَّ أَحَبَّ أَصْحَابِي إِلَيَّ أَوْرَعُهُمْ وَأَفْقَهُهُمْ وَأَكْتَمَهُمْ بِحَدِيثِنَا وَإِنْ أَسْوَأَهُمْ عِنْدِي حَالًا وَأَمَقَّتَهُمْ إِلَيَّ الَّذِي إِذَا سَمِعَ الْحَدِيثَ يُنْسَبُ إِلَيْنَا وَيُرْوَى عَنَّا فَلَمْ يَعْقِلْهُ وَلَمْ يَقْبَلْهُ قَلْبُهُ أَشْمَأَزُّ مِنْهُ وَجَحَدَهُ وَكَفَرَ بِمَنْ دَانَ بِهِ وَهُوَ لَا يَدْرِي لَعَلَّ الْحَدِيثَ مِنْ عِنْدِنَا خَرَجَ وَإِلَيْنَا أُسْنِدَ فَيَكُونُ بِذَلِكَ خَارِجًا مِنْ وَلَايَتِنَا.<sup>۲</sup>

به خدا قسم محبوبترین یارانم، با تقواترین و داناترین و کتمان کننده ترین آنهاست و بدترین و مبعوض ترین آنها نزد من کسی است که اگر حدیثی را شنید که به ما منسوب شده است و از طرف ما روایت شده است و آن را درک نکرد و قلبش قبول نکرد، از آن متنفر شود و با آن دشمنی کند و تکفیر کند کسی را که به آن معتقد است در حالیکه نمی داند شاید آن حدیث از طرف ما خارج شده باشد و سندش به ما برسد و با این کار او از ولایت ما خارج می شود.

۸- قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَصَّ عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَلَّا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوهُمَا مَا لَمْ يَعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَقَالَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا

۱ . منية المرید ۳۷۲

۲ . بصائر الدرجات ۵۳۷/۱

يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ<sup>۱</sup>.

خداوند دو آیه را مخصوص بندگان قرار داده است، اینکه چیزی نگویند تا بدانند و آنچه را که نمی دانند ردّ نکنند، خداوند می گوید آیا از آنها پیمان گرفته نشده بود که جز حق بر خدا نگویند و می گوید تکذیب کردند آنچه را که به آن علم نداشتند و هنوز تأویل آن نرسیده است.

۹- عَنْ سُفْيَانَ بْنِ السَّيْطِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّ الرَّجُلَ لِيَأْتِيَنَا مِنْ قِبَلِكَ فَيُخْبِرُنَا عَنْكَ بِالْعَظِيمِ مِنَ الْأَمْرِ فَيُضِيقُ بِدَلِكِ صُدُورَنَا حَتَّى نَكْذِبَهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَلَيْسَ عَنِّي يُحَدِّثُكُمْ قَالَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَقُولُ لِلَّيْلِ إِنَّهُ نَهَارٌ وَ لِلنَّهَارِ إِنَّهُ لَيْلٌ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَا قَالَ فَقَالَ زِدْهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكَ إِنِ كَذَّبْتَ فَإِنَّمَا تَكْذِبُنَا<sup>۲</sup>.

سفیان بن سیط می گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایتان شوم مردی از طرف شما نزد ما می آید و از امور عظیمی از شما خبر می دهد که سینه ما تنگ می شود تا جایی که او را تکذیب می کنیم. حضرت فرمودند: آیا از طرف من برای شما حدیث نمی گوید؟ عرض کردم بله. فرمودند: آیا به شب می گوید روز و به روز می گوید شب؟ عرض کردم نه.

حضرت فرمودند: پس سخن او را به ما ردّ کنید (تکذیب نکنید) زیرا اگر او را تکذیب کنید فقط ما را تکذیب کرده اید.

۱۰- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: لَا تَكْذِبُوا بِحَدِيثِ أَتَاكُمْ أَحَدٌ فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ مِنَ الْحَقِّ فَتُكْذِبُوا اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ<sup>۳</sup>.

حدیثی را که به شما می رسد تکذیب نکنید، چه می دانید شاید حق باشد، پس اگر تکذیب کنید خدا را در عرش تکذیب کرده اید.

۱ . بصائر الدرجات ۱/۵۳۷

۲ . بصائر الدرجات ۱/۵۳۷

۳ . بصائر الدرجات ۱/۵۳۷

۱۱- عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي رِسَالَةٍ وَلَا تَقُلْ لِمَا بَلَغَكَ عَنَّا أَوْ نُسِبَ إِلَيْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَإِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ خِلَافَهُ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لِمَ قُلْنَا وَ عَلَى أَيِّ وَجْهِ وَصَفْنَاهُ أَمِنْ بِمَا أَخْبَرْتَك... ۱.

امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ در زندان نامه‌ای به یکی از شیعیان نوشتند و اینگونه فرمودند: ... و در مورد سخنانی که از طرف ما به تو می‌رسد یا به ما منسوب است نگو باطل است هر چند خلاف آن را می‌شناسی، چون تو نمی‌دانی برای چه گفته ایم و بر چه وجهی توصیفش کرده ایم، به آنچه گفتیم ایمان بیاور...

۱۲- قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَكْذِبُوا بِحَدِيثِ آتَاكُمْ مُرْجِيٍّ وَلَا قَدْرِيٍّ وَلَا خَارِجِيٍّ نَسَبَهُ إِلَيْنَا فَإِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّهُ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فَتَكْذِبُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوْقَ عَرْشِهِ. ۲.

حدیثی را که مرجئی و قدری و خارجي می‌آورد و به ما منسوب می‌کند تکذیب نکنید، چون شما نمی‌دانید شاید حق باشد، پس اگر تکذیب کنید خدا را بالای عرش تکذیب کرده‌اید.

۱۳- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَمِعْتُمْ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا تَعْرِفُونَ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا وَقِفُوا عِنْدَهُ وَسَلِّمُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمْ الْحَقُّ وَلَا تَكُونُوا مَدَائِيعَ عَجَلَى. ۳.

حدیثی از ما شنیدید که نمی‌فهمید، به ما رد کنید و در آن توقف کنید و تسلیم باشید تا حق برای شما آشکار شود و از افشاکنندگان سر و عجله‌کنندگان نباشد.

۱۴- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَعَّبٌ أَجْرَدُ ذَكْوَانٌ وَعَزُّ شَرِيفٌ كَرِيمٌ فَإِذَا سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ لَأَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ فَاحْتَمِلُوهُ وَ أَحْمَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَحْتَمِلُوهُ وَ لَمْ تُطِيقُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى الْإِمَامِ الْعَالِمِ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّمَا الشَّقِيُّ الْهَالِكُ الَّذِي يَقُولُ وَ

۱ . کافی ۸/ ۱۲۵

۲ . علل الشرایع ج ۲ باب ۱۳۱ ح ۱۳

۳ . الخصال ۲/ ۶۲۷

اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا ثُمَّ قَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ الْإِنكَارَ هُوَ الْكُفْرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

حدیث ما سخت و مشکل است، نورانی و پاکیزه است (چیزی از باطل در آن نیست)، دشوار است، (معانی آن) بلند و عالی است. پس اگر چیزی از احادیث را شنیدید و قلبتان نرم شد، آن را قبول کنید و خدا را به خاطر آن حمد کنید و اگر تحمل نکردید و طاقت نیلوردید آن را به امام عالم از آل محمد علیهم السلام رد کنید، چون شقی و هلاک شده کسی است که بگوید به خدا قسم این صحیح نیست. سپس فرمودند: ای جابر انکار کردن همان کفر به خداست.

۱۵- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا جَابِرُ حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَضَعَبٌ أَمْرٌ دُكْوَانٌ وَعَرٌّ أَجْرَدٌ لَا يَحْتَمِلُهُ وَاللَّهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِنَا فَلَانَ لَهُ قَلْبُكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَإِنْ أَنْكَرْتَهُ فَرُدَّهُ إِلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَلَا تَقُلْ كَيْفَ جَاءَ هَذَا وَكَيْفَ كَانَ وَكَيْفَ هُوَ فَإِنَّ هَذَا وَاللَّهِ الشَّرْكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.<sup>۲</sup>

ای جابر حدیث ما سخت و مشکل است، پاک و نورانی و پاکیزه است، دشوار است. به خدا قسم هیچکس نمی تواند آن را تحمل کند مگر نبی مرسل یا فرشته مقرب و یا مؤمنی که قلبش امتحان شده است. پس اگر چیزی از امر ما بر تو وارد شد ای جابر و قلبت نرم شد، خدا را حمد کن و اگر نرم نشد آن را به ما اهل بیت: رد کن و نگو چرا این امر آمد و چگونه بوده و چگونه هست، چون به خدا قسم این شرک به خدای بزرگ است.

۱۶- أَنْ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ يَا أَخَا عَبْدِ قَيْسٍ فَإِنْ وَضَحَ لَكَ أَمْرٌ فَأَقْبَلْهُ وَإِلَّا فَاسْكُتْ تَسْلَمٌ وَرَدَّ عِلْمَهُ إِلَى اللَّهِ فَإِنَّكَ فِي أَوْسَعِ مِمَّا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.<sup>۳</sup>

۱. بصائر الدرجات ج ۱ باب ۱۱ ح ۹

۲. رجال کشی ۱۹۴

۳. بحار الأنوار ۲/۲۱۱

اگر امری برای تو واضح شد پس آن را قبول کن، و الا ساکت باش، تسلیم باش و علم آن را به خدا رد کن که تو در مطلبی وسیعتر از فاصله‌ی زمین و آسمان قرار گرفته‌ای. (یعنی جوانب آن بسیار گسترده و معانی آن پیچیده است و از افق فکر تو بسیار برتر است).

۱۷- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ رَدَّ حَدِيثًا بَلَّغَهُ عَنِّي فَأَنَا مُخَاصِمُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِذَا بَلَغْتُمْ عَنِّي حَدِيثٌ لَمْ تَعْرِفُوا فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ. ۱

کسی که حدیثی را که از من به او رسیده است رد کند، من دشمن او هستم در روز قیامت، پس اگر حدیثی از من رسید که نمی‌فهمید، بگویید خدا می‌داند.

۱۸- قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ: إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَ الْآرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَ الْمَقَاسِيسِ الْفَاسِدَةِ وَ لَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَ مَنْ افْتَدَى بِنَا هُدًى وَ مَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَ الرَّأْيِ هَلَكَ وَ مَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقَضِي بِهِ حَرَجاً كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ. ۲

قطعاً دین خدا با عقول ناقص و آراء باطل و قیاسهای فاسد به دست نمی‌آید و فقط با تسلیم به دست می‌آید، پس کسی که تسلیم ما باشد سالم می‌ماند و کسی که به ما اقتدا کند هدایت می‌شود و کسی که به قیاس و رأی عمل کند هلاک می‌شود و کسی که در خودش سنگینی پیدا کند از چیزهایی که ما می‌گوییم یا حکم می‌کنیم، کافر می‌شود به خدایی که قرآن را نازل کرده است در حالیکه نمی‌داند.

۱۹- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: إِذَا سَمِعْتُمْ مِنْ حَدِيثِنَا مَا لَا تَعْرِفُونَهُ فَرُدُّوهُ إِلَيْنَا وَقِفُوا عِنْدَهُ وَسَلِّمُوا إِذَا تَبَيَّنَ لَكُمْ الْحَقُّ وَ لَا تَكُونُوا مَذَائِبَ عَجَلِي فَإِلَيْنَا يَرْجِعُ الْعَالِي وَ بِنَا يَلْحَقُ الْمُقْصِرُ مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقٍّ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا مُحِقٍّ مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَنَا لِحَقٍّ مَنْ سَلَكَ

غَيْرَ طَرِيقَتِنَا سَحِقًا<sup>۱</sup>.

هر گاه حدیثی از ما شنیدید و نفهمیدید آن را بما برگردانید و در باره آن توقف کنید و چون حق بر شما روشن شد آن را بپذیرید، شماها فاش کننده و شتابزده نباشید، باید بسوی ما برگردد آنکه غلو کرده و پیش افتاده و باید خود را بما برساند آنکه مقصر و کوتاه بین است هر کس بما چسبید بمقصود برسد و هر کس بجا ماند نابود گردد، هر که پیرو ما باشد کامیاب شود، و هر که جز راه ما رود زیر پا شود.

۲۰- قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ بَلَغَهُ عَنِّي حَدِيثٌ فَكَذَّبَ بِهِ فَقَدْ كَذَّبَ ثَلَاثَةَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَ  
الَّذِي حَدَّثَ بِهِ<sup>۲</sup>.

هر کس حدیثی از من به او رسد و آن را دروغ بشمارد، هر آینه سه کس را تکذیب کرده است: خدا را و رسول او را و راوی حدیث را.

۱ . تحف العقول ۱۱۶

۲ . بحار الأنوار ۲/۲۱۲

## ۲- نباید در حدیث ثقه تشکیک کرد

۱- عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَرَاغِيِّ قَالَ وَرَدَ تَوْقِيْعٌ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ وَذَكَرَ تَوْقِيْعاً شَرِيْفاً يَقُوْلُ فِيْهِ فَإِنَّهُ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِينَا فِي التَّشْكِيْكِ فِيمَا يُؤَدِّيْهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا قَدْ عَرَفُوا بَأَنَّا نَفَاوِضُهُمْ سِرَّنَا وَنُحْمَلُهُمْ إِيَّاهُ إِلَيْهِمْ الْحَدِيثُ<sup>۱</sup>.

حضرت مهدی علیه السلام فرمودند: هرگز بهانه ای برای دوستان ما باقی نمی ماند که در مورد اطلاعی که اشخاص مورد اعتماد از جانب ما به آنها می دهند، شک کنند. می دانند که ما اسرار خود را در اختیار آنها می گذاریم و به ایشان می سپاریم.



### ۳- از راستگو فقط حدیث بگير

۱- عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَارِعُوا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَحَدِيثٌ وَاحِدٌ فِي حَلَالٍ وَ حَرَامٍ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا حَمَلْتُ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ يَقُولُ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ إِنْ كَانَ عَلَيَّ عليه السلام لَيَأْمُرُ بِقِرَاءَةِ الْمُصْحَفِ.<sup>۱</sup>

جابر از امام باقر عليه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در دانش آموزی شتاب کنید. قسم به کسی جایی من در دست اوست، یک حدیث در حلال و حرام که آن را از آدم راست گوی بگیري، بهتر است از دنیا و آنچه در آن است و تمام طلا و نقره دنیا. طبق این آیه قرآن: و آنچه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیريد و از آنچه شما را باز داشت، بازایستيد. { اگر علی عليه السلام بود، امر می فرمود به قرآن خواندن.

۲- عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ لِي يَا جَابِرُ وَ اللَّهُ لَحَدِيثٌ تُصِيبُهُ مِنْ صَادِقٍ فِي حَلَالٍ وَ حَرَامٍ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى تَغْرُبَ.<sup>۲</sup>

جابر از امام باقر عليه السلام روایت کرده: آن حضرت به من فرمود: قسم به خدا ای جابر، یک حدیث از آدم راستگو در حلال و حرام بهتر است برای تو از طلوع گاه خورشید از شرق تا غرب عالم.

۳- قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ

۱. المحاسن ۱/۲۲۷

۲. المحاسن ۱/۲۲۷

قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى قَالَ حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَدَّثْتَنِي بِحَدِيثٍ فَأَسْنَدُهُ لِي فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكُلِّ مَا أَحَدَّثَكَ بِهِذَا الْإِسْنَادِ وَقَالَ يَا جَابِرُ لِحَدِيثٍ وَاحِدٍ تَأْخُذُهُ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.<sup>۱</sup>

عمرو بن شمر از جابر روایت کرد که خدمت امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: وقتی حدیثی برای ما نقل می کنید، آن را با سند نقل نمایید.

فرمود: حدیث کرد پدرم از جدم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جبرئیل از خدای عزوجل، و تمام احادیثی که برای شما نقل می کنم با این سند است. فرمود: ای جابر، یک حدیث که آن را از شخص راستگو اخذ نمایی، بهتر است برای تو از دنیا و آنچه در آن است.

۴- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُيَسَّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثٌ يَأْخُذُهُ صَادِقٌ عَنْ صَادِقٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.<sup>۲</sup>

حدیثی که راست گوی از راست گوی بگیرد، از دنیا و آنچه در آن است بهتر می باشد.

۱. الأمالی (للمفيد) ۴۲

۲. الإختصاص ۶۱

#### ۴- عاقبت بخیری عمل به احادیث، حتی احادیث باطل

۱- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى وَ مُحَمَّدٌ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ غَيْرُهُمَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ كَرَامِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ أَبِي بصير قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام رَجُلٌ بَلَغَهُ عَنْكُمْ أَمْرٌ بَاطِلٌ فَدَانَ بِهِ فَمَاتَ، فَقَالَ: يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ يَا أَبَا بصيرٍ مَخْرَجًا، قُلْتُ: فَإِنَّهُ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، فَقَالَ: لَا يَمُوتُ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا. <sup>۱</sup>

ابا بصیر گفت: به امام صادق عليه السلام عرض کردم مردی که امر باطلی از شما به او رسید و به آن دین داری کرد و گذشت (چه سرانجامی دارد)؟

حضرت فرمودند: ای ابابصیر خداوند برای او (در زمان حیاتش) راه گریزی (از این امر باطل) قرار می دهد.

گفتم: او بر این (حال) گذشت.

فرمودند: نمی میرد تا اینکه خداوند برای او راه گریزی قرار دهد.

## مطالبی درباره غیبت صغری حضرت مهدی علیه السلام

### مکان و زمان غیبت صغری

آخرین دیدار عمومی حضرت بقیه الله علیه السلام با شیعیان روز هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری بود که در مراسم تشییع جنازه ی پدرش صورت پذیرفت و بر جنازه ی پدر بزرگوارش نماز خواند و آنگاه از نظرها ناپدید شد، پس از آن ملاقات رسمی و عمومی نداشت. این دیدار در سامراء و در خانه ی امام حسن عسکری علیه السلام صورت یافت.

۲- وَ حَدَّثَ أَبُو الْأَدْيَانِ قَالَ: كُنْتُ أَخْدُمُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ أَحْمِلُ كُتْبَهُ إِلَى الْأَمْصَارِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي عِلَّتِهِ الَّتِي تُوَفِّي فِيهَا علیه السلام فَكَتَبَ مَعِيَ كُتْبًا وَ قَالَ امْضِ بِهَا إِلَى الْمَدَائِنِ فَإِنَّكَ سَتَغِيبُ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْمًا وَ تَدْخُلُ إِلَى سُرٍّ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ وَ تَسْمَعُ الْوَاعِيَةَ فِي دَارِي وَ تَجِدُنِي عَلَى الْمُغْتَسَلِ - قَالَ أَبُو الْأَدْيَانِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَمَنْ قَالَ مَنْ طَالَبَكَ بِجَوَابَاتِ كُتْبِي فَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي فَقُلْتُ زِدْنِي فَقَالَ مَنْ يُصَلِّي عَلَيَّ فَهُوَ الْقَائِمُ بَعْدِي فَقُلْتُ زِدْنِي فَقَالَ مَنْ أَحْبَرَ بِمَا فِي الْهِمْيَانِ فَهُوَ الْقَائِمُ بَعْدِي ثُمَّ مَنَعَنِي هَيْبَتُهُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَمَّا فِي الْهِمْيَانِ وَ خَرَجْتُ بِالْكِتَابِ إِلَى الْمَدَائِنِ وَ أَخَذْتُ جَوَابَاتِهَا وَ دَخَلْتُ سُرٍّ مَنْ رَأَى يَوْمَ الْخَامِسِ عَشَرَ كَمَا ذَكَرَ لِي علیه السلام فَإِذَا أَنَا بِالْوَاعِيَةِ فِي دَارِهِ وَ إِذَا بِهِ عَلَى الْمُغْتَسَلِ وَ إِذَا أَنَا بِجَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ أَخِيهِ بِنَابِ الدَّارِ وَ الشَّيْعَةَ مِنْ حَوْلِهِ يُعْزُونَهُ وَ يَهْنُونَهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِنْ يَكُنْ هَذَا الْإِمَامُ فَقَدْ بَطَلَتْ الْإِمَامَةُ لِأَنِّي كُنْتُ أَعْرِفُهُ يَشْرَبُ النَّبِيدَ وَ يَقَامِرُ فِي الْجَوْسِقِ وَ يَلْعَبُ بِالطُّنْبُورِ فَتَقَدَّمْتُ فَعَزَيْتُ وَ هَتَيْتُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ خَرَجَ عَقِيدٌ فَقَالَ يَا سَيِّدِي قَدْ كُفِنَ أَحْوَكُ فَقُمْ وَ صَلِّ عَلَيْهِ فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ وَ الشَّيْعَةُ مِنْ حَوْلِهِ يَقْدُمُهُمُ السَّمَانُ وَ الْحَسَنُ

بُنْ عَلِيٍّ قَتِيلِ الْمُعْتَصِمِ الْمَعْرُوفِ بِسَلْمَةِ فَلَمَّا صَرْنَا فِي الدَّارِ إِذَا نَحْنُ بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى نَعَشِهِ مُكْفَنًا فَتَقَدَّمَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ لِيُصَلِّيَ عَلَيَّ أَخِيهِ فَلَمَّا هَمَّ بِالتَّكْبِيرِ خَرَجَ صَبِيٌّ بِوَجْهِهِ سُمْرَةٌ بِشَعْرِهِ قَطَطٌ بِأَسْنَانِهِ تَفْلِيحٌ فَجَبَدَ بِرِدَاءِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَقَالَ تَأَخَّرَ يَا عَمَّ فَأَنَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ أَبِي فَتَأَخَّرَ جَعْفَرٌ وَقَدْ اِرْبَدَ وَجْهَهُ وَاصْفَرَ فَتَقَدَّمَ الصَّبِيُّ وَصَلَّى عَلَيْهِ وَدُفِنَ إِلَى جَانِبِ قَبْرِ أَبِيهِ عليه السلام ثُمَّ قَالَ يَا بَصْرِيُّ هَاتِ جَوَابَاتِ الْكُتُبِ الَّتِي مَعَكَ فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذِهِ بَيْنَتَانِ بَقِيَ الْهِمْيَانُ ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ يَزْفِرُ فَقَالَ لَهُ حَاجِرُ الْوِشَاءِ يَا سَيِّدِي مِنَ الصَّبِيِّ لِنَقِيمِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ وَلَا أَعْرِفُهُ فَتَحَنُّنُ جُلُوسٍ إِذْ قَدِمَ نَفَرٌ مِنْ قَوْمٍ فَسَأَلُوا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَعَرَفُوا مَوْتَهُ فَقَالُوا فَمَنْ نُعَزِّي فَأَشَارَ النَّاسُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَعَزَّوهُ وَهَنَّوهُ وَقَالُوا إِنَّ مَعَنَا كُتُبًا وَمَالًا فَتَقُولُ مِمَّنِ الْكُتُبُ وَكَمْ الْمَالُ فَقَامَ يَنْفُضُ أَثْوَابَهُ وَيَقُولُ تُرِيدُونَ مِنَّا أَنْ نَعْلَمَ الْغَيْبَ قَالَ فَخَرَجَ الْخَادِمُ فَقَالَ مَعَكُمْ كُتُبُ فُلَانٍ وَفُلَانٍ وَفُلَانٍ وَهِمْيَانٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَعَشْرَةُ دنانِيرٍ مِنْهَا مَطْلِيئَةٌ فَدَفَعُوا إِلَيْهِ الْكُتُبَ وَالْمَالَ وَقَالُوا الَّذِي وَجَّهَ بِكَ لِأَخِي ذَلِكَ هُوَ الْإِمَامُ فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى الْمُعْتَمِدِ وَكَشَفَ لَهُ ذَلِكَ فَوَجَّهَ الْمُعْتَمِدُ بِخَدَمِهِ فَقَبَضُوا عَلَيَّ صَقِيلَ الْجَارِيَةِ فَطالَبُوهَا بِالصَّبِيِّ فَأَنْكَرْتُهُ وَادَّعَتْ حَبَلًا بِهَا لِتُعْطِيَ حَالَ الصَّبِيِّ فَسَلَّمْتُ إِلَى ابْنِ أَبِي الشَّوَّارِبِ الْقَاضِيِ وَبَعَثْتُهُمْ مَوْتُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ فَجَاءَهُ وَخُرُوجُ صَاحِبِ الزُّنْجِ بِالْبَصْرَةِ فَشَغِلُوا بِذَلِكَ عَنِ الْجَارِيَةِ فَخَرَجْتُ عَنْ أَيْدِيهِمْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.<sup>١</sup>

از ابو الأديان روایت شده است که گفت: خدمتکار امام حسن عسکری عليه السلام بودم و نامم هایش

را به شهرهای مختلف می بردم. در زمان بیماری که در آن وفات فرمود، خدمتش رسیدم، نامه‌هایی نوشته و فرمود: اینها را به مدائن ببر، سفرت پانزده روز به طول می انجامد، در روز پانزدهم وارد سرّ من رأی می شوی و در منزل من صدایی می شنوی و جنازه مرا در محلّی که غسل داده اند خواهی دید.

ابو الأدیان می گوید: گفتم: ای سرور من! در آن وقت بعد از شما چه کسی امام است؟ فرمود: کسی که از تو جوابهای نامه‌های مرا طلب کند، او قائم بعد از من است. عرض کردم: بیشتر بگویند.

فرمود: کسی که نماز بر من گزارد او قائم بعد از من است. عرض کردم: باز هم بیشتر بفرمایید.

فرمود: کسی که از آنچه در همین است خبر دهد، او قائم بعد از من است.

شکوه و بزرگی آن حضرت مانع شد از اینکه سؤال کنم که در همین چیست. با نامه‌ها به سوی مدائن به راه افتادم و جوابهایش را دریافت داشتم. روز پانزدهم همان طور که فرموده بود، وارد سرّ من رأی شدم، در آن هنگام صدایی در خانه‌اش به گوشم رسید و حضرت علیه السلام را در مکانی که غسل داده بودند مشاهده کردم.

جعفر، برادر حضرت در حالی که شیعیان او را احاطه کرده و به او تسلیت می گفتند جلو درب بود، نزد خود گفتم اگر امام این باشد، امامت از بین رفته بخاطر اینکه این شخص را در جوسق دیده‌ام که شراب می نوشید و قمار بازی می کرد و طنبور می نواخت، به طور ناگهانی پیش رفتم و به او تسلیت گفتم ولی او از من سؤال نکرد. سپس عقیل غلام امام حسن عسکری علیه السلام از منزل خارج شد و خطاب به جعفر گفت: سرورم! برادرت کفن شد بر او نماز بگزار.

پس جعفر و شیعیان داخل شدند، وقتی داخل خانه شدیم در کنار پیکر کفن شده امام

حسن عسکری علیه السلام قرار گرفتیم و جعفر برای نماز جلو ایستاد. اما همین که خواست تکبیرة الاحرام بگوید، کودکی گندمگون با موهای کوتاه و مجعد و دندانهای فاصله‌دار پیش آمد و عبای جعفر را گرفت و گفت: کنار برو ای عمو! من برای نماز بر پدرم سزاوارترم.

پس جعفر کنار رفت و رنگ رخسارش دگرگون شد، سپس کودک جلو آمد و نماز بر او خواند و او را نزد قبر پدرش دفن نمود. بعد از آن به من گفت: ای بصری! جوابهای نامه‌هایی که همراه تو می‌باشد آنها را به من بده، من هم آنها را به او دادم و با خود گفتم: این دو نشانه، فقط همین باقی مانده است. سپس به سوی جعفر رفتم و او در حال آه کشیدن بود، نگهبان به او گفت: آن کودک چه کسی بود تا او را تنبیه کنم، پاسخ داد: تا کنون او را ندیده‌ام و نمی‌شناسم.

ما نشسته بودیم که عده‌ای از اهل قم آمدند و سؤال از حسن بن علی علیه السلام کردند و به آنان گفتند او وفات کرده است. سؤال کردند بعد از او کیست؟ بعضی از مردم اشاره کردند به جعفر بن علی. پس بر او سلام کردند و او را تعزیت داده و گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی است به ما بگو که نامه‌ها از چه اشخاصی و اموال آن چه مقدار است. آنگاه جعفر ایستاد و با عصبانیت لباسهایش را تکان داد و با خود می‌گفت: از ما علم غیب می‌خواهند و خارج شد.

راوی گوید: در این هنگام خادم آمد و گفت با شما نامه‌های فلانی و فلانی و فلانی است و همینانی است که در آن هزار دینار که ده دینار آن طلایی می‌باشد، آنان نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند کسی که تو را برای گرفتن مال فرستاده، او امام است، بخاطر اینکه هر چه گفتمی مطابق با واقع بود.

ابو الادیان گوید: در اینجا درستی آنچه را که امام عسکری علیه السلام راجع به همین فرموده بود دانستم. پس جعفر بر معتمد خلیفه عباسی وارد شد و به او گفت که امام حسن عسکری علیه السلام

از خود فرزندی باقی گذاشته است. معتمد، با تعدادی از اطرافیان خود حرکت کرد و از صیقل (کنیز) آن کودک را طلب کردند.  
او هم وجود او را انکار کرده و ادعا نمود که باردار است.

کنیز را تسلیم ابن ابی الشوارب قاضی نمودند و در آن هنگام خبر مرگ ناگهانی عبد الله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحب زنج در بصره، به آنان رسید، و این باعث شد که آنان از کنیز دست برداشتنند و او آزاد گردید. و حمد مخصوص خداوند [رب العالمین] است.

۵- وَ مِنْهَا: مَا رُوِيَ عَنْ رَشِيقِ حَاجِبِ الْمَادَرَانِيِّ قَالَ بَعَثَ إِلَيْنَا الْمُعْتَصِدُ رَسُولًا وَ أَمَرَنَا أَنْ نَرْكَبَ وَ نَحْنُ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ وَ نَخْرُجَ مُخْفِينَ عَلَى السُّرُوجِ وَ نَجُنُبَ آخَرَ وَ قَالَ الْحَقُّوَا بِسَامَرَاءَ وَ اكْبِسُوا دَارَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فَإِنَّهُ نُوفِيَ وَ مَنْ رَأَيْتُمْ فِيهَا فَاتُونِي بِرَأْسِهِ.  
فَكَبَسْنَا الدَّارَ كَمَا أَمَرْنَا فَوَجَدْنَا دَارًا سَرِيَّةً كَأَنَّ الْأَيْدِي زُفِعَتْ عَنْهَا فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ فَرَفَعْنَا السُّتْرَ وَ إِذَا سِرْدَابٌ فِي الدَّارِ الْأُخْرَى فَدَخَلْنَاهُ وَ كَأَنَّ فِيهِ بَحْرًا وَ فِي أَقْصَاهُ حَصِيرٌ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّهُ عَلَى الْمَاءِ وَ فَوْقَهُ رَجُلٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ هَيْئَةً فَأَيْمٌ يُصَلِّي فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْنَا وَ لَا إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَسْبَابِنَا.

فَسَبَقَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لِيَتَخَطَّى فَعَرِقَ فِي الْمَاءِ وَ مَا زَالَ يَضْطَرِبُ حَتَّى مَدَدَتْ يَدِي إِلَيْهِ فَخَلَصْتُهُ وَ أَخْرَجْتُهُ فَعُغِشِي عَلَيْهِ وَ بَقِيَ سَاعَةً.

وَ عَادَ صَاحِبِي الثَّانِي إِلَى فِعْلِ ذَلِكَ فَنَالَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَبَقِيَتْ مَبْهُوتًا.  
فَقُلْتُ لِصَاحِبِ الْبَيْتِ الْمُعْزِرَةِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ فَوَ اللَّهُ مَا عَلِمْتُ كَيْفَ الْخَبَرِ وَ إِلَى مَنْ نَجِيءُ وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ.

فَمَا التَّفَتِ إِلَيَّ بِشَيْءٍ مِمَّا قُلْتُ فَأَنْصَرَفْنَا إِلَى الْمُعْتَصِدِ.



فَقَالَ اِكْتُمُوهُ وَاِلَّا اَضْرِبُ رِقَابِكُمْ.<sup>۱</sup>

رشیق حاجب مادرانی می گوید: روزی معتضد خلیفه عباسی، شخصی را نزد من فرستاد و توسط او به من دستور داده بود که به اتفاق دو نفر دیگر، با سرعت به سوی سامرا برویم. و گفت: چون حسن بن علی علیه السلام وفات نموده، به خانه او هجوم برید و هر کس که در آنجا بود، سر او را برای من بیاورید.

ما هم به دستور او عمل کردیم و به سامرا رفته، به خانه آن حضرت هجوم بردیم. اما کسی را در آنجا نیافتیم و خانه را خالی دیدیم. وقتی پرده را کنار زدیم، سردابی دیدیم. هنگامی که وارد آن سرداب شدیم، دریایی نمایان شد. در آخر سرداب، روی آب حصیری قرار داشت و مردی با هیئت خیلی زیبا روی آن نماز می خواند و اصلا به ما توجهی نداشت. احمد بن عبد الله - یکی از همراهانم - خواست به طرف او برود اما در آب افتاد و نزدیک بود که غرق شود، دستم را دراز نموده او را نجات دادم. اما او غش نمود و ساعتی به همین حال بود. همچنین رفیق دیگر من خواست داخل آب برود اما او نیز به سرنوشت اولی دچار شد. در این حال من مبهوت ماندم.

آنگاه به صاحب خانه گفتم: از خدا و از تو معذرت می خواهم. به خدا سوگند من نمی دانستم جریان از چه قرار است. و ما به سوی چه کسی آمده ایم. و من اکنون توبه می کنم. اما آن شخص باز اصلا به آنچه گفتم توجهی نکرد. سپس ما به سوی معتضد برگشتیم. معتضد گفت: این مطلب را پوشیده دارید. و الا گردنتان را می زنم.

مدت غیبت صغری چقدر بوده

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيِّ الْقُرُوبِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا عِيبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأَوْلَى فَسِتَّةُ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةُ أَشْهُرٍ أَوْ سِتُّ سِنِينَ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطْوُلُ أَمْدَهَا حَتَّى يَرْجَعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ مَن يَقُولُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ بِقِيْنِهِ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. <sup>۱</sup>

ثابت ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت کند که فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است: وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ وَ این آیه نیز در باره ما نازل شده است: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ امامت تا روز قیامت در نسل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، و برای قائم ما علیه السلام دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، اما غیبت اول شش شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایتی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت باشد.

بیان قوله علیه السلام فستة أيام لعله إشارة إلى اختلاف أحواله علیه السلام في غيبته فستة أيام لم يطلع على ولادته إلا خاص الخاص من أهاليه علیه السلام ثم بعد ستة أشهر اطلع عليه غيرهم من الخواص ثم بعد ست سنين عند وفاة والده علیه السلام ظهر أمره لكثير من الخلق أو إشارة إلى أنه بعد إمامته لم يطلع على خبره إلى ستة أيام أحد ثم بعد ستة أشهر انتشر أمره و بعد ست سنين ظهر و انتشر أمر السفراء و الأظهر أنه إشارة إلى بعض الأزمان المختلفة التي قدرت لغيبته و أنه قابل للبداء

و يُؤَيِّدُهُ مَا رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْأَصْبَغِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ قَدْ مَرَّ بَعْضُهُ فِي بَابِ إِخْبَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَمْ تَكُونُ الْحَيْرَةُ وَ الْعَيْبَةُ فَقَالَ سِتَّةَ أَيَّامٍ أَوْ سِتَّةَ أَشْهُرٍ أَوْ سِتَّ سِنِينَ فَقُلْتُ وَ إِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ فَقَالَ نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ وَ أَنَّى لَكَ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ أَوْلَيْكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ خِيَارِ أَهْلِ هَذِهِ الْعِزَّةِ فَقُلْتُ ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَآءَاتٍ وَ إِرَادَاتٍ وَ غَايَاتٍ وَ نِهَآيَاتٍ<sup>۱</sup>.

مؤلف: آنچه امام علیه السلام میفرماید غیبت اول شش روز و شش ماه و شش سال است شاید اشاره باختلاف احوال حضرت در طول غیبتش باشد که شش روز کسی جز افراد مخصوص بستگان آن حضرت از ولادتش اطلاع حاصل نکردند، سپس بعد از شش ماه سایر خواص هم مطلع شدند و بعد از شش سال موقع وفات پدر بزرگوارش بسیاری از مردم پی بوجود آن سرور بردند.

یا اشاره باین است که بعد از نیل بمنصب امامت تا ۶ روز کسی مطلع نگردید و بعد از شش ماه مردم دانستند که امام دوازدهم کیست، آنگاه پس از شش سال و خورده‌ای محرز و

سفرای آن حضرت معلوم گردید.

بنظر من این مطلب اشاره بزمان‌های مختلفه غیبت وی میباشد که از نظر علم الهی قابل بداء است (یعنی ممکن است واقع نشود) مؤید این مطلب روایتی است که کلینی رضوان الله علیه از اصبع بن نباته در حدیثی طولانی که برخی از آن در باب هفتم گذشت از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است.

از جمله اینکه اصبع گفت: یا امیر المؤمنین حیرت مردم و غیبت مهدی علیه السلام چقدر طول میکشد؟

فرمود: شش روز و شش ماه و شش سال.

اصبع عرضکرد: یا امیر المؤمنین! این مطلب شدنی است؟

فرمود: بلی! همچنان که تا کنون خلق شده و تو اطلاع نداری!.

ای اصبع! اینان برگزیدگان این امت هستند که با برگزیدگان نیکان این عترت طاهره میباشدند.

عرضکرد: یا امیر المؤمنین! بعد از آن چه خواهد شد؟

فرمود: آنگاه خدا آنچه خواهد میکند! چه ذات الهی را بداه و اراده‌ها و مقصودها و نهایت‌هاست.

این روایت بخوبی میرساند که آنچه در غیبت امام زمان علیه السلام گفته شد: شش روز و شش ماه و شش سال ... قابل بداء است و تردیدی که در روایت است قرینه آن میباشد. و الله یعلم.

۲- قَالَ الْمُفْضَلُ: يَا سَيِّدِي وَلَا يَرَى وَقْتِ وَلَا دَتِهِ؟

قَالَ علیه السلام: بَلَى، وَاللَّهِ لَيَرَى مِنْ سَاعَةِ وَلَا دَتِهِ إِلَى سَاعَةِ وَفَاةِ أَبِيهِ بِسِنَّتَيْنِ وَتِسْعَةَ أَشْهُرٍ، أَوَّلُ وَلَا دَتِهِ وَقْتُ الْفَجْرِ، مِنْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانَ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ، إِلَى يَوْمِ الْجُمُعَةِ لِثَمَانَ خَلْوَنَ مِنْ رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ، وَهُوَ يَوْمٌ

وَفَاةُ أَبِيهِ بِالْمَدِينَةِ - الَّتِي بِشَاطِئِ دِجْلَةَ، يَبْنِيهَا الْمُتَكَبِّرُ الْجَبَّارُ الْمُسَمَّى بِاسْمِ جَعْفَرِ الصَّالِّ، الْمُلَقَّبُ بِالْمُتَوَكِّلِ وَ هُوَ الْمُتَأَكَّلُ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى - وَ هِيَ مَدِينَةٌ تُدْعَى بِسُرْمَنْ رَأَى، وَ هِيَ سَاءَ مَنْ رَأَى.

يَرَى شَخْصَهُ الْمُؤْمِنُ الْمُحِقُّ سَنَةَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ، وَ لَا يَرَاهُ الْمَشَكُّ الْمُرْتَابُ، وَ يُنْفَذُ فِيهَا أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ، وَ يَغِيبُ عَنْهَا فَيُظْهِرُ فِي الْقَصْرِ بَصَائِرَ بَجَانِبِ الْمَدِينَةِ فِي حَرَمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَيَلْقَاهُ هُنَاكَ مَنْ يُسْعِدُهُ اللَّهُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَغِيبُ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ سَنَةِ سِتِّ وَ سِتِّينَ وَ مِائَتَيْنِ فَلَا تَرَاهُ عَيْنٌ أَحَدٍ، حَتَّى يَرَاهُ كُلُّ أَحَدٍ وَ كُلُّ عَيْنٍ.

قَالَ الْمُفَضَّلُ: قُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَمَنْ يُخَاطِبُهُ وَ لِمَنْ يُخَاطَبُ؟

قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: تُخَاطِبُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ الْجَنِّ، وَ يَخْرُجُ أَمْرُهُ وَ نَهْيُهُ إِلَى ثِقَاتِهِ وَ وُلَاتِهِ، وَ وَكَلَاتِهِ، وَ يَقْعُدُ بِبَابِهِ مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرِ النَّمِيرِيِّ فِي يَوْمِ غَيْبَتِهِ بَصَائِرٍ، ثُمَّ يَظْهَرُ بِمَكَّةَ.<sup>۱</sup>

مفضل می گوید: عرض کردم: سرورم آیا مهدی ﷺ هنگام ولادتش دیده نمی شود؟ فرمودند: چرا، به خدا سوگند از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرشان که دو سال و نه ماه است دیده می شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال ۲۵۷ واقع در کنار شط دجله که شخص متکبر، جبار گمراهی به نام جعفر ملقب به متوکل که متاگل (پرخور) است و ملعون آن را بنا می کند و آن شهر را سُرْمَنْ رَأَى می نامند (یعنی مسرور می شود هرکس آن را ببیند) ولی هرکس آن را ببیند گرفته می شود.

در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامره می بیند ولی کسی که دلش آلوده به شک و تردید است او را نمی بیند، امر و نهی او در آن شهر نفوذ می کند و در

همان جا غائب می شود و در قصری به نام صابر در کنار مدینه در حرم جدش رسول خدا ﷺ ظاهر می شود و هرکس سعادت دیدار او را داشته باشد در آنجا او را می بیند. آنگاه در آخر روز سال دویست و شصت و شش از نظرها غائب می گردد و دیگر هیچ کس او را نمی بیند تا موقعی که همه چشم ها به جمالش روشن گردد.

مفضّل گوید: عرض کردم: در طول غیبت با چه کسی گفتگو می کند و چه کسی با او سخن می گوید؟

فرمودند: فرشتگان خدا و افراد با ایمان از اجنّه با وی سخن می گویند و دستورات او برای اشخاص مورد اعتماد و نمایندگان و وکلایش صادر می شود، و همان روز که وی در صابر غائب می شود محمد بن نصیر نمیری، در بابش می نشیند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می گردد.

## تصریح روایات بر اینکه دو غیبت داریم

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ.<sup>۱</sup>

قائم عليه السلام را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو در موسم‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را در موسم نمی‌بینند.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ.<sup>۲</sup>

قائم عليه السلام را دو غیبت است: یکی طولانی و دیگر کوتاه. در غیبت اول (کوتاه) خواص شیعیانش از مکان او اطلاع دارند؛ در غیبت دوم (طولانی) مکان او را کسی نمی‌داند مگر دوستان مخصوصش.

۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمَلِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا طَوِيلَةٌ وَ الْأُخْرَى قَصِيرَةٌ فَالْأُولَى يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا خَاصَّةٌ مِنْ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ.<sup>۳</sup>

۱. الكافي ۱/ ۳۳۹

۲. الكافي ۱/ ۳۴۰

۳. الغيبة للنعماني ۱۷۰

قائم علیه السلام را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز دوستان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.

۴- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِلْقَائِمِ علیه السلام غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْعَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ. <sup>۱</sup>

حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت است: یکی از آن دو کوتاه و دیگری طولانی، در [غیبت] نخستین کسی محل او را [در آن] نمی داند مگر خواص شیعه او و در غیبت دیگر هیچ کس از محل او [در آن] آگاه نیست جز دوستان خدمتگزار خاص آن حضرت که بر دین او هستند.

۴- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْيَمَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يَقُومُ الْقَائِمُ وَالْأَحَدِ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ. <sup>۲</sup>

ابراهیم بن عمر یمانی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: همانا صاحب این امر را دو غیبت است و نیز شنیدم می فرماید: قائم در حالی قیام نمی کند که برای کسی بر گردن او بیعتی باشد. (یعنی تابعیت هیچ دولتی را ندارد)

۶- وَ بِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ حَازِمِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّ أَبَوَيَّ هَلَكَوَا وَلَمْ يَحْجَا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ رَزَقَ وَ

۱. الغيبة للنعماني ۱۷۰

۲. الغيبة للنعماني ۱۷۱



أَحْسَنَ فَمَا تَقُولُ فِي الْحَجِّ عَنْهُمَا فَقَالَ أَفْعَلُ فَإِنَّهُ يُبَرِّدُ لَهُمَا ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَازِمُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ يَظْهَرُ فِي الثَّانِيَةِ فَمَنْ جَاءَكَ يَقُولُ إِنَّهُ نَقَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ قَبْرِهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ. ۱

حازم بن حبيب گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به او عرض کردم: خداوند کار شما را اصلاح فرماید (شما را سلامت بدارد) همانا پدر و مادر من از دنیا رفته‌اند و حجّ بجا نیاورده‌اند و اکنون خدا روزی فرموده و احسان نموده است، چه می‌فرمائید در مورد بجای آوردن حجّ از جانب آنان؟ (نظرتان چیست)؟

آن حضرت فرمود: به جای آر که به ایشان می‌رسد، سپس به من فرمود: ای حازم صاحب این امر را دو غیبت است که در دومی ظهور خواهد کرد پس اگر کسی نزد تو آمده بگوید که دستش را از خاک قبر او تکانیده است (یعنی او را در قبر نهاده و خاک آن از دست افشاند است) باور مکن.

۷- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحِ الزُّهْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ السَّائِقِ عَنْ حَازِمِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ أَبِي هَلَكَ وَهُوَ رَجُلٌ أَعْجَمِيٌّ وَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَحُجَّ عَنْهُ وَأَنْصَدِّقَ فَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَفْعَلُ فَإِنَّهُ يَصِلُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا حَازِمُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ وَذَكَرَ مِثْلَ مَا ذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي قَبْلَهُ سَوَاءً. ۲

نیز از طریق دیگری از حازم بن حبيب روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

۱ . الغيبة للنعماني ۱۷۲

۲ . الغيبة للنعماني ۱۷۲

همانا پدرم از دنیا رفته است و او مردی بس عامی بود، من می خواهم از جانب او حج بجای آورم و صدقه بدهم نظر شما در این مورد چیست؟

فرمود: انجام بده که آن به او می رسد، سپس به من فرمود: ای حازم همانا صاحب این امر را دو غیبت است- و دنباله آن را مانند آنچه در حدیث قبل ذکر کرده به همان نحو آورده است-.

۸- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ ابْنِ عَفْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُفَضَّلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ قَيْسٍ وَ سَعْدَانُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَوَانِيُّ قَالُوا جَمِيعًا حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ زِيَادِ الْخَارِقِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى فَقَالَ نَعَمْ وَ لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يَخْتَلِفَ سَيْفُ بَنِي فَلَانٍ وَ تَضِيقَ الْحَلَقَةُ وَ يَظْهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَ يَشْتَدَّ الْبَلَاءُ وَ يَشْمَلَ النَّاسَ مَوْتُ وَ قَتْلٌ يَلْجَأُونَ فِيهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ عليه السلام.<sup>۱</sup>

ابو بصیر گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: آیا امام باقر عليه السلام فرموده است: قائم آل محمد عليه السلام دارای دو غیبت است که یکی از آن دو طولانی تر از دیگری است؟ فرمود: آری، و این کار واقع نخواهد شد تا اینکه بنی فلان به روی یک دیگر شمشیر بر کشند و حلقه کارزار تنگ شود، و سفیانی ظهور کند و گرفتاری شدت یابد و مردم را مرگ و کشتار فرا گیرد که به حرم خدا و رسول خدا عليه السلام پناهنده شوند

۹- عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْحَمِيرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ الثَّقَفِيِّ عَنِ الْبَاقِرِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ إِنَّ

لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يُقَالُ لَهُ فِي إِحْدَاهُمَا هَلَكٌ وَلَا يُدْرَى فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ. <sup>۱</sup>

قائم آل محمد عليه السلام را دو غیبت است که در یکی از آن دو در مورد او گفته می‌شود: او مرده است و معلوم نیست در کدام وادی رفته.

۱۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الْحَمِيرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا وَ فِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيُّنَ هُوَ يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرُونَهُ. <sup>۲</sup>

همانا قائم عليه السلام را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو باز می‌گردد و دیگری معلوم نشود که در کجا است در موسم‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند.

۱۱ - مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْكُوفِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا إِلَى أَهْلِهِ وَ الْأُخْرَى يُقَالُ هَلَكٌ فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ قُلْتُ كَيْفَ نَضَعُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ إِنَّ ادَّعَى مَدَّعٍ فَاسْأَلُوهُ عَنْ تِلْكَ الْعِظَائِمِ الَّتِي يُجِيبُ فِيهَا مِثْلَهُ. <sup>۳</sup>

مفضل بن عمر گفت از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحب الامر عليه السلام را دو غیبت است: در یکی از آنها برمی‌گردد بسوی کسانی؛ و در دیگری مردم می‌گویند: بکدام بیابان رفته.

عرضکردم: در آن موقع چه باید کرد؟

۱ . الغيبة للنعماني ۱۷۳

۲ . الغيبة للنعماني ۱۷۵

۳ . الغيبة للنعماني ۱۷۳

فرمود: اگر کسی مدعی شد که از جانب آن حضرت وکالت دارد، مسائل بزرگ دینی مهمی را که باید نمایندده او پاسخ آنها را بدهد، از وی بپرسید.

۱۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ الْقُرُوبِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ ثَابِتِ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ فِينَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ لِلْقَائِمِ مَنَا عَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى أَمَّا الْأُولَى فَسِتْنَةٌ أَيَّامٌ أَوْ سِتْنَةٌ أَشْهُرٌ أَوْ سِتُّ سِنِينَ وَ أَمَّا الْأُخْرَى فَيَطْوُلُ أَمْدُهَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرَ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَلَا يَثْبُتُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ قَوِيَ يَقِينُهُ وَ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ وَ لَمْ يَجِدْ فِي نَفْسِهِ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْنَا وَ سَلَّمَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. <sup>۱</sup>

ثابت ثمالی از امام سجاد عليه السلام روایت کند که فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ وَ این آیه نیز در باره ما نازل شده است: وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ وَ امامت تا روز قیامت در نسل حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام است، و برای قائم ما عليه السلام دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، اما غیبت اول شش شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و اما غیبت دیگر طولانی می شود تا به غایتی که بیشتر معتقدین به آن امام از این امر باز گردند و بر آن ثابت نمانند مگر کسی که یقینش قوی و معرفتش درست باشد و در دلش حرجی از آنچه حکم می کنیم نبوده و تسلیم ما اهل بیت

باشد.

۱۳- قَالَ وَرَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى حَتَّى يُقَالَ مَاتَ وَبَعْضُ يَقُولُ قُتِلَ فَلَا يَبْقَى عَلَى أَمْرِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَلَا يُطْلَعُ أَحَدٌ عَلَى مَوْضِعِهِ وَ أَمْرِهِ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ. <sup>۱</sup>

مفضل بن عمر روایت میکند که گفت: شنیدم حضرت صادق علیه السلام می فرمود صاحب الامر علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده. و عده ای میگویند: رفته است، تا آنجا که جز خیلی از یارانش کسی بر اعتقاد بوجود و ظهور وی باقی نمی ماند. هیچ کس نه اولاد او و نه دیگران جز خادمی که کارهای حضرت را انجام می دهد. از مکان او اطلاع ندارد.

۱۴- وَ أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي جَدِّ الْقُمِّيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمْدَوَيْهِ بْنِ الْبَرَاءِ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا نَزَلْنَا الرُّوحَاءَ نَظَرُ إِلَى جَبَلِهَا مُطَلًّا عَلَيْهَا فَقَالَ لِي تَرَى هَذَا الْجَبَلَ هَذَا جَبَلٌ يُدْعَى رَضْوَى مِنْ جِبَالِ فَارِسَ أَحَبَّنَا فَنَقَلَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا أَمَا إِنَّ فِيهِ كُلَّ شَجَرَةٍ مُطْعِمٍ وَ نَعْمَ أَمَانٌ لِلْخَائِفِ مَرَّتَيْنِ أَمَا إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ. <sup>۲</sup>

عبدالاعلی مولى آل سام می گوید: همراه امام صادق علیه السلام به بیرون رفتیم. وقتی به روحاء رسیدیم، حضرت در حالی که به کوه آن مشرف بود، نگاهی به آن کرد و به من فرمود: این

۱ . الغيبة (للطوسي) ۶۱

۲ . الغيبة (للطوسي) ۱۶۳

کوه را می بینی؟ این کوهی است از کوه های فارس که رضوی خوانده می شود و ما را دوست داشت. پس خدا او را به نزد ما منتقل ساخت. آگاه باشید که هر درخت پر ثمری در آن هست. و دوبار فرمود: چه خوب امانی برای خائف است! بدانید که صاحب الامر در آن دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی.

۱۵- رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْخَارِقِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ غَيْبَتَانِ وَاحِدَةٌ طَوِيلَةٌ وَالْأُخْرَى قَصِيرَةٌ قَالَ فَقَالَ لِي نَعَمْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ ذَلِكَ يَعْنِي ظُهُورَهُ حَتَّى يَخْتَلِفَ وُلْدُ فَلَانٍ وَتَضِيقُ الْحَلَقَةُ وَيَظْهَرُ السُّفْيَانِيُّ وَيَشْتَدُّ الْبَلَاءُ وَيَشْمَلُ النَّاسَ مَوْتُ وَفَتْلٌ يَلْجَأُونَ فِيهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۱</sup>

حسن بن محبوب از ابی بصیر روایت میکند که خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرمود: قائم آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دارای دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه مدت و دیگری طولانی، حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: آری ای ابو بصیر مطلب چنین است یکی از این دو غیبت بسیار طولانی است، و او ظهور نخواهد کرد تا آنگاه که فرزندان فلان اختلاف کنند و دایره تنگ شود و سفیانی خروج نماید، و گرفتاری زیاد گردد و مردم در مرگ و میر و قتل و کشتار گرفتار شوند، و از روی ناچاری به حرم خداوند و رسول پناه برند.

۱۶- قَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَتَانِ، إِحْدَاهُمَا تَطْوِيلٌ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ: مَاتَ، وَبَعْضُهُمْ: قُتِلَ، وَبَعْضُهُمْ: ذَهَبَ. وَلَا يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّي وَلَا غَيْرِهِ، إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.<sup>۲</sup>

۱. تقریب المعارف ۴۲۸

۲. عقد الدرر ۱۵۸ - موسوعه کلمات الإمام الحسين ۷۸۶

صاحب الامر علیه السلام دو غیبت دارد یکی از آنها بطول میانجامد تا جایی که بعضی میگویند: او مرده است و برخی می گویند: کشته شده. و عده ای میگویند: رفته است، هیچ کس از جایگاه او اطلاعی نخواهد داشت از دوستان و از غیر ایشان، جز خدمتگزاری که کارهای آن حضرت را انجام می دهد.

۱۷- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو ذَرٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سُلَيْمَانَ الْبَاعِنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ عَنْ نَصْرِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ عَنْ عَلِيِّ علیه السلام قَالَ هَارُونُ وَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى الْعَبَّاسِ بْنِ مُجَاهِدٍ فِي سَنَةِ ثَمَانِ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ يُونُسَ الْخُرَاعِيُّ الْبَصْرِيُّ فِي دَارِهِ قَالَ حَدَّثَنِي هَيْثَمُ بْنُ بَشْرِ الْوَاسِطِيِّ قِرَاءَةً عَلَيْهِ مِنْ أَوَّلِ كِتَابِهِ عَنْ أَبِي الْمِقْدَامِ شَرِيحِ بْنِ هَانِي بْنِ شَرِيحِ الصَّائِغِ الْمَكِّيِّ عَنْ عَلِيِّ علیه السلام وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْقَاضِي الْجَعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَبُو جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبِ الْجُنْدِيِّ نَيْسَابُورِيِّ عَنْ يَزِيدِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ قَالَ عَلِيُّ علیه السلام كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَ سِبْطِينَ فَمَنْ وَصِيكَ وَ سِبْطِيكَ فَاطْرَقَ سَاعَةٌ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانُ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ [الْأَفِ] نَبِيٍّ وَ كَانَ لَهُمْ أَرْبَعَةَ أَلْفٍ [الْأَفِ] وَصِيٍّ وَ ثَمَانِيَةَ أَلْفٍ [الْأَفِ] سِبْطٍ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَنَا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَ وَصِيِّي خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَ سِبْطَيَّ خَيْرُ الْأَسْبَاطِ ثُمَّ قَالَ يَا سَلْمَانُ أَتَعْرِفُ مَنْ كَانَ وَصِيَّيْ أَدَمَ فَقَالَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم إِنِّي أَعْرَفُكَ يَا بَا عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ إِنَّ أَدَمَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ ثَيْث [ثَيْثٌ] وَ أَوْصَى ثَيْث [ثَيْثٌ] إِلَى ابْنِهِ شَبَّانَ وَ أَوْصَى شَبَّانَ

إِلَى مَخْلَبٍ وَ أَوْصَى مَخْلَبٌ إِلَى نَحْوَقٍ وَ أَوْصَى نَحْوَقٌ إِلَى عَثْمَا وَ أَوْصَى عَثْمَا إِلَى  
 أَخْنُوخٍ وَ هُوَ إِدْرِيسُ النَّبِيُّ وَ أَوْصَى إِدْرِيسُ إِلَى نَاخُورَا وَ أَوْصَى نَاخُورَا إِلَى نُوحٍ وَ أَوْصَى  
 نُوحٌ إِلَى سَامٍ وَ أَوْصَى سَامٌ إِلَى عَثَامٍ وَ أَوْصَى عَثَامٌ إِلَى تَرَعِشَاثَا وَ أَوْصَى تَرَعِشَاثَا إِلَى  
 يَافِثٍ وَ أَوْصَى يَافِثٌ إِلَى بَرَّةٍ وَ أَوْصَى بَرَّةٌ إِلَى خَفْسِيَّةٍ وَ أَوْصَى خَفْسِيَّةٌ إِلَى عِمْرَانَ وَ  
 أَوْصَى عِمْرَانُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ أَوْصَى إِبْرَاهِيمُ إِلَى ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ وَ أَوْصَى إِسْمَاعِيلُ إِلَى  
 إِسْحَاقَ وَ أَوْصَى إِسْحَاقُ إِلَى يَعْقُوبَ وَ أَوْصَى يَعْقُوبُ إِلَى يُوسُفَ وَ أَوْصَى يُوسُفُ إِلَى  
 بَرْتِيَا وَ أَوْصَى بَرْتِيَا إِلَى شُعَيْبٍ وَ أَوْصَى شُعَيْبٌ إِلَى مُوسَى وَ أَوْصَى مُوسَى إِلَى يُوشَعَ  
 بِنِ نُونٍ وَ أَوْصَى يُوشَعُ إِلَى دَاوُدَ وَ أَوْصَى دَاوُدُ إِلَى سُلَيْمَانَ وَ أَوْصَى سُلَيْمَانُ إِلَى آصَفَ  
 بِنِ بَرَحِيَا وَ أَوْصَى آصَفُ إِلَى زَكَرِيَّا وَ أَوْصَى زَكَرِيَّا إِلَى عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَوْصَى عَيْسَى  
 ابْنُ مَرْيَمَ إِلَى شَمْعُونِ بِنِ حَمُونِ الصَّفَا وَ أَوْصَى شَمْعُونُ إِلَى يَحْيَى بِنِ زَكَرِيَّا وَ أَوْصَى  
 يَحْيَى إِلَى مُنْذِرٍ وَ أَوْصَى مُنْذِرٌ إِلَى سَلْمَةَ وَ أَوْصَى سَلْمَةُ إِلَى بُرْدَةَ وَ أَوْصَى بُرْدَةُ إِلَى وَ أَنَا  
 أَذْفَعُهَا إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ بَيْنَهُمْ أَنْبِيَاءُ وَ أَوْصِيَاءُ أُخْرَ قَالَ نَعَمْ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ  
 تُحْصَى ثُمَّ قَالَ ﷺ وَ أَنَا أَذْفَعُهَا إِلَيْكَ يَا عَلِيُّ وَ أَنْتَ تَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِكَ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنِ  
 يَذْفَعُهَا إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ  
 مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى وَ مُوسَى يَذْفَعُهَا  
 إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٌ يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ  
 يَذْفَعُهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ وَ الْحَسَنِ يَذْفَعُ إِلَى ابْنِهِ الْقَائِمِ ﷺ ثُمَّ يَغِيْبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ مَا  
 شَاءَ اللَّهُ وَ يَكُونُ لَهُ غَيْبَتَانِ أَحَدُهُمَا [إِحْدَاهُمَا] أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ  
 اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَافِعًا صَوْتَهُ الْحَدَرَ إِذَا فَقَدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنْ وُلْدِي قَالَ عَلِيُّ  
 فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَكُونُ هَذِهِ الْغَيْبَةُ قَالَ أَصَبْتُ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ  
 فَيَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ مِنْ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا أَكْرَعَةُ عَلَى رَأْسِهِ عِمَامَةٌ مُتَدَرِّعٌ بِدِرْعِي مُتَقَلِّدٌ



بِسَيِّفِي ذِي الْفَقَارِ وَ مُنَادٍ يُنَادِي هَذَا الْمَهْدِيُّ خَلِيفَةُ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ  
عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا ذَلِكَ عِنْدَ مَا يَصِيرُ الدُّنْيَا هَرْجًا وَ مَرَجًا وَ يِعَارُ [بِغَيْرِ] بَعْضُهُمْ  
عَلَى بَعْضٍ فَلَا الْكَبِيرُ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ وَ لَا الْقَوِيُّ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ فَحِينَئِذٍ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ  
بِالْخُرُوجِ<sup>۱</sup>

حضرت علی علیه السلام فرمودند: در خانه ام سلمه نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم. در این هنگام گروهی از اصحاب آن حضرت چون سلمان و مقداد و ابو ذر و عبد الرحمن بن عوف وارد شدند، سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! برای هر پیغمبری وصی و دو سبط می باشد، وصی و دو سبط شما کیانند؟

حضرت لختی سر به زیر افکند سپس فرمود: ای سلمان! خداوند تعالی چهار هزار پیغمبر فرستاد و برای آنان چهار هزار وصی و هشت هزار سبط است. پس قسم به آنکه جانم به دست اوست هر آینه من بهترین پیغمبرانم، و وصی من بهترین اوصیاء و دو سبط من بهترین سبطهایند، سپس فرمود: ای سلمان! هیچ می دانی وصی آدم که بود؟ گفت: خدا و رسول دانانترند.

فرمود: ای ابا عبد الله! من برایت بیان کنم چون تو از ما خانواده هستی، به درستی که آدم به فرزندش شیت وصیت کرد و شیت به فرزندش شبان و شبان به فرزندش مخلث، و مخلث به فرزندش محوق و محوق به غثمیشا و غثمیشابه اخنوخ وصیت کرد و او همان ادریس پیغمبر است، و ادریس به ناخورا و ناخورا به نوح و نوح به سام و سام به غثار و غثار به برخثیا و برخثیا به یافت و یافت به بزه و بزه به حفسیة و حفسیة به عمران و عمران به ابراهیم خلیل و ابراهیم به فرزندش اسماعیل و اسماعیل به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به

برثیا و برثیا به شعیب و شعیب به موسی بن عمران و موسی بن عمران به یوشع بن نون و یوشع به داود و داود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف به زکریا و زکریا به عیسی بن مریم و عیسی بن مریم به شمعون صفا و شمعون به یحیی بن زکریا و یحیی به منذر و منذر به سلمه و سلمه به برده و برده به من وصیت کرد، و من آن وصیت را به علی بن ابی طالب علیه السلام می سپارم.

حضرت علی علیه السلام فرماید: من عرض کردم: ای رسول خدا آیا در میان ایشان پیغمبران و اوصیاء دیگری نیز بودند؟

فرمود: آری، بیش از آنچه به شماره و حساب درآید. سپس فرمود: و من آن وصیت را به تو می سپارم و تو به فرزندت حسن و حسن به برادرش حسین و حسین به فرزندش علی بسپارد و علی به فرزندش محمد و محمد به فرزندش جعفر و جعفر به فرزندش موسی و موسی به فرزندش علی و علی به فرزندش محمد؛ و محمد به فرزندش علی و علی به فرزندش حسن، و حسن به فرزندش قائم علیه السلام بسپارد، سپس امام ایشان (یعنی مردم) به مقداری که خدا بخواهد غایب و پنهان شود، و برای او دو غیبت است، یکی طولانی تر از دیگری است، سپس حضرت به جانب ما توجّه فرموده و در حالی که صدای مبارکش را بلند کرده بود، فرمود: بپرهیزید آن زمانی که مردمان پنجمین فرزند هفتمین فرزند مرا نیابند.

حضرت علی علیه السلام گوید: من عرض کردم: پس از غیبت او چه می شود؟

فرمود: صبر کند تا آنگاه که خداوند او را اجازه خروج دهد، پس از (مملکت) یمن از دهی که به آن کرعه گویند بیرون آید، بر سرش عمامه ای است و زرهی بر تن و شمشیر من ذو الفقار را به کمر بسته است، و یک نفر فریاد می زند: این مهدی خلیفه الله است پیروی او کنید زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه از ستم و بیدادگری پر شده است، و این هنگامی است که دنیا هرج و مرج شده و هر کس بر دیگری شیخون زند (و همدیگر را غارت کنند) نه بزرگ بر

کوچک و نه زورمند بر ناتوان رحم کند، پس در این هنگام خداوند او را به خروج رخصت فرماید.

## فرق غیبت صغری و کبری

### ۱- صغری کوتاه و کبری طولانی

رَوَاهُ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْخَارِقِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ لِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام غَيْبَتَانِ وَاحِدَةٌ طَوِيلَةٌ وَالْأُخْرَى قَصِيرَةٌ قَالَ فَقَالَ لِي نَعَمْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِحْدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ ذَلِكَ يَعْنِي ظُهُورَهُ حَتَّى يَخْتَلِفَ وُلْدُ فُلَانٍ وَتَضِيقَ الْحَلَقَةُ وَيُظْهَرَ السُّفْيَانِيُّ وَيَشْتَدَّ الْبَلَاءُ وَيَشْمَلَ النَّاسَ مَوْتُ وَ قَتْلٌ يَلْجَأُونَ فِيهِ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ وَ حَرَمِ رَسُولِهِ عليه السلام.<sup>۱</sup>

حسن بن محبوب از ابی بصیر روایت میکند که خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: امام باقر عليه السلام میفرمود: قائم آل محمد عليه السلام دارای دو غیبت خواهد بود یکی کوتاه مدت و دیگری طولانی، حضرت صادق عليه السلام فرمود: آری ای ابو بصیر مطلب چنین است یکی از این دو غیبت بسیار طولانی است، و او ظهور نخواهد کرد تا آنگاه که فرزندان فلان اختلاف کنند و دایره تنگ شود و سفیانی خروج نماید، و گرفتاری زیاد گردد و مردم در مرگ و میر و قتل و کشتار گرفتار شوند، و از روی ناچاری به حرم خداوند و رسول پناه برند.

## ۲- در صغری در حج دیده می شوند ولی در کبری دیده نمی شوند

۱- الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لِلْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوْاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرُونَهُ.<sup>۱</sup>

قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو در موسم‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را در موسم نمی‌بینند.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ يَفْقَدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرُونَهُ.<sup>۲</sup>

مردم امام خود را گم کنند و او در موسم حج حاضر باشد و آنها را ببیند و او را نبینند.

۱. الکافی ۱/۳۳۹

۲. الکافی ۱/۳۳۷

### ۳- در صغری باز میگردد و در کبری معلوم نشود که در کجاست

۱- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ رَبَاحٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَمِيرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ وَ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَيْنِ يَرْجِعُ فِي إِحْدَاهُمَا وَ فِي الْأُخْرَى لَا يُدْرَى أَيْنَ هُوَ يَشْهَدُ الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَ لَا يَرَوْنَهُ.<sup>۱</sup>

همانا قائم عليه السلام را دو گونه غیبت است که در یکی از آن دو باز میگردد و [در] دیگری معلوم نشود که در کجا است در موسمه‌های حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند ولی مردم او را نمی‌بینند.

### ۴- در صغری مکانش را دوستان نزدیک می دانند

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ ابْنُ عُقْدَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّيْمَلِيُّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لِلْقَائِمِ عليه السلام غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا طَوِيلَةٌ وَ الْأُخْرَى قَصِيرَةٌ فَأَلْوَى يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا خَاصَّةٌ مِنْ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ فِي دِينِهِ.<sup>۱</sup>

قائم عليه السلام را دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگر طولانی. در غیبت اول کسی جز دوستان مخصوص او از مکانش اطلاع ندارند.

## ۵- در صغری مردم می توانند او را ببیند

۱- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ سِنَنَ [سُنَنًا] مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ سُنَّةٌ مِنْ عَيْسَى وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ عَيْسَى فَيُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عَيْسَى وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالَسْتُرُ يَجْعَلُ اللَّهُ يِينَهُ وَ بَيْنَ الْخَلْقِ حِجَابًا يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ وَ أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَيَهْتَدِي بِهِدَاهُ وَ يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ. <sup>۱</sup>

در صاحب الامر عليه السلام روشهائی از پیغمبرانست، روشی از موسی بن عمران، روشی از عیسی، روشی از یوسف، روشی از محمد عليه السلام اما روش موسی ترسان و منتظر است و اما روش عیسی در باره وی همان گویند که در باره عیسی گفتند و اما روش یوسف در پرده بودنست، خدا میان او و میان خلق پرده ای نهد که او را ببینند و نشناسند و اما روش محمد عليه السلام به رهنمائی او راهنمائی کند و به سیره او باشد.

۲- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ فَصَّالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام شَبَهًا مِنْ يُوسُفَ قَالَ قُلْتُ لَهُ كَأَنَّكَ تَذْكُرُهُ حَيَاتَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا يُنْكَرُ مِنْ ذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ - إِنَّ إِخْوَةَ يُوسُفَ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ تَاجِرُوا وَيُوسُفَ وَ بَايَعُوهُ وَ حَاطَبُوهُ وَ هُمْ إِخْوَتُهُ وَ هُوَ أَحْوَهُمْ - فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ أَنَا يُوسُفَ وَ هَذَا أَخِي فَمَا تُنْكَرُ



هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمَلْعُونَةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِحُجَّتِهِ فِي وَفْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ  
يُيُوسُفَ إِنَّ يُيُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ  
يَوْمًا فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يُعْلِمَهُ لَقَدَرَ عَلَى ذَلِكَ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ  
مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ فَمَا تَنَكَّرَ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ  
يُيُوسُفَ أَنْ يَمْسِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ وَيَطَّأُ بُسْطَهُمْ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ كَمَا أَذِنَ  
لِيُيُوسُفَ قَالُوا- أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُيُوسُفَ قَالَ أَنَا يُيُوسُفُ. ۱

سدير گوید از امام ششم علیه السلام شنیدم میفرمود که در قائم علیه السلام روشی است از یوسف، گفتیم گویا  
بیاد خبر او یا غیبت او باشید؟

به من فرمود این امت خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف سبط بودند و پیغمبر زاده با  
یوسف تجارت کردند و خرید و فرش کردند با آنکه برادرانش بودند و او هم برادرشان بود او را  
نشناختند تا خودش به آنها گفت من یوسف هستم و این برادر منست پس چرا این امت منکر  
میشوند که خدای عز و جل در یک روزگاری بخواهد حجت خود را از آنها پنهان کند، یوسف  
یک روزی پادشاه مصر بود میان او و پدرش هیجده روز مسافت بود اگر خدا میخواست جای  
او را به او بفهماند بدان توانا بود به خدا چون مژده به آنها رسید یعقوب و فرزندانش نه روزه به  
مصر رسیدند چرا این امت منکرند که خدای عز و جل با حجت خود همان کند که با یوسف  
کرد امام غائب میان آنها گردش میکند و در بازارهای آنها راه میرود و پا روی فرش آنها  
مینهد و آنها او را شناسند تا آنکه خدای عز و جل به او اجازه دهد که خود را به آنها معرفی  
کند چنان چه به یوسف اجازه داد آنگاه که به آنها گفت. (میدانید با یوسف و برادرش چه  
کردید وقتی که نادان بودید، گفتند ها تو خود یوسف هستی؟ گفت من یوسف هستم و این

برادر من است).

۳- قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ بَابُوِيهِ زُوِي [عَنْ] مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعُمَرِيِّ قُدَسَ سِرُّهُ أَنَّهُ قَالَ وَ اللَّهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ عليه السلام لِيَحْضُرَ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. <sup>۱</sup>

أبو جعفر بن بابويه گفت: از محمد بن عثمان شنیدم میگفت: به خدا قسم صاحب الامر عليه السلام هر سال در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آنها را می شناسد، مردم هم او را می بینند ولی نمی شناسند!

۴- حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ الْعُمَرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَاءِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الْخَضِرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ وَإِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيُسَلِّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَى شَخْصَهُ وَ إِنَّهُ لِيَحْضُرُ حَيْثُ مَا ذُكِرَ فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لِيَحْضُرَ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَ يَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيُؤَنَسُ اللَّهُ بِهِ وَ حُشَّةً قَائِمَنَا عليه السلام فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَ حَدَّثَهُ. <sup>۲</sup>

چون خضر آب زندگانی نوشید تا نفخ صور زنده است. او نزد ما می آید و به ما سلام میکند ما صدای او را میشنویم ولی خود او را نمی بینیم. هر جا از وی نام برند حاضر می شود هر کسی از شما نام او را میبرد به وی سلام کند. خضر هر سال در موسم حج حاضر می شود و تمام اعمال حج را انجام میدهد، و در عرفه می ایستد و برای استجابت دعای مؤمنین آمین میگوید.

۱ . الغيبة (للطوسي) ۳۶۳

۲ . کمال الدین و تمام النعمه ۳۹۰/۲

بزودی خداوند وحشت قائم ماعلیه را در طول غیبتش، بوسیله مانوس گشتن با او برطرف میکند و تنهائی او را با رفاقت با وی مبدل میسازد.

۵- أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُكَيْنَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ مَنْ قَرَأَ الْمُسَبِّحَاتِ كُلَّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ عليه السلام وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جِوَارِ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله.

کسی که همه مستحبات را قبل از خوابیدن بخواند، نمی میرد تا حضرت قائم عليه السلام را درک کند و اگر بمیرد در جوار رسول الله صلى الله عليه وآله باشد.

۶- أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ قُدَّامَةَ أَبُو السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نَاصِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَزْمَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ الْمَدَائِنِيُّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنِ الطِّفْلِ يَضْحَكُ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَيَبْكِي مِنْ غَيْرِ أَلَمٍ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ مَا مِنْ طِفْلِ إِلَّا وَهُوَ يَبْرَى الْإِمَامَ وَيُنَاجِيهِ فُبُكَؤُهُ لِعَيْبَةِ الْإِمَامِ عَنْهُ وَضَحِكُهُ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ حَتَّى إِذَا أُطْلِقَ لِسَانُهُ أَغْلِقَ ذَلِكَ الْبَابَ عَنْهُ وَضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالنِّسْيَانِ.

مفضل بن عمر گفت: از حضرت جعفر بن محمد عليه السلام پرسیدم: این که طفل بدون تعجب خندیده و بدون درد و المی می گرید سببش چیست؟

حضرت فرمودند: ای مفضل هیچ طفلی نیست مگر آنکه امام خود را دیده و با او مناجات

می‌نماید، پس گریه‌اش به خاطر غیبت امام از او است و خنده‌اش زمانی است که امام به او رو می‌کند.

و وقتی زبان طفل باز شد این باب بر رویش بسته شده و دیگر امام را ندیده و در دلش نسبت به آنچه قبلا برایش اتفاق افتاده نسیان و فراموشی پیدا می‌شود.

## ۷- حرز لمقتدی الساجدین الإمام زین العابدین علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَسْمَعَ السَّمْعِينَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ يَا خَالِقَ الْمَخْلُوقِينَ يَا رَازِقَ الْمَرْزُوقِينَ يَا نَاصِرَ الْمَنْصُورِينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا دَلِيلَ الْمُتَحِيرِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ أَغْنِنِي يَا مَالِكَ يَوْمَ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ يَا صَرِيحَ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّبِينَ أَنْتَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْكَبِيرُ يَا رِذَاؤَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ عَلَى عَلِيِّ الْمُتَرَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَ الْحَسَنَ الْمُجْتَبَى وَ الْحُسَيْنَ الشَّهِيدَ بِكَرْبَلَاءَ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْكَاطِمِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ التَّقِيِّ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِ الْإِهْمُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُمْ وَ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُمْ وَ اخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُمْ وَ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهُمْ وَ عَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْصُرْ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِكَ أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْنِي رُؤْيَةَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَتْبَاعِهِ وَ أَشْيَاعِهِ وَ الرَّاضِينَ بِفِعْلِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ<sup>۱</sup>

خداوند! آن طلعت رعنا و آن صورت زیبا را بمن بنما و با نگاهی که بوی میکنم دیدگانم را

روشن گردان.

٨- اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْيَمِينِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمُنُونِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُ لَكَ بِالرَّجْعَةِ بَيْنَ يَدَيْ صَاحِبِ هَذِهِ الْبُقْعَةِ.<sup>١</sup>

خداوندا! در زمان حیات و بعد از مردن ما، رخسار مبارک ولی خود را بما بنما! خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تو ایمان بر جعت می آورم.

٩- اخْتِيَارُ ابْنِ الْبَاقِي، عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَرَأَ بَعْدَ كُلِّ فَرِيضَةٍ هَذَا الدُّعَاءَ فَإِنَّهُ يَرَى الْإِمَامَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ السَّلَامَ فِي الْيَقَظَةِ أَوْ فِي الْمَنَامِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيَّمَا كَانَ وَ حَيْثُمَا كَانَ مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا عَنِّي وَ عَن وَالِدِي وَ عَن وُلْدِي وَ إِخْوَانِي التَّحِيَّةَ وَ السَّلَامَ عَدَدَ خَلْقِ اللَّهِ وَ زِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَ مَا أَحْصَاهُ كِتَابُهُ وَ أَحَاطَ عِلْمُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أجددُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ هَذَا الْيَوْمِ وَ مَا عِشْتُ فِيهِ مِنْ أَيَّامِ حَيَاتِي عَهْدًا وَ عَقْدًا وَ بَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَ لَا أَزُولُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ نُصَارِهِ الدَّائِبِينَ عَنْهُ وَ الْمُؤْتَمِلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَ نَوَاهِيهِ فِي أَيَّامِهِ وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ فَإِنْ حَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَى عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرًّا كَفَيْتَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي مُلَبِّبًا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي اللَّهُمَّ أَرِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْعُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَ الْكُحْلَ بَصْرِي بِنُظْرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَ عَجَلَ فَرَجَهُ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَهُ اللَّهُمَّ اشْدُدْ أَرْزَهُ وَ قَوِّ ظَهْرَهُ وَ طَوِّلْ عُمُرَهُ اللَّهُمَّ اعمُرْ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَ لِيكَ وَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حَتَّى لَا يَطْفُرَ

بَشِيءٍ مِّنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرْقَهُ- وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيُحَقِّقُهُ اللَّهُمَّ اكشِفْ هَذِهِ الْعُمَّةَ  
عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِظُهُورِهِ- إِنَّهُمْ يَرُونَهُ بَعِيداً وَرَأَاهُ قَرِيباً وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.<sup>۱</sup>

کتاب الاختیار سیدعلی بن حسین بن باقی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمودند: هرکس بعد از هر نماز واجب این دعا را بخواند م ح م د بن الحسن علیه السلام را در خواب یا بیداری خواهد دید.

۱۰- قَالَ بِرَوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ يَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ  
فَمَنْ قَالَ ذَلِكَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ صَاحِبَ الْأَمْرِ علیه السلام.<sup>۲</sup>

هرکس بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم نمی میرد تا درک کند امام زمان علیه السلام را.

۱۱- وَ عَنْهُ قَالَ مَنْ قَالَ بَعْدَ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ بَعْدَ صَلَاةِ الظُّهْرِ- اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ  
آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ الْقَائِمَ علیه السلام.<sup>۳</sup>

هرکس بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم نمی میرد تا اینکه قائم علیه السلام را درک کند.

۱۲- عن الحسين بن علي بن أبي حمزة الثمالي عن الحسين بن أبي العلاء عن أبي عبد الله علیه السلام قَالَ: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يُدْرِكَ  
الْقَائِمَ علیه السلام فَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِهِ.<sup>۴</sup>

هر که سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه تلاوت کند جان نسیپارد تا آنگاه که قائم آل محمد علیه السلام را دریابد و از یاران او باشد.

۱ . بحار الأنوار ۶۱ / ۸۳

۲ . جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع ۴۲۲

۳ . مصباح المتعبد و سلاح المتعبد ۳۶۸ / ۱

۴ . تفسیر العیاشی ۲۷۶ / ۲

۱۳- رُوِيَ أَنَّ مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ عَقِيبَ كُلِّ فَرِيضَةٍ وَوَأَظَبَ عَلَى ذَلِكَ عَاشَ حَتَّى يَمَلَّ الْحَيَاةَ وَيَنْشَرَفَ بِلِقَاءِ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَهُوَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمُصَدِّقَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ إِنَّكَ قُلْتَ مَا تَرَدَّدْتُ فِي شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي فِي قَبْضِ رُوحِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لِأَوْلِيَائِكَ الْفَرَجَ وَ النَّصْرَ وَ الْعَافِيَةَ وَ لَا تَسُوؤُنِي فِي نَفْسِي وَ لَا فِي فُلَانٍ قَالَ وَ تَذَكَّرْ مَنْ شِئْتَ. ۱

روایت است هر که این دعا را همیشه پس از هر نماز واجب بخواند عمر او چندان طولانی شود، که زندگی بر او ملال آور گردد، و به ملاقات حضرت مهدی عجیه مشرف شود: (خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، خداوندا رسول راستگوی تو خبر داده: که تو فرموده‌ای: من در انجام هیچ چیزی به اندازه قبض روح مؤمن مردد نشوم که او از مرگ کراهت دارد و من از آزدن او.

خداوندا بر محمد و آلش درود بفرست و در فرج و یاری و عافیت اولیاء خود تعجیل فرما، و مرا و فلان کس (نام هر که خواهی بگو) را بد حال مکن.

۶- در صغری وکلا ارتباط داشتن با حضرت مهدی علیه السلام

۱- وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُؤْفَى فِيهَا الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ قُدْسَ سِرُّهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخْتُهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ النَّامَةُ فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْراً وَ سَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم . ای علی بن محمد سمری خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد، تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر خود را جمع و جور کن، و به هیچ کس وصیت مکن تا بعد از وفاتت به جای تو بنشینند؛ زیرا غیبت کامل فرا رسیده است، دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل ها را سختی و قساوت فرا گیرد و زمین از ستم پر گردد . به زودی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد ، پس هر کس که پیش از خروج سفیانی و صیحه ، ادعای مشاهده را نماید ، دروغگو و تهمت زننده است . ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم .



دانستنیهای چهار وکیل حضرت مهدی علیه السلام

## ۱- عثمان بن سعید

اسم: عثمان. حفص.

نام پدر: سعید

کنیه: ابو عمرو. ابو محمد

لقب: سَمَّان، زَيَّات

منصب: وکیل امام هادی و امام حسن عسکری و حضرت مهدی علیه السلام

مدت وکالت: حدوداً ۵ سال تا ۲۰ سال

تاریخ وفات: ۲۶۵ هـ تا ۲۶۷ هـ و ۲۸۰ هـ ق.

محل دفن: بغداد

## اسامی و القاب

نام عثمان در منابع رجالی، عثمان بن سعید آمده، اما در رجال کشی با نام حفص بن عمرو نیز یاد شده که شاید اسم مستعار وی در دیدارهای پنهانی با سایر وکلا باشد. کنیه اش در همه کتاب‌ها به اعتبار جد پدری، ابوعمر و ذکر شده، اما در کتاب بحار الانوار و سفینة البحار، ابومحمد نیز گفته شده، چون پسری به نام محمد داشت.

مهم‌ترین شهرت او عَمْرُی است و گفته شده او را به دو جهت به این لقب می‌خوانند؛ یکی اینکه امام عسکری علیه السلام اجازه نداد نام خلیفه سوم (عثمان) و لقب او (ابوعمر) در عثمان بن سعید جمع شود و از آن پس او را عَمْرُی خواندند. دیگر آنکه به عمرو جد پدری اش انتساب داشته و عمری خوانده شده است. محدث قمی هم علت عَمْرُی خواندن او را، انتساب وی از طرف مادر به عُمَرُ بن أَطْرَفِ اَعْلَى دانسته است.

لقب عثمان را سَمَّان و زَبَّان گفته‌اند. همچنین او را به دلیل انتساب به قبیله بنی‌اسد، اسدی نیز خوانده‌اند و عسکری علیه السلام هم گفته‌اند؛ چون ساکن محله عسکر در سامرا بوده است.

## فرزندان

برای عثمان بن سعید دو فرزند پسر نام برده‌اند:

محمد بن عثمان که پس از وفات پدر دومین وکیل امام زمان علیه السلام شد.

احمد بن عثمان که نامی از او در کتب و منابع نیامده است. اما در زمره مدعیان دروغین نیابت، اسم فردی به نام ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان آمده که تصریح شده برادرزاده محمد بن عثمان است.

## وفات

زمان وفات عمری، مانند ولادتش مشخص نیست، اما دو قول در این باره نقل شده است: قبل از سال ۲۶۷ق: مورد اتفاق اکثر مورخان و عالمان رجال است. پس از سال ۲۸۰ق: استناد این قول به توقیعی است که در سال ۲۸۰ق نقل شده است. به تصریح شیخ طوسی، راوی این حدیث، روایت را در سال ۲۸۰ق شنیده و این، نمی تواند زمان وفات عثمان را روشن کند.

پس از درگذشت عثمان بن سعید، فرزندش محمد او را غسل داد و در غرب مدینه السلام، در محله معروفی به نام الدرب در بغداد دفن نمود. شیخ طوسی گفته که از زمان ورودش به بغداد در سال ۴۰۸ق تا پس از ۴۳۰ق، قبر عثمان بن سعید را در محل مذکور زیارت می کرده است. امروزه آرامگاه او در محله رصافه واقع در شرق بغداد و در منطقه ای به نام بازار شوره معروف است.

## وکالت امامان علیهم السلام

بنا بر آنچه در کتب و منابع رجالی آمده، عثمان بن سعید، وکیل سه امام معصوم (امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و امام زمان علیه السلام) بوده است. با این حال برخی از متون دیگر او را در ۱۱ سالگی خدمتگزار امام جواد هم دانسته اند که از اعتماد امام برخوردار بود و برخی مأموریت های مهم به او سپرده می شد. ابن شهر آشوب نیز او را باب امام جواد علیه السلام دانسته است. بعضی از عالمان شیعه، قول اخیر را نپذیرفته و با تکیه بر سن عثمان، غیر قابل قبول دانسته اند که از اصحاب امام جواد علیه السلام بوده باشد و این نظر را اشتباه عنوان کرده اند.

## وکالت امام هادی علیه السلام

عثمان بن سعید در شمار اصحاب امام هادی علیه السلام بوده و به وکالت او از سوی امام هم تصریح شده است. در روایتی که احمد بن اسحاق قمی از امام هادی علیه السلام نقل کرده، عثمان بن سعید مردی موثق و امین معرفی شده که آنچه به امام نسبت می‌دهد و به مردم می‌رساند، همگی از جانب امام هادی علیه السلام است.

## وکالت امام عسکری علیه السلام

عثمان، علاوه بر امام هادی علیه السلام، از اعتماد امام حسن عسکری علیه السلام هم برخوردار بود. شیخ طوسی در رجال خود، عثمان بن سعید را وکیل امام عسکری علیه السلام معرفی کرده است. در روایات مختلفی نقل شده که امام عسکری علیه السلام عثمان را خطاب قرار داده و وکیل خود دانسته، و در جای دیگر، اطرافیان را شاهد می‌گیرد که عثمان بن سعید وکیل من است. امام او را به عنوان رئیس وکلا معرفی کرد؛ به این معنا که تمام وجوهاتی که شیعیان، توسط وکلا می‌فرستادند، به عثمان می‌رسید و او آن‌ها را به امام می‌رساند. پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید، عهده‌دار مراسم کفن و دفن امام شد. به اعتقاد امامیه، این نشانه‌ها بر نمایندگی او از امام زمان علیه السلام گواهی می‌دهد.

## وکالت امام زمان علیه السلام

امام عسکری علیه السلام به وکالت عثمان بن سعید تصریح کرده است. او فرزندش را به چهل نفر از اصحاب خود نشان داد و به آن‌ها ابلاغ کرد که در طول غیبت امام دوازدهم، از عثمان، اطاعت کنند. بنابر روایتی دیگر، حضرت مهدی علیه السلام در دیدار با اهل قم، به نیابت عثمان بن سعید اشاره کرد و آنان را به او ارجاع داد.

## بخشی از نامه تسلیت امام

پدر تو به سعادت و نیکبختی زندگی کرد و وفات نمود در حالتی که محمود و پسندیده بود. خدا او را رحمت کند و او را به اولیا و سادات و موالیان او ... ملحق نماید. خداوند روی او را تر و تازه نماید و لغزش‌های او را بیخشد و جزا و اجر تو را زیاد کند و صبر نیکو در مصیبت او به تو عطا فرماید، تو مصیبت‌زده شدی و ما نیز مصیبت‌زده شدیم، و مفارقت پدرت، تو را و ما را به وحشت انداخت. پس خداوند او را به رحمت خود مسرور فرماید، در منقلب و مثنوی او که آرامگاه او است.

عثمان بن سعید، به علت سخت‌گیری‌های مأموران دولتی در سامرا و وجود دشمنان فراوان، به دستور حضرت مهدی علیه السلام به بغداد رفت. به گفته جاسم حسین در کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، با آنکه سامرا پایتخت بود، اما به دلیل وجود لشکریان سلسله عباسی که همواره مخالف ائمه علیهم السلام بودند و او می‌خواست سازمان وکالت را به دور از چشم آنان رهبری کند، از این رو به بغداد رفت و محله شیعه‌نشین کرخ را محل سازماندهی امامیه قرار داد. عثمان در مدت نیابت، رهبری وکلای نواحی مختلف را بر عهده داشت و امانات، وجوهات و هدایای مردم را می‌گرفت و برای امام می‌فرستاد. او همچنین نامه‌های شیعیان به امام، دست‌نوشته‌ها و توقیعات حضرت مهدی علیه السلام در پاسخ به شیعیان را به صاحبان اصلی می‌رساند. وقتی جعفر برادر امام عسکری علیه السلام ادعای نیابت کرد، احمد بن اسحاق از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام برای اطلاع از درستی یا نادرستی ادعای جعفر، نامه‌ای نوشت و به وسیله عثمان بن سعید برای حضرت مهدی علیه السلام فرستاد. امام در پاسخ نامه، امامت جعفر را رد کرد و او را مفسد و ترک‌کننده نماز خواند.

## نامه تسلیت امام علیه السلام

امام زمان علیه السلام هنگام وفات عثمان بن سعید به فرزندش محمد بن عثمان نامه‌ای نوشت و به او تسلیت گفت. امام دوازدهم در این نامه، رضایت کامل خویش را از عثمان بن سعید اعلام داشته و برای او طلب مغفرت کرده است. امام زمان همچنین از احساس غربت خود در نبود عثمان بن سعید سخن گفته و فرزندش محمد بن عثمان را به جای او منصوب کرده است.

## شیوه فعالیت

او به خرید و فروش روغن و زیتون می‌پرداخت و این تجارت، پوششی برای کار اصلی‌اش بود؛ چرا که وی مسئولیت‌های وکالت و نیابت از جانب امام را مخفی می‌کرد تا از گزند حکومت محفوظ بماند. عثمان، اموال و نامه‌های شیعیان را در ظرف‌های روغن می‌گذاشت و نزد امام می‌برد تا کسی از وجود و محتوای آن باخبر نشود. از این رو لقب او را سَمَّان و زَبَّات نیز گفته‌اند.

## دستیاران

در دوره وکالت خاص عثمان بن سعید، سه تن از وکلای سرشناس به نام‌های احمد بن اسحاق، محمد قطان و حاجز بن یزید و شَاء، از دستیاران عثمان به شمار می‌آمدند و کار ارتباط و نظارت بر سایر وکلای بلاد، از جمله وکلای کوفه را بر عهده داشتند.

## زیارت‌نامه

علامه مجلسی در بحارالانوار، زیارت‌نامه‌ای برای عثمان بن سعید نقل و تصریح کرده که آن را در نسخه‌ای قدیمی از یک عالم شیعه دیده است.

**٢- محمد بن عثمان**

اسم: محمد

نام پدر: عثمان. حفص

كنيه: ابو جعفر

لقب: عمري. اسدي. كوفي. سمان. عسكري. خلّاني.

منصب: وكيل حضرت مهدي عليه السلام

مدّت وكالت: حدوداً ٢٥ سال تا ٤٠ سال

تاريخ وفات: روز آخر جمادى الاول سال ٣٠٥ ق

محل دفن: بغداد

## زندگی نامه

درباره تاریخ ولادت محمد بن عثمان عمری، زمانی مشخص نشده است. نام او در منابع دینی، محمد فرزند عثمان بن سعید (وکیل اول امام مهدی علیه السلام) ذکر شده و کنیه اش ابوجعفر است. او از قبیله بنی اسد بود. هیچ کنیه دیگری در کتاب‌های حدیثی و رجالی برای او ذکر نشده است.

چند لقب برای او بیان شده است: گاهی او را عَمْرِي گفته‌اند که در بیشتر کتاب‌های رجالی و روایی آمده است. گاهی نیز لقب وی را اسدی نوشته‌اند و گاهی او را کوفی خوانده‌اند. سمان و عسکری نیز از القاب او ذکر شده است. او در عراق به خَلّانی معروف است.

## وفات

بنابر نقل روایات، محمد بن عثمان زمان مرگ خویش را پیشگویی کرد و دو ماه پیش از وفات خود، از آن خبر داد. راوی، در دیداری که با او داشته، از محمد بن عثمان پرسیده که چرا برای خود قبر حفر کرده‌ای؟ و او گفته است که من مأمورم کارهای خود را جمع کنم و دو ماه بعد از دنیا خواهم رفت.

وفات وکیل دوم در روز آخر جمادی الاول سال ۳۰۵ ق رخ داد. پیکرش در بغداد، تشییع و در کنار مقبره پدرش به خاک سپرده شد. طبق وصیت محمد بن عثمان و بر اساس دستور امام زمان علیه السلام، حسین بن روح نوبختی در دارالنبیاه بغداد حضور یافت و جانشین او شد.

## وکالت امام زمان علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام به وکالت محمد بن عثمان از امام مهدی علیه السلام تصریح کرده بود. هنگامی که گروهی از شیعیان یمن در شهر سامرا نزد امام عسکری علیه السلام حاضر شدند،



امام علیه السلام، عثمان بن سعید پدر محمد بن عثمان را احضار کرد و بر وکالت و وثاقت محمد شهادت داد و او را وکیل مهدی علیه السلام خواند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه، روایتی نقل کرده که بر اساس آن، محمد بن عثمان و پدرش، عثمان بن سعید، هر دو ثقه و مورد اعتماد امام حسن عسکری علیه السلام بوده‌اند. بنابر این روایت، امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است: هر چه برسانند از طرف من می‌رسانند و هر چه گویند از من است. به حرف آنان گوش بده و از آنان پیروی کن که آنان ثقه و امین من هستند.

### بخشی از نامه تسلیت

از نهایت سعادت پدرت آنکه فرزندی مثل تو به او عطا شده که به امر او خلیفه و قائم مقام او باشی، و برای او ترحم نمایی و طلب آمرزش کنی. و من می‌گویم که خدا را حمد می‌کنم، پس به راستی قلوب شیعیان از مکان و منزلت تو و آنچه خداوند در تو و در نزد تو قرار داده، مسرور شده است. حق تعالی تو را یاری فرماید و قوت به تو دهد و تو را محکم فرماید و توفیق به تو عطا فرماید و حافظ و نگهبان تو باشد.

بنا به روایت شیخ طوسی، وقتی نخستین نایب درگذشت، پسرش محمد او را غسل داد، کفن کرد و دفن نمود. او نامه تسلیتی از سوی امام دوازدهم علیه السلام دریافت کرد که در آن، با محمد بن عثمان همدردی و به سمت نیابت او پس از پدر اشاره شده بود.

### مدت نیابت

شیخ طوسی در الغیبه تصریح کرده که مدت نیابت محمد بن عثمان، نزدیک به پنجاه سال بوده، اما سید محمد صدر این ادعا را نادرست دانسته، چون به باور او، وفات محمد بن

عثمان در سال ۳۰۵ ق اتفاق افتاده و با شهادت امام حسن عسکری علیه السلام ۴۵ سال فاصله دارد و از آنجا که نایب اول (پدر او) حدود ۵ سال نیابت داشته، نیابت نایب دوم، حدود چهل سال خواهد بود، نه پنجاه سال.

## مخالفان

کسانی که پس از وفات عثمان بن سعید، در وکالت محمد تردید کردند و خود، مدعی وکالت شدند، عبارتند از:

حسن شریعی

محمد بن نصیر نمیری

احمد بن هلال عبرتائی

محمد بن علی بن بلال

محمد بن احمد بن عثمان معروف به ابوبکر بغدادی

اسحاق احمر

باقطانی

حسین بن منصور حلاج

## وضعیت دوره وکالت

از حوادث مهم دوران وکالت محمد بن عثمان، قیام صاحب زنج و ظهور قرامطه بود. از آنجا که صاحب زنج، نسب خود را به زید، فرزند امام سجاد علیه السلام می‌رساند، بخشی از علویان به او پیوستند. محققان معتقدند صاحب زنج به دروغ خود را علوی معرفی کرد و در نسب و عمل به دور از اهل بیت علیهم السلام بوده است. امام حسن عسکری علیه السلام نیز صاحب زنج را به دور از اهل

بیت علیه السلام دانست.

### شیوه فعالیت

محمد بن عثمان برای آنکه بتواند وظایف سفارت را به دور از هرگونه حساسیت‌زایی برای مخالفان انجام دهد، تقیه می‌کرد. او چنین وانمود می‌کرد که تصور حکومت عباسی درباره جانشین نداشتن امام عسکری علیه السلام درست است و به وکلای خود سفارش می‌کرد که فعالیت‌های خود را با رعایت تقیه انجام دهند و مبادا اسم امام دوازدهم علیه السلام به میان آید، تا بدین وسیله ذهنیت حکومت به حال خود باقی بماند. این موضع‌گیری محمد بن عثمان برای آن بود تا حکومت آسوده‌خاطر باشد که شیعیان رهبر ندارند و قیام نمی‌کنند.

### کارگزاران و یاران

در دوران وکالت محمد، افرادی در دستگاه وکالت با او همکاری می‌کردند. برخی نماینده او در بعضی مناطق و عده‌ای هم شاگرد او بودند و از او حدیث نقل می‌کردند. گفته شده که در بغداد، ده نفر زیر نظر او امور را اداره می‌کردند که یکی از آنان حسین بن روح بود که بعدها سومین وکیل امام زمان علیه السلام شد. اسامی برخی از آنها از این قرار است:

اسحاق بن یعقوب

جعفر بن عثمان مدائنی

محمد بن همام بغدادی

عبدالله بن جعفر حمیری

قاسم بن علاء

محمد بن ابراهیم مهزیار

علی بن احمد دلال قمی  
غیاث بن اسید  
احمد بن ابراهیم نوبختی

## جایگاه علمی و روایی

شیخ طوسی در کتاب‌های رجال و الغیبه، محمد و پدرش را وکیل امام زمان علیه السلام دانسته که دارای منزلتی بزرگ بودند و سخنان آنها را مورد وثوق و اطمینان دانسته است. علامه حلی هم در کتاب رجالی خود، انتصاب محمد بن عثمان به سمت وکالت امام زمان را به معنای جایگاه والای او دانسته است. مامقانی در تنقیح المقال، جایگاه والای او را چنان مشهور دانسته که احتیاج به توضیح یا اقامه برهان ندارد.

## روایات و آثار

از محمد بن عثمان، روایاتی درباره امام زمان علیه السلام نقل شده است؛ از جمله درباره تولد حضرت مهدی علیه السلام، حرام بودن ذکر نام او در عصر غیبت صغری و ملاقات‌ها و دیدارهای او با امام مهدی علیه السلام، دعای سمات، دعای افتتاح و زیارت آل یاسین، هم ادعیه‌ای هستند که از طریق محمد بن عثمان نقل شده است. او همچنین برخی روایات را از پدرش عثمان بن سعید نقل کرده است.

محمد بن عثمان، تألیفاتی هم در فقه داشته که حاوی احادیثی از امام عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام است. از جمله این کتاب‌ها، کتاب الاشریة بود. به گفته ام کلثوم دختر ابوجعفر، این کتاب در وقت وصیت محمد بن عثمان، به حسین بن روح (وکیل سوم) رسید و

در دست او بود. چنانکه ابونصر گفته، این کتاب پس از حسین بن روح به ابوالحسن سَمَری (وکیل چهارم) رسید.

### ۳- حسین بن روح

اسم: حسین

نام پدر: روح

کنیه: ابوالقاسم

لقب: نوبختی، روحی، قُمی.

منصب: وکیل حضرت مهدی عجیته

مدّت وکالت: ۲۱ سال

تاریخ وفات: ۱۸ شعبان سال ۳۲۶ ق

محل دفن: بغداد

## زندگی نامه

سال ولادت حسین بن روح مشخص نیست. کنیه او ابوالقاسم است و در منابع، از او با القاب نوبختی، روحی و قمی یاد شده است. قمی بودن او را به دلیل سخن گفتن با گویش فارسی اهالی آبه (نزدیک ساوه) و مناسبات نزدیکش با مردم آن جا احتمال داده اند، اما در بیشتر منابع، مشهور به نوبختی است. گفته شده انتساب وی به خاندان نوبختی، از سوی مادرش بوده است. برخی نیز گفته اند او از شاخه بنونوبخت قم بوده و در زمان وکیل اول به بغداد مهاجرت کرده است.

## ارتباط با امام عسکری علیه السلام

اینکه حسین بن روح از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بوده، مورد اختلاف است. ابن شهر آشوب در المناقب وی را از اصحاب و همچنین دستیار خاص امام عسکری علیه السلام می داند، اما دیگر علمای رجال، سخنی در این باره نگفته اند. برخی هم قائلند پذیرفتن این خبر مشکل است، چون امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ق رحلت کرد و نوبختی در سال ۳۲۶ ق درگذشت.

## ویژگی ها

شیخ طوسی در کتاب الغیبة گفته است حسین بن روح از عاقل ترین مردم عصر خود بود و در معاشرت با مخالفان، تقیه می کرد، تا آن جا که یکی از خدمتکارانش را به علت ناسزا گفتن به معاویه برکنار کرد.

به گفته جاسم حسین در کتاب تاریخ سیاسی غیبت، آنچه حسین بن روح را به این مقام رساند، اوصاف، شایستگی ها و کارایی های وی بود که او را مطلوب مقام نیابت ساخته بود. ام

کلثوم دختر محمد بن عثمان، درباره روابط حسین با پدرش می‌گوید حسین از خواص و نزدیکان او بود و پدرش مسائل خصوصی زندگی‌اش را به ابن روح نوبختی می‌گفته است. ابوسهل نوبختی درباره رازداری حسین بن روح گفته است اگر او امام را زیر دامن خود پنهان دارد و بدنش را با قیچی قطعه‌قطعه کند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد.

## وفات

حسین بن روح نوبختی در ۱۸ شعبان سال ۳۲۶ق از دنیا رفت. قبر او در محله نوبختیه در بازار عطاران یا شوره بغداد قرار دارد که هم‌اکنون به مقام حسین بن روح مشهور شده و زیارتگاه شیعیان است.

## وکالت

پس از درگذشت وکیل دوم امام زمان علیه السلام در سال ۳۰۵ق، حسین بن روح به مقام وکالت منصوب شد. وی پیش از آن، از کارگزاران مالی مورد اعتماد و نزدیک محمد بن عثمان بود و محمد بن عثمان او را رابط خویش با دیگر وکلا در بغداد قرار داد.

## نامه امام علیه السلام در تأیید حسین بن روح

ما او (حسین بن روح) را می‌شناسیم، خداوند تمام خوبی‌ها و خوشنودی‌های خویش را به وی بشناساند و او را با عنایت خود خرسند گرداند. از نامه او آگاه شدیم و در مسؤولیت واگذار شده به وی اطمینان داریم. او نزد ما دارای مقامی است که موجب شادی وی خواهد شد. خداوند احسان خود را نسبت به وی زیاد گرداند.

با اینکه وکلای محمد بن عثمان در بغداد حدود ده نفر بودند، اما محمد بن عثمان در زمان



بیماری، ابن روح را قائم مقام خود و سفیر صاحب الامر خواند و از شخصیت‌های شیعه خواست پس از مرگش به او رجوع کنند. چنانکه علامه مجلسی نوشته، روزی که وکیل دوم درگذشت، حسین بن روح در منزل او جلوس کرد و خادم محمد بن عثمان صندوقچه‌ای را که ودایع امامت در آن بود، به حسین بن روح تحویل داد. پس از مدتی در ۶ شوال ۳۰۵ ق، اولین توقیع از سوی حضرت مهدی عج در تأیید حسین بن روح صادر شد.

از برخی نقل‌ها چنین برمی‌آید که موقعیت ابن روح، بر عکس سفیر اول و دوم، در بین امامیه آشکار بود و به همین دلیل، عده‌ای از شیعیان بر آن شدند تا وکلای نواحی خود را نادیده گرفته و مستقیماً با سفیر سوم در تماس باشند.

### وکلا و کارگزاران

حسین بن روح با همکاری ده وکیل در بغداد و دیگر وکلا در سایر بلاد اسلامی، فعالیت‌های خود را در سمت وکالت آغاز کرد. نام برخی کارگزاران و وکلای او از این قرار است:

محمد بن نفیس در اهواز

جعفر بن احمد بن متیل

ابو عبدالله کاتب

احمد بن متیل

احمد بن ابراهیم نوبختی

ابوسهل نوبختی

محمد بن حسن صیرفی در بلخ

محمد بن جعفر اسدی رازی در ری

حسن بن علی وجناء نصیبی در نصیبین

محمد بن همام اسکافی  
 قاسم بن علاء در آذربایجان  
 محمد بن علی شلمغانی که بعدها دچار انحراف شد و از سمت وکالت عزل شد.

## موقعیت در دربار

حسین بن روح در زمان حیات محمد بن عثمان، نفوذ بالایی در دربار عباسی داشت و کمک‌های مالی از ناحیه مقامات دولتی به او می‌رسید. پس از عهده‌دار شدن وکالت نیز در زمان مقتدر عباسی در دستگاه عباسیان نفوذ داشت و مورد احترام آنان بود. علت این موقعیت او از یک سو نفوذ خاندان نوبختی بود و از سوی دیگر وزارت ابوالحسن علی بن محمد از آل فرات که از هواداران شیعیان بودند. به گفته ام کلثوم دختر محمد بن عثمان، در این مدت، اموالی از آل فرات به حسین بن روح می‌رسید. از دیگر دلایل جایگاه حسین بن روح در دربار، مواضع محتاطانه وی دانسته شده که سعی داشت خود را از شورش‌های آن دوران، مانند قرامطه دور نگه دارد.

اما با روی کار آمدن حامد بن عباس در مقام وزارت که از مخالفان شیعه حمایت می‌کرد، مشکلاتی برای حسین بن روح به وجود آمد.

## پنهان شدن

برخی منابع از پنهان شدن حسین بن روح، مدتی پس از انتصاب به وکالت امام زمان علیه السلام خبر داده‌اند. مدت این دوره دقیقاً مشخص نیست و احتمالاً بین سال‌های ۳۰۶ تا ۳۱۱ ق، در دوران وزارت حامد بن عباس بوده است. بنا به نوشته شیخ طوسی، در این دوران، محمد بن علی شلمغانی سفیر و رابط او با مردم بود. اطلاعات چندانی از این دوره در دست نیست.

## زندانی شدن

حسین بن روح نوبختی از سال ۳۱۲ تا ۳۱۷ق، در زندان مقتدر، خلیفه عباسی حبس بود. در منابع شیعی دلیلی برای زندانی شدن او ذکر نشده اما برخی پژوهشگران بر اساس نقل اهل سنت، دو قول را گفته‌اند:

خودداری حسین بن روح از پرداخت اموال به دیوان حکومت ارتباط با قرامطه که آن زمان بر بحرین مسلط بودند.

برخی از پژوهشگران معاصر، سبب حبس او را شهرتش در مقام وکالت، ارتباط با شیعیان و مقبولیت او در ساماندهی وضعیت آنان و جمع‌آوری نامه‌ها و وجوهات و تسلیم آنها به حضرت مهدی علیه السلام دانسته‌اند. اما برخی نیز معتقدند دستگیری او به سبب دشمنی شلمغانی و به دست محسن بن علی بن فرات (پسر علی بن فرات وزیر و از طرفداران شلمغانی) در دوران وزارت علی بن فرات در سال‌های ۳۱۱-۳۱۲ق انجام شده است. پس از آزادی او از زندان، به دلیل وجود چهره‌های سرشناس از خاندان نوبخت در حکومت که جایگاه‌های مهمی هم داشتند، دیگر کسی نتوانست مزاحمتی برای او ایجاد کند.

## مقام علمی و کرامات

حسین بن روح کتابی در فقه به نام التادیب تألیف کرد و آن را برای ارزیابی و اظهار نظر به حوزه حدیثی قم فرستاد و از علمای آن جا خواست تا مواردی را که برخلاف نظر آنان است، یادآور شوند. علمای قم پس از ارزیابی محتوای کتاب، آن را جز در یک مورد تأیید کردند و نزد وی بازفرستادند.

وی در دوران وکالت، مناظراتی هم داشته که به تفصیل در منابع روایی آمده است. پاسخ‌هایی که حسین بن روح به سؤالات مطرح‌شده در این گفتگوها داده، نشان از

اشراف او بر مسائل دینی و همچنین مقام علمی اوست.

او روایاتی هم نقل کرده است. شیخ طوسی، زیارت رجبیه را به نقل از حسین بن روح نوبختی آورده است.

**٤- علي بن محمد سَمري**

اسم: علي

نام پدر: محمد سمری

كنيه: ابوالحسن

لقب: سَمري

منصب: وكيل حضرت مهدي عليه السلام

مدّت وكالت: ٣ سال

تاريخ وفات: ١٥ شعبان سال ٣٢٨ ق

محل دفن: بغداد

## زندگی نامه

در منابع سال تولد علی بن محمد سمّری ذکر نشده است. کنیه او را ابوالحسن و لقب او را سمّری، سیمّری، سیمّری و یا صیمّری گفته‌اند، ولی مشهور همان سمّری است. با این حال در برخی از منابع شیعی، لقب او سمّری ثبت شده است. سمّری یا سمّری یا صیمّری یکی از روستاهای بصره است که بستگان او در آن می‌زیسته‌اند.

## خاندان

علی بن محمد، از خاندانی متدین و شیعه بوده که در خدمتگزاری به امامان شیعه، شهرت زیادی داشته‌اند و همین اصالت خانوادگی او باعث شد که در مقام وکالت امام، با مخالفت چندانی روبه‌رو نشود. یعقوبی معتقد است بسیاری از اعضای این خاندان، در بصره املاک زیادی داشتند و نیمی از درآمد این املاک را وقف امام یازدهم علیه السلام کرده بودند. امام هر ساله درآمد آن را دریافت و با ایشان مکاتبه می‌کرد. از دیگر بستگان سمّری، علی بن محمد بن زیاد از وکلای امامین عسکریین علیهما السلام بود که کتابی به نام الاوصیاء در اثبات امامت امام دوازدهم علیه السلام نوشت.

## ارتباط با امام عسکری علیه السلام

شیخ طوسی، او را علی بن محمد صیمّری خوانده و جزء اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به شمار آورده که مکاتباتی هم با امام داشته است. علی بن محمد سمّری می‌گوید: ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) به من نوشت: فتنه‌ای پیش می‌آید که شما را گمراه می‌کند. بر حذر باشید و از آن پرهیزید. پس از سه روز، حادثه‌ای برای بنی‌هاشم پیش آمد که ناگواری‌ها و دشواری‌های زیادی برای آنان در برداشت. من به حضرت نامه‌ای نوشتم: آیا همان است که

فرمودید؟ ایشان پاسخ داد: خیر، غیر از این است. خود را محافظت کنید. چند روز بعد، جریان کشته شدن معتز پیش آمد.

### درگذشت

بنابر نقل شیخ طوسی، سمري در سال ۳۲۹ق درگذشت و جنازه اش در بغداد در خیابان خَلَنجی در نزدیکی نهر ابوعتاب دفن شد. قبر او در نزدیکی مقبره کلینی قرار دارد. صاحب اعیان الشیعه تاریخ درگذشت او را پانزدهم شعبان دانسته است. شیخ صدوق و طبرسی سال درگذشت او را ۳۲۸ق ثبت کرده اند.

### وکالت امام زمان علیه السلام

سومین وکیل امام زمان علیه السلام وصیت کرد علی بن محمد سمري قائم مقام او در امر وکالت گردد. این انتخاب به دستور و تصریح شخص امام زمان علیه السلام صورت گرفته است. در این باره روایتی نیامده ولی طبرسی در کتاب احتجاج می نویسد: هیچ یک از اینان (وکلا) بدین منصب بزرگ نرسید، مگر اینکه قبلاً از طرف صاحب الامر فرمان انتصاب آنها صادر می گشت و شخص قبل از او، جانشین خود را معرفی می کرد.

### دوران وکالت

از فعالیت های سمري در دوران وکالت سه وکل پیشین، سخنی به میان نیامده و درباره فعالیت های او در دوران وکالت هم اطلاعات مفصلی نقل نشده، اما گفته شده اعتقاد شیعیان به جلالت و وثاقت او، مثل سایر وکلا بود و مورد قبول و تسالم عموم شیعیان قرار گرفت. طبق روایت شیخ صدوق، وکلا او را به عنوان سفیر راستین امام به رسمیت

می شناختند و وجوهات شرعی را به وی تقدیم می کردند.

دوران وکالت سمری، دوران ظلم و خونریزی بود و همین امر سبب شد فعالیت‌های او نسبت به دیگر وکلا، مخفیانه‌تر باشد. برخی از محققان، علت اصلی کوتاه‌بودن دوره وکالت او و حتی انقطاع و پایان یافتن دوره غیبت صغری را سخت‌گیری و خفقان بیش از حد دستگاه عباسی در آن دوره می‌دانند.

## توقیع امام عصر علیه السلام به سمری

خداوند در وفات تو به برادرانت اجر عنایت فرماید. تو تا شش روز دیگر وفات خواهی کرد. پس کارهایت را تمام کن و هیچکس را جانشین خود قرار نده؛ زیرا اکنون غیبت دوم آغاز شده و تا زمانی طولانی که خداوند اجازه فرماید، ظهوری نخواهد بود تا قلوب (مردم) از قساوت، و جهان از بی‌عدالتی مشحون گردد و کسانی به سوی هواداران (شیعیان) من آیند و مدعی شوند که مرا رؤیت کرده‌اند. لکن آگاه باش، هر کس قبل از قیام سفیانی و صیحه آسمانی ادعای رؤیت مرا کند، افترا زنده دروغگوست.



## دلائل اثبات اینکه وکلا از طرف امام معصوم علیه السلام انتخاب شده اند

### ۱- کلام امام معصوم علیه السلام

۱- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَّرَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍّ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ فَإِنْ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنْ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْماً فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُ نَفْساً إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنْتَ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْراً فَأَوْلَيْكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمْ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِيناً وَ أَنْ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتَهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعْمَلُ أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ وَ قَوْلٌ مِنْ أَقْبَلُ فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِيُّ تَقْتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُودِي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِعْ فَإِنَّهُ النَّفْثَةُ الْمَأْمُونُ وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ تَقْتَانِ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُودِيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ أَطْعُهُمَا فَإِنَّهُمَا النَّفْثَتَانِ الْمَأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِداً وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ رَفَبْتُهُ مِثْلَ ذَا وَ أَوْماً بِيَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ فَبَقِيْتُ وَاحِدَةً فَقَالَ لِي هَاتِ قُلْتُ فَلَا اسْمَ قَالَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَ لَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحَلِّلَ وَ لَا أُحَرِّمَ وَ لَكِنْ عَنْهُ عليه السلام فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنْ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَ لَدَا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالَهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ

إِيَّاهُمْ أَوْ يُبَيِّلَهُمْ شَيْئاً وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.  
 - قَالَ الْكَلْبِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو  
 سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ - عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا. ۱

حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) - رحمه الله - نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدیم، احمد بن اسحاق بمن اشاره کرد که راجع بجانشین (امام حسن عسکری) از شیخ پیرسم، من باو گفتم، ای ابا عمرو! من میخواهم از شما چیزی پیرسم که نسبت بآن شک ندارم، زیرا اعتقاد و دین من اینست که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمیماند، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و مانند آن بظهور میرسد) و چون آن روز برسد، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنگاه کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودش ندهد - ۱۵۸ سوره ۷ - و ایشان بدترین مخلوق خدای عز و جل باشند و قیامت علیه ایشان بر پا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عز و جل درخواست کرد که باو نشان دهد. چگونه مردگان را زنده میکند فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرضکرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود - ۲۶۰ سوره ۲ -

و ابو علی احمد بن اسحاق بمن خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم: با که معامله کنم؟ یا (پرسید احکام دینم را) از که بدست آورم؟ و سخن که را بپذیرم؟  
 باو فرمود: عمری مورد اعتماد منست آنچه از جانب من بتو رساند: حقیقه از من است و هر چه از جانب من بتو گوید، قول منست، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابو علی بمن خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را

کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، وکیل دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه از جانب من بتو رسانند، حقیقه از جانب من رسانیده‌اند و هر چه بتو گویند، از من گفته‌اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند، این سخن دو امامست که در باره شما صادر شده.

ابو عمر و بسجده افتاد و گریه کرد، آنگاه گفت: حاجت را بپرس.  
گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌ئی؟  
گفت: آری بخدا، گردن او این چنین بود و با دست اشاره کرد.  
گفتم: يك مسأله دیگر باقی مانده.

گفت: بگو.

گفتم: نامش چیست؟

گفت: بر شما حرامست که نام او را بپرسید، و من این سخن از پیش خود نمی‌گویم، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن خود آن حضرت علیه السلام است، زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر) آن را برده و خورده است و عیالش در بدر شده‌اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی بآنها برساند. و چون اسمش در زبانها افتاد، تعقیبش میکنند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگه‌دارید.

کلینی- رحمه الله- گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته بمن گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.

۲- وَ رَوَى أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ نُوحٍ أَبُو الْعَبَّاسِ السَّيْرَافِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرِ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ بَرِيئَةَ الْكَاتِبِ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ الشُّرَافِ مِنَ الشَّيْخَةِ

الإمامية أصحاب الحديث قال حدثني أبو محمد العباس بن أحمد الصائغ قال حدثني الحسين بن أحمد الحصبی قال حدثني محمد بن إسماعيل و علي بن عبد الله الحسنيان قالَا دخلنا على أبي محمد الحسن عليه السلام بسر من رأى و بين يديه جماعة من أوليائه و شيعته حتى دخل عليه بدر خادمه فقال يا مولاي بالباب قوم شعث غبر فقال لهم هؤلاء نفر من شيعتنا باليمن في حديث طويل يسوقانه إلى أن ينتهي إلى أن قال الحسن عليه السلام لبدر فامض فائتنا بعثمان بن سعيد العمري فما لبثنا إلا يسيراً حتى دخل عثمان فقال له سيدنا أبو محمد عليه السلام امض يا عثمان فإنك الوكيل و الثقة المأمون على مال الله و أقبض من هؤلاء النفر اليمينيين ما حملوه من المال ثم ساق الحديث إلى أن قالَا ثم قلنا بأجمعنا يا سيدنا و الله إن عثمان لمن خيار شيعتك و لقد زدتنا علماً بموضع من خدمتك و أنه وكيلك و ثقك على مال الله تعالى قال نعم و أشهدوا على أن عثمان بن سعيد العمري و كيله و أن ابنه محمداً و كيل ابنه مهديكم<sup>۱</sup>.

ابوالعباس احمد بن علي بن نوح سيرافي، به سند خود از محمد بن اسماعيل و علي ابن عبدالله حسينان روايت کردند که گفتند: در سامره خدمت حضرت امام حسن عسکري عليه السلام رسيديم. ديديم گروهی از شيعيان و دوستان حضرت نیز در حضورش شرفياب هستند در آن وقت بدر، خادم حضرت آمد و عرض کرد: آقا! جمعی با حالت افسرده و غبارآلود، آمده اند در خانه. حضرت فرمود: اينان عده اي از شيعيان ما در يمن هستند ... تا آنجا که حضرت به خادم فرمود: برو و عثمان بن سعيد را نزد من بياور! چیزی نگذشت که عثمان بن سعيد آمد. حضرت به وي فرمود: اي عثمان! تو و کيل من و بر ضبط مال خدا موثق و امين هستی. برو و اموالی را که اين چند نفر يمني آورده اند بگیر.

راوی می گوید: ما حضار عرض کردیم: آقا! به خدا قسم ما عثمان بن سعید را از شیعیان برگزیده می دانیم و امروز با این فرمایش، مقام او را در خدمتگزاری حضرتت آشکارتر فرمودی و به خوبی می دانیم که او وکیل شما و در ضبط اموال خدا، مورد وثوق شماست. فرمود: آری، گواه باشید که عثمان بن سعید عمري وکیل من است و فرزندش محمد بن عثمان، وکیل فرزند من مهدي شماست.

۳- قَالَ وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْبَزَازُ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ وَأَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ وَالْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ مَشْهُورٍ قَالُوا جَمِيعًا اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام نَسَأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَفِي مَجْلِسِهِ عليه السلام أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَامَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْعَمَرِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَقَالَ لَهُ اجْلِسْ يَا عُثْمَانُ فَقَامَ مُغْضَبًا لِيُخْرِجَ فَقَالَ لَا يُخْرِجَنَّ أَحَدٌ فَلَمْ يُخْرِجْ مِنَّا أَحَدًا إِلَى أَنْ كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَصَاحَ عليه السلام بِعُثْمَانَ فَقَامَ عَلَيَّ قَدَمَيْهِ فَقَالَ أَخْبِرْكُمْ بِمَا جِئْتُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ جِئْتُمْ تَسْأَلُونِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعَمْ فَإِذَا غَلَامٌ كَأَنَّهُ قِطْعٌ قَمَرٍ أَشْبَهَ النَّاسَ بِأَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَانْكُمْ لَا تَرُونَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَتَمَّ لَهُ عُمُرٌ فَاقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَانْتَهُوا إِلَى أَمْرِهِ وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ.<sup>۱</sup>

جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز از جماعتی از شیعه منجمله علی بن هلال و محمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها

گفتند: بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت جويا شویم چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند.

در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله! میخواهم مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود دانایتر میباشید. حضرت فرمود: ای عثمان بنشین! سپس حضرت با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود و فرمود: هیچ کس بیرون نیاید. کسی از ما هم بیرون نرفت، بعد از لحظه‌ای حضرت، عثمان بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد، حضرت فرمود: بگویم برای چه نزد من آمده‌اید؟

حضار گفتند بفرمائید یا ابن رسول الله! فرمود: آمده‌اید از من بپرسید امام بعد از من کیست؟ عرض کردند: آری یا ابن رسول الله! در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کس پیدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شباهت داشت در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود: بعد از من این امام شما و جانشین من میباشد از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر دین خود بهلاکت میرسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر او کامل شود. پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او بشما خبر میدهد، بپذیرید. او نماینده امام شماست و انبوی تفویض میگردد.

۴- قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ وَ خَرَجَ التَّوْقِيعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنِ عُمَانَ الْعُمَرِيِّ فِي التَّعْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي فَصْلِ مِنَ الْكِتَابِ - إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَ رِضَاءً بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَ مَوَالِيهِ علیه السلام فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَيْهِمْ نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ أَقَالَهُ عَثْرَتَهُ - وَ فِي فَصْلِ آخَرَ - أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ رَزِيتَ وَ رَزِينَا وَ أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَ كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَدًا مِثْلَكَ يَحْلِفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ

وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ أَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيكَ وَ عِنْدَكَ أَعَانِكَ اللَّهُ وَ قَوَاكَ وَ عَضَدَكَ وَ وَفَّقَكَ وَ كَانَ اللَّهُ لَكَ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ رَاعِيًّا وَ كَافِيًّا وَ مُعِينًا. ۱

به شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در تسلیت مرگ پدرش - رضی الله عنهما- توقیعی صادر شد و در بخشی از آن آمده بود: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تسلیم فرمان او و راضی به قضای اوئیم، پدرت نیکو زندگی کرد و ستوده درگذشت، خدا او را رحمت کند و به اولیاء و دوستانش ملحق سازد که پیوسته در کارشان کوشا بود و در آنچه او را به خدا و به ایشان نزدیک می ساخت سعی بود، خداوند رویش را شادان گرداند و از لغزش او درگذرد.

و در بخش دیگر آن آمده است: خداوند پاداش خیرت دهد و این عزا را بر تو نیکو گرداند، تو سوگوار شدی و ما نیز سوگواریم و جدایی او تو را تنها ساخت و ما نیز تنها شدیم خداوند او را در جایگاهش مسرور سازد و از کمال سعادت اوست که خدای تعالی فرزندی مثل تو به او ارزانی فرموده که جانشین و قائم مقام وی باشد و برای او طلب رحمت کند و من می گویم: الحمد لله که خدای تعالی نفوس را به منزلت تو و آنچه که به تو مرحمت فرموده طیب ساخته است، خداوند تو را یاری کند و نیرومند سازد و پشتیبانت باشد و توفیقت دهد و تو را ولی و نگاهبان و رعایت کننده و کافی و معین باشد.

۵- وَ عَنِ ابْنِ بَابُوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَصَامِ الْكَلْبِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ - أَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعُمَرِيَّ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيْ فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِحُطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أُرْسِدَكَ اللَّهُ وَ تَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ

لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَبَنِي عَمَّنَا فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ فَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ وَ أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَ وُلْدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ وَ أَمَّا الْفُقَاعُ فَشَرْبُهُ حَرَامٌ وَ لَا بَأْسَ بِالسَّلْمَابِ .

وَ أَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَمَا نَقَبْلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ مَا أَنَا اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ .

وَ أَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ .

وَ أَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَ تَكْذِيبٌ وَ ضَلَالٌ .

وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ .

وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِ فَإِنَّهُ ثِقْتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي .<sup>۱</sup>

ابن بابویه از محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت می کند که گفت: من از شیخ بزرگ، محمد بن عثمان عمری خواهش کردم که نامه مرا که مسائل مشکل خود را نوشته بودم، به حضرت تقدیم نماید (بعد از آنکه او نامه مرا به حضرت رسانید) توقیع و دستخط آن حضرت - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از برای من وارد شد (که مضمون آن این بود):

اما آنچه سؤال کردی از آن - خداوند تو را هدایت و ثابت قدم بدارد - در باره حال کسانی که مرا انکار می کنند از اهل بیت من و عموزادگان ما، بدان که بین خدا و احدی خویشاوندی و قرباتی در کار نیست، کسی که منکر من شود از من نخواهد بود و جریان او نظیر پسر نوح



است، اما جریان عمویم جعفر و پسرانش نظیر جریان برادران یوسف خواهد بود. اما آشامیدن آبجو حرام است ولی شربت شلغم پخته اشکالی ندارد.

اما اموال شما را ما قبول نمی‌کنیم مگر به جهت اینکه شما پاکیزه شوید، پس هر که می‌خواهد برای ما بفرستد و هر که می‌خواهد قطع نموده و به ما نفرستد؛ زیرا آن نعمتی که خداوند به ما داده بهتر از آنست که به شما داده است.

و اما ظهور فرج، بدرستی که آن به دست خدای متعال است و کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند. و اما آن کسی که گمان نموده است حسین علیه السلام کشته نشده، کافر است و خدا و رسول را تکذیب کرده و موجب گمراهی است.

اما راجع به حوادثی که رخ می‌دهد، به راویان اخبار و احادیث ما رجوع نمایید؛ زیرا ایشان از طرف من بر شما حجّت می‌باشند و من از طرف خداوند بر ایشان حجّت هستم.

اما محمد بن عثمان عمری - که خداوند از او و پدرش راضی باشد - مورد اطمینان و وثوق من بوده و نوشته و نامه او نامه من است.

۶- وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَمُوَيْهِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّازِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِائَتَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَمْرٍو وَ الْإِبْنِ وَفَاةِ اللَّهِ لَمْ يَزَلْ ثِقَتْنَا فِي حَيَاةِ الْأَبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ وَ نَصَّرَ وَجْهَهُ يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَ يَسُدُّ مَسَدَّهُ وَ عَنِ أَمْرِنَا يَا مَرْءَ الْإِبْنِ وَ بِهِ يَعْمَلُ تَوَلَّاهُ اللَّهُ فَاتَّهَ إِلَيْ قَوْلِهِ وَ عَرَّفَ مُعَامَلَتَنَا ذَلِكَ.<sup>۱</sup>

محمد بن همام روایت کرده که گفت: محمد بن حمویه بن عبدالعزیز رازی در سال (۲۸۰ هجری) برای من روایت کرد و گفت: محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی برای ما

نقل کرد که بعد از وفات عثمان بن سعید، توقیعی بدین مضمون برای من آمد: خداوند پسر او را حفظ کند. او در زمان پدرش مورد اعتماد ما بود. خدا از او و پدرش خشنود باشد و او را راضی فرماید و صورت او را خرم گرداند. پسرش در نزد ما مانند اوست و در جای وی نشسته است، آنچه از ما بگوید، گفته ماست و به فرمان ما عمل می کند. خداوند او را تأیید کند. پس گفته او را قبول کن و نظر ما را درباره او بدان.

۷- وَ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ نُوحٍ قَالَ وَجَدْتُ بِحِطِّ مُحَمَّدِ بْنِ نَفِيسٍ فِيمَا كَتَبَهُ بِالْأَهْوَاذِ أَوَّلَ كِتَابٍ وَرَدَ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نَعْرَفُهُ عَرَفَهُ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ رِضْوَانَهُ وَ أَسْعَدَهُ بِالتَّوْفِيقِ وَقَفْنَا عَلَى كِتَابِهِ وَ ثَقَّنَّا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ وَ أَنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَ الْمَحَلِّ اللَّذَيْنِ يَسْرَانِهِ زَادَ اللَّهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

وَرَدَتْ هَذِهِ الرُّقْعَةُ يَوْمَ الْأَحَدِ لَيْلِ الْبَيْتِ الْخَلُونِ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةِ خَمْسٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ.<sup>۱</sup>

جمعی از دانشمندان از ابو العباس ابن نوح نقل کردند که وی گفت: بخط محمد بن نفیس که در اهواز نوشته بود، دیدم که نوشته است: نخستین توقیعی که بدست حسین بن روح از ناحیه مقدسه شرف صدور یافته بود اینست: ما او (حسین بن روح) را میشناسیم.

خدا همه خوبیها و رضای خود را باو بشناساند و او را با توفیق خود سعادتمند گرداند. از نامه او اطلاع یافتیم و بوثوق او اطمینان داریم. وی در نزد ما مقام و جایگاهی دارد که او را مسرور میگرداند خداوند احسان خود را در باره او افزون گرداند آنه ولیّ قدیر و الحمد لله لا شریک له و صلی الله علی رسولہ محمد و آلہ و سلم تسلیما، این توقیع در روز یکشنبه که شش شب از ماه شوال گذشته بود بسال ۳۰۵ هجری رسیده بود.

## ۲- ادعای خود چهار وکیل

۱- وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوفِّيَ فِيهَا الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ قُدِّسَ سِرُّهُ فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخْتُهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ التَّامَّةُ فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم . ای علی بن محمد سمری خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد، تو از اکنون تا شش روز دیگر خواهی مرد، پس امر خود را جمع و جور کن، و به هیچ کس وصیت مکن تا بعد از وفاتت به جای تو بنشیند؛ زیرا غیبت کامل فرا رسیده است، دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل ها را سختی و قساوت فرا گیرد و زمین از ستم پر گردد . به زودی از شیعیان من ادعای مشاهده خواهند کرد ، پس هر کس که پیش از خروج سفیانی و صیحه ، ادعای مشاهده را نماید ، دروغگو و تهمت زننده است . ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم .

۲- أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَتَيْلٍ عَنْ عَمِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَتَيْلٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ السَّمَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْوَفَاةَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَأْسِهِ أَسْأَلُهُ وَ أُحَدِّثُهُ وَ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ لِي قَدْ أَمَرْتُ أَنْ أُوصِيَ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَالَ فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ وَ أَخَذْتُ بِيَدِ أَبِي الْقَاسِمِ وَ أَجْلَسْتُهُ فِي مَكَانِي وَ تَحَوَّلْتُ عِنْدَ رَجُلَيْهِ. ۱

جعفر بن محمد بن متیل گوید: در حال احتضار ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه بالای سرش نشسته بودم و از او سؤال می کردم و با وی سخن می گفتم و حسین بن روح پائین پایش نشسته بود آنگاه به من التفات کرد و گفت: به من دستور داده اند که به ابو القاسم حسین بن روح وصیت کنم. گوید: من از بالای سر او برخاستم و دست ابو القاسم را گرفتم و در مکان خود نشانیدم و خود به پائین پای وی آمدم.

۳- أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقُمِّيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْزُوقِرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الْمَدَائِنِيِّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ قَزْدَا فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ قَالَ كَانَ مِنْ رَسْمِي إِذَا حَمَلْتُ الْمَالَ الَّذِي فِي يَدِي إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ قُدَّسَ سِرُّهُ أَنْ أَقُولَ لَهُ مَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَسْتَقْبِلُهُ بِمِثْلِهِ هَذَا الْمَالُ وَ مَبْلَغُهُ كَذَا وَ كَذَا لِلْإِمَامِ عليه السلام فَيَقُولُ لِي نَعَمْ دَعَهُ فَأَرَا جَعُهُ فَأَقُولُ لَهُ تَقُولُ لِي إِنَّهُ لِلْإِمَامِ فَيَقُولُ نَعَمْ لِلْإِمَامِ عليه السلام فَيَقْبِضُهُ. فَصَرْتُ إِلَيْهِ آخِرَ عَهْدِي بِهِ قُدَّسَ سِرُّهُ وَ مَعِيَ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ فَقُلْتُ لَهُ عَلَى رَسْمِي فَقَالَ لِي امْضِ بِهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ فَتَوَقَّفْتُ فَقُلْتُ تَقْبِضُهَا أَنْتَ مِنِّي

عَلَى الرَّسْمِ فَرَدَّ عَلَيَّ كَالْمُنْكَرِ لِقَوْلِي وَ قَالَ فَمَ عَافَاكَ اللَّهُ فَادْفَعَهَا إِلَيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ.

فَلَمَّا رَأَيْتُ [فِي] وَجْهِهِ غَضَبًا خَرَجْتُ وَ رَكِبْتُ دَابَّتِي فَلَمَّا بَلَغْتُ بَعْضَ الطَّرِيقِ رَجَعْتُ كَالشَّائِكِ فَدَفَعْتُ الْبَابَ فَخَرَجَ إِلَيَّ الْخَادِمُ فَقَالَ مَنْ هَذَا فَقُلْتُ أَنَا فَلَانَ فَاسْتَأْذِنْ لِي فَرَاغَعَنِي وَ هُوَ مُنْكَرٌ لِقَوْلِي وَ رُجُوعِي فَقُلْتُ لَهُ ادْخُلْ فَاسْتَأْذِنْ لِي فَإِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ لِقَائِهِ فَدَخَلَ فَعَرَّفَهُ خَبَرَ رُجُوعِي وَ كَانَ قَدْ دَخَلَ إِلَى دَارِ النِّسَاءِ فَخَرَجَ وَ جَلَسَ عَلَيَّ سَرِيرٍ وَ رَجَلَاهُ فِي الْأَرْضِ [وَ فِيهِمَا نَعْلَانِ] يَصِفُ حُسْنَهُمَا وَ حُسْنَ رَجْلَيْهِ.

فَقَالَ لِي مَا الَّذِي جَرَأَكَ عَلَى الرُّجُوعِ وَ لِمَ لَمْ نَمْتَثِلْ مَا قُلْتَهُ لَكَ فَقُلْتُ لَمْ أَجْسُرْ عَلَى مَا رَسَمْتَهُ لِي فَقَالَ لِي وَ هُوَ مُغْضَبٌ فَمَ عَافَاكَ اللَّهُ فَقَدْ أَقَمْتُ أَبَا الْقَاسِمِ حُسَيْنَ بْنَ رُوحٍ مَقَامِي وَ نَصَبْتُهُ مَنْصَبِي فَقُلْتُ بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَقَالَ فَمَ عَافَاكَ اللَّهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ فَلِمَ يَكُنْ عِنْدِي غَيْرَ الْمُبَادَرَةِ.

فَصِرْتُ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ هُوَ فِي دَارِ ضَيْقَةٍ فَعَرَّفْتُهُ مَا جَرَى فَسَرَّ بِهِ وَ شَكَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ دَفَعْتُ إِلَيْهِ الدَّنَائِيرَ وَ مَا زِلْتُ أَحْمِلُ إِلَيْهِ مَا يَحْصُلُ فِي يَدِي بَعْدَ ذَلِكَ [مِنَ الدَّنَائِيرِ].<sup>۱</sup>

حسین بن ابراهیم قمی بمن خبر داد و گفت: ابو العباس احمد بن علی بن نوح از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری روایت نموده که گفت: ابو عبد الله جعفر بن محمد مدائنی معروف به ابن قزدا در مقابر قریش نقل کرد و گفت: رسم من این بود، هر وقت اموالی که در دست من بود برای محمد بن عثمان میبردم، با زبانی با وی سخن میگفتم که هیچ کس نمیگفت.

میگفتم: آیا این مال که مبلغ آن فلان مقدار است مال امام علیه السلام است؟ او هم میگفت آری، آن را بگذار. سپس میپرسیدم: بمن میگوئید که این اموال مال امام است؟ میگفت: آری، مال امام است. آنگاه آن را از من میگرفت.

آخرین باری که نزد وی رفتم و چهار صد دینار برده بودم؛ طبق معمولی که داشتم همان سؤال را کردم، محمد بن عثمان گفت: آن را برای حسین بن روح ببر! من اندکی تأمل نمودم و سپس گفتم: شما مانند همیشه آن را از من تحویل بگیرید. حرف مرا نپذیرفت و گفت: برخیز! خدا بتو سلامتی بدهد؛ آن را بحسین بن روح تسلیم کن! چون اثر خشم در صورت وی مشاهده نمودم، بیرون آمدم و سوار الاغم شده عازم رفتن شدم، وقتی مقداری راه رفتم بشک افتادم و مراجعت نمودم و درب خانه محمد بن عثمان را کوفتم.

خادم وی آمد پشت در و پرسید: کیست؟ گفتم من فلانی هستم. اجازه بگیر داخل شوم. مثل اینکه اطمینان بمن و برگشتنم نداشت و لذا باز پرسید تو کیستی؟ گفتم: برو و برای من اجازه بگیر که لازم است ملاقات کنم. او هم رفت و خبر بازگشت مرا بوی اطلاع داد، او (محمد بن عثمان) باندرون رفته بود. در این وقت بیرون آمد و روی تختی نشست، پاهایش روی زمین بود و نعلینی بپا داشت که رنگ آن رفته بود. آنگاه پرسید چرا برگشتی و چرا آنچه را بتو گفتم امتثال نکردی؟ گفتم:

نسبت بآنچه بمن امر فرمودی جسارت نورزیده‌ام. ولی او در خشم فرورفت و گفت: برخیز! خداوند بتو سلامتی بدهد. من ابو القاسم حسین بن روح را بجای خود منصوب داشته‌ام و او فعلاً منصب مرا دارد. گفتم: آیا بامر امام او را جانشین خود فرموده‌ای؟ گفتم: برخیز خداوند بتو سلامتی بدهد چنان است که بتو میگویم. دیدم چاره ندارم جز اینکه نزد ابو القاسم حسین بن روح بروم چون بنزد او رفتم، دیدم در خانه تنگی نشسته است. ماجرای خودم و محمد بن عثمان را بوی اطلاع دادم او هم مسرور شد و شکر خدا را بجا آورد.

من هم پولها را بوی تسلیم نمودم و از آن روز پیوسته آنچه مال امام بدست من می آمد باو میسپردم.

۴- وَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ ابْنِ نُوحٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي خَالِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ النَّوْبَخْتِيُّ قَالَ قَالَ لِي أَبِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ عَمِّي أَبُو جَعْفَرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِنَا يَعْنِي بَنِي نُوْبَخْتٍ أَنَّ أَبَا جَعْفَرَ الْعَمْرِيَّ لَمَّا اسْتَدَّتْ حَالَهُ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ وُجُوهِ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَامٍ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَاقَطَانِيُّ وَ أَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيُّ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْوَجْنَاءِ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ الْوُجُوهِ [وَالْأَكَابِرِ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالُوا لَهُ.

إِنْ حَدَّثَ أَمْرٌ فَمَنْ يَكُونُ مَكَانَكَ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوْحِ بْنِ أَبِي بَحْرٍ النَّوْبَخْتِيُّ الْقَائِمُ مَقَامِي وَ السَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْوَكِيلُ [لَهُ] وَ الثَّقَّةُ الْأَمِينُ فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ وَ عَوَّلُوا عَلَيْهِ فِي مُهِمَّاتِكُمْ فَبَدَلِكِ أَمْرَتْ وَ قَدْ بَلَّغْتُ. ۱

حسین بن ابراهیم از ابن نوح از ابو نصر هبة الله بن محمد نقل کرده که گفت: دانی من جعفر بن احمد نوبختی میگفت: پدرم احمد بن ابراهیم و عمویم عبد الله بن ابراهیم و گروهی از بستگان ما یعنی اولاد نوبخت، نقل کردند که: چون حال احتضار محمد بن عثمان شدت گرفت، جماعتی از معروفین شیعه مثل ابو علی بن همام و ابو عبد الله بن محمد کاتب و ابو عبد الله باقطنی و ابو سهیل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبد الله بن وجنا و سایر سرشناسان و بزرگان، اجتماع نموده بنزد محمد بن عثمان رفتند و پرسیدند: اگر برای شما اتفاقی افتاد جانشین شما کیست؟

محمد بن عثمان گفت: این حسین بن روح بن ابو جعفر نوبختی جانشین من و میان شما و حضرت صاحب الامر سفیر و وکیل و مورد وثوق و طرف اطمینان اوست. پس شما در امور خود بوی مراجعه نمائید و در کارهای مهم خود اعتماد باو داشته باشید. من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ نمودم.



### ٣- كلام اصحاب اهل بيت عليهم السلام

١- وَ مِنْهَا: مَا رَوَى الشَّيْخُ الْمُفِيدُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّفْوَانِيِّ قَالَ رَأَيْتُ الْقَاسِمَ بْنَ الْعَلَاءِ وَ قَدْ عُمِّرَ مِائَةَ سَنَةٍ وَ سَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْهَا ثَمَانُونَ سَنَةً صَحِيحَ الْعَيْنَيْنِ لَقِيَ الْعَسْكَرِيِّينَ عليهم السلام وَ حُجِبَ بَعْدَ الثَّمَانِينَ وَ رُدَّتْ عَلَيْهِ عَيْنَاهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِسَبْعَةِ أَيَّامٍ وَ ذَلِكَ نَيُّ كُنْتُ بِمَدِينَةِ أَرَانَ مِنْ أَرْضِ آدْرَبِيجَانَ وَ كَانَ لَا تَنْقَطِعُ تَوْقِيعَاتُ صَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام عَنْهُ عَلَى يَدِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ وَ بَعْدَهُ عَلَى يَدِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رَوْحٍ فَانْقَطَعَتْ عَنْهُ الْمَكَانِبَةُ نَحْوًا مِنْ شَهْرَيْنِ وَ قَلِقَ لِذَلِكَ.

فَبَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ نَأْكُلُ إِذْ دَخَلَ الْبُؤَابُ مُسْتَبْشِرًا فَقَالَ لَهُ فَيَحُ الْعِرَاقِ وَرَدَ وَ لَا يُسَمَّى بغيرِهِ فَسَجَدَ الْقَاسِمُ ثُمَّ دَخَلَ كَهْلٌ قَصِيرٌ يُرَى أَنْزُ الْفُيُوجِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِ جُبَّةٌ مُضْرَبَةٌ وَ فِي رِجْلِهِ نَعْلٌ مَحَامِلِيٌّ وَ عَلَى كَتِفِهِ مِخْلَافَةٌ فَقَامَ إِلَيْهِ الْقَاسِمُ فَعَانَقَهُ وَ وَصَعَ الْمِخْلَافَةَ وَ دَعَا بِطِشْتٍ وَ مَاءٍ وَ غَسَلَ يَدَهُ وَ أَجْلَسَهُ إِلَى جَانِبِهِ فَأَكَلْنَا وَ غَسَلْنَا أَيْدِينَا فَقَامَ الرَّجُلُ وَ أَخْرَجَ كِتَابًا أَفْضَلَ مِنْ نِصْفِ الدَّرَجِ فَنَاولَهُ الْقَاسِمَ فَأَخَذَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ دَفَعَهُ إِلَى كَاتِبٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ فَفَضَّهَ وَ قَرَأَهُ [أَوْ بَكَى] حَتَّى أَحَسَّ الْقَاسِمُ بِبُكَائِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ خَيْرٌ خَرَجَ فِي شَيْءٍ مِمَّا يُكْرَهُ.

قَالَ لَا قَالَ فَمَا هُوَ قَالَ يُنْعَى الشَّيْخُ إِلَى نَفْسِهِ بَعْدَ وُرُودِ هَذَا الْكِتَابِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ أَنَّهُ يَمْرُضُ الْيَوْمَ السَّابِعَ بَعْدَ وَصُولِ الْكِتَابِ وَ أَنَّ اللَّهَ يَرُدُّ عَلَيْهِ عَيْنَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ وَ قَدْ حَمَلَ إِلَيْهِ سَبْعَةَ أَنْوَابٍ.

فَقَالَ الْقَاسِمُ عَلَى سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.

فَضَحِكَ وَ قَالَ مَا أَوْلَمُ بَعْدَ هَذَا الْعُمْرِ فَقَامَ الرَّجُلُ الْوَارِدُ فَأَخْرَجَ مِنْ مِخْلَافَتِهِ ثَلَاثَةَ أُرُرٍ وَ حَبْرَةَ يَمَانِيَّةً حُمْرَاءَ وَ عِمَامَةً وَ ثَوْبَيْنِ وَ مَنَدِيلًا فَأَخَذَهُ الْقَاسِمُ وَ كَانَ عِنْدَهُ قَمِيصٌ خَلَعَهُ عَلَيْهِ عَلِيُّ النَّقِيُّ عليه السلام.

وَ كَانَ لِلْقَاسِمِ صَدِيقٌ فِي أُمُورِ الدُّنْيَا شَدِيدُ النَّصْبِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ الشَّيْزِيِّ وَ أَفَى إِلَى الدَّارِ فَقَالَ الْقَاسِمُ اقْرَءُوا الْكِتَابَ عَلَيْهِ فَإِنِّي أَحِبُّ هِدَايَتَهُ.

قَالُوا هَذَا لَا يَحْتَمِلُهُ خَلْقٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فَكَيْفَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَأُخْرِجَ إِلَيْهِ الْقَاسِمُ الْكِتَابَ وَ قَالَ اقْرَأْهُ فَقَرَأَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ إِلَى مَوْضِعِ النَّعْيِ فَقَالَ لِلْقَاسِمِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ رَجُلٌ فَاضِلٌ فِي دِينِكَ وَ اللَّهُ يَقُولُ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَ قَالَ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا قَالَ الْقَاسِمُ فَاتَمَّ الْآيَةُ إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ مَوْلَايَ هُوَ الْمَرْضِيُّ مِنَ الرَّسُولِ ثُمَّ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا وَ لَكِنْ أَرِحِ الْيَوْمَ فَإِنَّا مِتُّ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَوْ مِتُّ قَبْلَهُ فَأَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ وَ إِنَّا مِتُّ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ فَوَرِّخْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْيَوْمَ وَ افْتَرِّقُوا وَ حَمَّ الْقَاسِمُ يَوْمَ السَّابِعِ وَ اسْتَدَّتْ الْعِلَّةُ بِهِ إِلَى مُدَّةٍ وَ نَحْنُ مُجْتَمِعُونَ يَوْمًا عِنْدَهُ إِذْ مَسَحَ بِكُمِهِ عَيْنَهُ وَ خَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ شَبُهٌ مَاءِ اللَّحْمِ ثُمَّ مَدَّ بَطْرَفِهِ إِلَى ابْنِهِ فَقَالَ يَا حَسَنُ إِلَيَّ وَ يَا فُلَانُ إِلَيَّ فَنَظَرْنَا إِلَى الْحَدَقَتَيْنِ صَحِيحَتَيْنِ.

وَ سَاعَ الْخَبَرِ فِي النَّاسِ فَاتَّابَهُ النَّاسُ مِنَ الْعَامَّةِ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ.

وَ رَكِبَ الْقَاضِي إِلَيْهِ وَ هُوَ أَبُو السَّائِبِ عُنْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَسْعُودِيُّ وَ هُوَ قَاضِي الْقَضَاةِ بَبْغَدَادَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا هَذَا الَّذِي بِيَدِي وَ أَرَاهُ خَاتَمًا فَصُهُ فَيُرْوَجُ فَقَرَّبَهُ مِنْهُ فَقَالَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةُ أَسْطُرٍ لَا يُمْكِنُنِي قِرَاءَتُهَا وَ قَدْ قَالَ لَمَّا رَأَى ابْنَهُ الْحَسَنَ فِي وَسْطِ الدَّارِ قَاعِدًا اللَّهُمَّ اللَّهُمَّ الْحَسَنَ طَاعَتِكَ وَ جَنَّبَهُ مَعْصِيَتِكَ قَالَهُ ثَلَاثًا ثُمَّ كَتَبَ وَصِيَّتَهُ بِيَدِهِ.

وَ كَانَتْ الضَّبَاعُ الَّتِي بِيَدِهِ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام كَانَ أَبُوهُ وَفَّهَهَا عَلَيْهِ.

وَ كَانَ فِيهَا أَوْصَى ابْنَهُ إِنْ أَهْلَتْ إِلَى الْوَكَالَةِ فَيَكُونُ قُوتُكَ مِنْ نِصْفِ صَيْعَتِي الْمَعْرُوفَةِ بِفَرَجِيدهِ وَ سَائِرُهَا مِلْكٌ لِمَوْلَانَا عليه السلام.

فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْأَرْبَعِينَ وَ قَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ مَاتَ الْقَاسِمُ فَوَافَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ يَعْدُو فِي الْأَسْوَاقِ حَافِيًا حَاسِرًا وَ هُوَ يَصِيحُ يَا سَيِّدَاهُ فَاسْتَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُمْ اسْكُتُوا فَقَدْ رَأَيْتُمْ مَا لَمْ تَرَوْا وَ تَشِيَعٌ وَ رَجَعَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ.

فَلَمَّا كَانَ بَعْدَهُ مُدَّةٌ يَسِيرَةٌ وَرَدَ كِتَابٌ عَلَى الْحَسَنِ ابْنِهِ مِنْ صَاحِبِ الرِّمَانِ يَقُولُ فِيهِ أَلْهَمَكَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ جَنَّبَكَ مَعْصِيَتَهُ وَ هُوَ الدُّعَاءُ الَّذِي دَعَا لَكَ بِهِ أَبُوكَ. ۱

ابو عبد الله صفوانی می گوید: قاسم بن علاء را دیدم که ۱۱۷ سال از عمر او گذشته بود. هشتاد سال بینا بود و بعد از آن، بینایی خود را از دست داد. امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام را درک کرده بود. چشمان نابینای او قبل از هفت روز به مرگش، دوباره سالم گردید.

قصه‌اش از این قرار بود که می‌گوید: من در شهر اِزَن آذربایجان بودم. و پیوسته نامه‌ها و توقیعات صاحب الامر علیه السلام به او می‌رسید. و بعد از او هم به ابو جعفر عمری و پس از وی هم به ابو القاسم بن روح می‌رسید.

دو ماه نامه نرسید و قاسم بن علاء از این مسأله، ناراحت و مضطرب بود. من نزد او بودم و غذا می‌خوردیم که دربان آمد و مژده داد که پیک عراق آمد اما بیش از این چیزی نگفت. قاسم به سجده افتاد. سپس مردی میان سال، با قامتی کوتاه وارد شد که اثر راه در او دیده می‌شد. و جبه‌ای پشمی بر تن و کفشی بند دار در پا داشت. و روی دوشش توبره اسب بود.

وقتی که او وارد شد، قاسم برخاست و او را بوسید و توبره را از او گرفت و بر زمین نهاد. سپس آب خواست و در طشت، دستهای او را شست و نزد خویش نشانید. و با ما غذا خورد و بعد دستهای خویش را شستیم. آنگاه آن مرد برخاست و نامه‌ای از جعبه‌اش بیرون آورد و به

قاسم داد. و قاسم، نامه را گرفت و بوسید و به کاتبش که ابو عبد الله بن ابی سلمه نام داشت، داد تا بخواند. وقتی که کاتب نامه را باز کرد و خواند، گریست تا اینکه قاسم گریه او را احساس کرد. پرسید: ای ابو عبد الله! خیر باشد، آیا در آن چیزی هست که تو را ناراحت کرده است؟  
گفت: خیر.

پرسید: پس در آن چه نوشته است؟

گفت: چهل روز بعد از رسیدن این نامه، تو از دنیا خواهی رفت. و بعد از نه روز از وصول این نامه تو مریض خواهی شد. و بعد از این، خداوند بینایی تو را به تو باز می گرداند و تو هفت برابر ثواب خواهی داشت.

قاسم پرسید: آیا در این هنگام، دینم سالم است؟  
گفت: دینت سالم خواهد بود.

در این هنگام قاسم خندید و گفت: بعد از این عمر (طولانی)، دیگر چه آرزویی دارم؟  
آن مرد برخاست و از توبره اش سه لنگ، یک برد یمانی قرمز، یک عمامه دو پارچه و یک دستمال بیرون آورد. و قاسم آنها را گرفت. و قبل از آن هم پیراهنی داشت که امام علی النقی علیه السلام به او خلعت داده بود.

و قاسم در امور دنیا دوستی داشت که ناصبی بود، به نام عبد الرحمن. او به خانه آمد. پس قاسم گفت: نامه را برای او بخوانید، چون دوست دارم او هدایت شود.

گفتند: این چیزی است که برخی از شیعیان آن را قبول نمی کنند تا چه رسد به عبد الرحمن. ولی قاسم نامه را بیرون آورد و گفت: برایش بخوانند تا برسد به جایی که وقت مرگ را تعیین کرده است.

عبد الرحمن رو به قاسم گفت: از خدا بترس! تو در دین خود، مرد دانایی هستی. و خداوند

متعال می‌فرماید: هیچ کس نمی‌داند که فردا (از سود و زیان) چه کار خواهد کرد. و نمی‌داند در کجا خواهد مرد.

باز گفت: به غیب داناست و کس دیگر را بر آن آگاه نمی‌کند.

بلافاصله قاسم دنباله آیه شریفه را خواند: جز آن کس که از رسولان خود برگزیده است. و مولای من مورد رضایت خداوند است.

سپس قاسم گفت: تو این را می‌گویی لکن تاریخ این روز را بنویس. اگر من بعد از آن روز یا قبل از آن روز مردم، بدان که من بر عقیده درستی نیستم. ولی اگر در همان روز مردم، در خودت تأمل کن.

پس عبد الرحمن تاریخ آن روز را نوشت. و مردم متفرق شدند. روز نهم، قاسم تب کرد و مرضش تا مدتی شدت پیدا کرد. روزی ما نزد او جمع بودیم که با آستینش چشمش را مسح کرد و چیزی شبیه آب گوشت از چشم او خارج شد. بعد چشمش را به پسرش دوخت و گفت: ای حسن! نزد من آی. و ای فلان، نزد من بیا. ما به حدقه‌های چشمان او نگاه کردیم، دیدیم که سالم شده است.

این خبر در میان مردم شایع شد و برخی از اهل بدعت می‌آمدند و به او نگاه می‌کردند. قاضی ابو سائب، قاضی القضاة بغداد هم آمد و گفت: ای ابو محمد! در دست من چیست؟ و انگشتر فیروزه‌ای که حلقه نقره داشت به او نشان داد.

قاسم گفت: روی آن، سه سطر است که قادر به خواندن آن نیستم.

وقتی که فرزندش حسن را دید- که در وسط خانه نشسته بود- او را دعا کرد و گفت: خدایا! اطاعتت را به حسن الهام کن و او را از عصیان دور بدار. سپس این دعا را سه بار تکرار کرد و بعد با دست خود وصیتش را نوشت و آن قطعه ملکی که در اختیار داشت، از آن امام زمان عجلتعالیه بود؛ چون پدرش برای آن حضرت، وقف کرده بود.

و از جمله چیزهایی که برای پسرش وصیت کرد این بود که: اگر اهلیت داشتی، نصف ملک را خرج خود نما و بقیه آن به مولایم تعلق دارد.

هنگامی که روز چهلم رسید و سپیده صبح طالع گردید، قاسم مرد. وقتی عبد الرحمن این گونه دید، پا برهنه در بازارها می دوید و می گفت: ای آقا و سرور من! مردم به او ایراد گرفتند. گفت: ساکت باشید، آنچه من دیده‌ام شما ندیده‌اید. بعد از آن، مذهب تشیع را اختیار کرد و از اعتقاد قبلی خود، دست برداشت.

بعد از مدت کمی، از سوی امام زمان علیه السلام نامه‌ای به حسن، پسر قاسم رسید که در آن نوشته شده بود: خداوند اطاعتش را به تو الهام کرد. و از عصیانش دور نگهداشت. و این همان چیزی است که پدرت از خداوند خواسته بود.

۲- أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ كَلْثُومِ السَّرْحَسِيِّ، وَ كَانَ مِنَ الْقَوْمِ، وَ كَانَ مَأْمُونًا عَلَى الْحَدِيثِ، حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَصْرِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ، إِنَّ أَبِي لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ دَفَعَ إِلَيَّ مَالًا وَ أَعْطَانِي عَلَامَةً، وَ لَمْ يَعْلَمْ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ أَحَدًا إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ قَالَ مَنْ أَتَاكَ بِهَذِهِ الْعَلَامَةِ فَادْفَعْ إِلَيْهِ الْمَالَ! قَالَ، فَخَرَجْتُ إِلَى بَعْدَادَ وَ نَزَلْتُ فِي خَانَ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّانِي إِذْ جَاءَ شَيْخٌ وَ دَقَّ الْبَابَ، فَقُلْتُ لِلْغُلَامِ انظُرْ مَنْ هَذَا! فَقَالَ شَيْخٌ بِالْبَابِ، فَقُلْتُ ادْخُلْ! فَدَخَلَ وَ جَلَسَ، فَقَالَ أَنَا الْعَمْرِيُّ، هَاتِ الْمَالَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ هُوَ كَذَا وَ كَذَا وَ مَعَهُ الْعَلَامَةُ! قَالَ، فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الْمَالَ.

وَ حَفْصُ بْنُ عَمْرٍو كَانَ وَكَيْلَ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام، وَ أَمَّا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَفْصِ بْنِ عَمْرٍو فَهُوَ ابْنُ الْعَمْرِيِّ وَ كَانَ وَكَيْلَ النَّاحِيَةِ، وَ كَانَ الْأَمْرُ يَدُورُ عَلَيْهِ. <sup>۱</sup>

محمد می گوید پدرم یعنی ابراهیم بن مهزیار موقع مرگ پولی به من داد و گفت هر کس

علامتی که روی این کیسه پول است را بدهد آن کیسه را به او بده. می گوید من به بغداد رفتم و روز دومی که آنجا بودم شیخی در زد و به غلام گفتم ببین چه کسی است. گفت شیخی پشت در است. و گفتم داخل شو و او داخل شد و نشست و گفت من عمری هستم. و به من گفت مالی که نزد تو است را بیاور و علامت آن را هم بیان کرد و من هم مال را به او دادم.

حفص بن عمرو وکیل حضرت عسکری علیه السلام بود و ابوجعفر محمد بن حفص بن عمرو وکیل ناحیه مقدسه بود و دستور به او می چرخید.

۳- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَ الشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَّرَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍ فِيمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكْ يَنْفَعْ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا فَأَوْلَيْكَ أَشْرَارُ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَزْدَادَ يَقِينًا وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِن لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ مَنْ أَعْمَلُ أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَ اطَّعْ فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ- الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ اطَّعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فِيكَ قَالَ فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَ

بَكَى ثُمَّ قَالَ سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِي وَ  
 اللَّهِ وَرَقَبْتُهُ مِثْلُ ذَا وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ فَقُلْتُ لَهُ فَبَقِيَتْ وَاحِدَةً فَقَالَ لِي هَاتِ قُلْتُ فَلَااسْمُ قَالَ  
 مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ وَلَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحَلِّلَ وَلَا أُحَرِّمَ  
 وَ لَكِنْ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلَّفْ وَلَدًا وَ قَسَمَ  
 مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا عِيَالَهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجُسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ  
 إِلَيْهِمْ أَوْ يُبَيِّلَهُمْ شَيْئًا وَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.  
 - قَالَ الْكَلْبِيْنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ذَهَبَ عَنِّي اسْمُهُ أَنَّ أَبَا عَمْرٍو  
 سَأَلَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ - عَنْ مِثْلِ هَذَا فَأَجَابَ بِمِثْلِ هَذَا.<sup>۱</sup>

حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) - رحمه الله - نزد احمد  
 ابن اسحاق گرد آمدم، احمد بن اسحاق بمن اشاره کرد که راجع بجانشین (امام حسن  
 عسکری) از شیخ پیرسم، من باو گفتم، ای ابا عمرو! من میخواهم از شما چیزی پیرسم که  
 نسبت بان شك ندارم، زیرا اعتقاد و دین من اینست که زمین هیچ گاه از حجت خالی  
 نمیماند، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و  
 مانند آن بظهور میرسد) و چون آن روز برسد، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنگاه کسی  
 که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودش  
 ندهد - ۱۵۸ سوره ۷ - و ایشان بدترین مخلوق خدای عز و جل باشند و قیامت علیه ایشان بر  
 پا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از پروردگار  
 عز و جل درخواست کرد که باو نشان دهد. چگونه مردگان را زنده میکند فرمود: مگر ایمان  
 نداری؟ عرضکرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود - ۲۶۰ سوره ۲ -.



و ابو علی احمد بن اسحاق بمن خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم: با که معامله کنم؟ یا (پرسید احکام دینم را) از که بدست آورم؟ و سخن که را بپذیرم؟  
 باو فرمود: عمری مورد اعتماد منست آنچه از جانب من بتو رساند: حقیقه از من است و هر چه از جانب من بتو گوید، قول منست، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابو علی بمن خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، وکیل دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه از جانب من بتو رسانند، حقیقه از جانب من رسانیده اند و هر چه بتو گویند، از من گفته اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند، این سخن دو امامست که در باره شما صادر شده.

ابو عمر و بسجده افتاد و گریه کرد، آنگاه گفت: حاجتت را بپرس.

گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ئی؟

گفت: آری بخدا، گردن او این چنین بود و با دست اشاره کرد.

گفتم: يك مسأله دیگر باقی مانده.

گفت: بگو.

گفتم: نامش چیست؟

گفت: بر شما حرامست که نام او را بپرسید، و من این سخن از پیش خود نمیگویم، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن خود آن حضرت علیه السلام است، زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده و فرزندى از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر) آن را برده و خورده است و عیالش دربردار شده اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی بآنها برساند. و چون اسمش در زبانها افتاد، تعقیبش میکنند،

از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگهدارید.

کلینی - رحمه الله - گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته بمن گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.

## ۴- علمای شیعه وکلای حضرت مهدی عج را تأیید کردند

### شیخ نعمانی

۱- هذه الأحاديث التي يذكر فيها أن للقائم عج غيبتين أحاديث قد صحت عندنا بحمد الله و أوضح الله قول الأئمة عج و أظهر برهان صدقهم فيها فأما الغيبة الأولى فهي الغيبة التي كانت السفراء فيها بين الإمام عج و بين الخلق قياما منصوبين ظاهرين موجودي الأشخاص و الأعيان يخرج على أيديهم غوامض العلم و عويص الحكم و الأجوبة عن كل ما كان يسأل عنه من المعضلات و المشكلات و هي الغيبة القصيرة التي انقضت أيامها و تصرمت مدتها و الغيبة الثانية هي التي ارتفع فيها أشخاص السفراء و الوسائط للأمر الذي يريده الله تعالى و التدبير الذي يمضيه في الخلق و لوقوع التمحيص و الامتحان و البلبلة و الغرلة و التصفية على من يدعي هذا الأمر كما قال الله عز و جل - ما كانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ ما كانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمُ عَلَى الْغَيْبِ وَ هذا زمان ذلك قد حضر جعلنا الله فيه من الثابتين على الحق و ممن لا يخرج في غربال الفتنة فهذا معنى قولنا له غيبتان و نحن في الأخيرة نسأل الله أن يقرب فرج أوليائه منها و يجعلنا في حيز خيرته و جملة التابعين لصفوته و من خيار من ارتضاه و انتجبه لنصرة وليه و خليفته فإنه ولي الإحسان جواد منان.<sup>۱</sup>

این احادیثی که در آن از دو غیبت برای قائم عج یاد شده احادیثی است که بحمد الله نزد ما از صحت برخوردار است و خداوند فرمایشات امامان عج را روشن ساخته و دلیل راستگوئی ایشان را در آن آشکار ساخته است، اما غیبت نخستین همان غیبتی است که در آن

فرستادگانی بین امام و مردم منصوب بودند، و شخص و عین آنان آشکارا وجود داشت که مشکلات پیچیده علم و کلافهای سردرگم احکام به دست ایشان گشوده می شد و پاسخ به تمامی پرسشهایی که در خصوص مسائل پیچیده و مشکل انجام می شد به وسیله ایشان به عمل می آمد، و آن (مدّت) همان غیبت کوتاه است که روزگار آن سپری گردیده و دورانش به سر آمده است.

و غیبت دوم آن است که سفیران و افرادی که واسطه (میان مردم و آن حضرت) بودند برداشته شدند برای امری که خداوند آن را اراده فرموده بود و نیز بخاطر تدبیری که خدا در میان مردم مقرر فرموده و همچنین برای واقع شدن آزمایش و امتحان و زیور و غربال شدن و تصفیه بر کسانی بود که ادّعی این امر (تشیع) را می کنند، همچنان که خدای عزّ و جلّ فرموده: خدا افرادی را که به آنچه شما ایمان دارید مؤمنند فرو نمی گذارد تا آنکه ناپاک را از پاک جدا کند و خداوند شما را از غیب آگاه نمی سازد و هم اکنون آن زمان فرا رسیده است، خداوند در آن ما را از پایداران بر حق و از جمله کسانی که در غربال فتنه خارج (بیرون شده از غربال و جدا) نمی شوند قرار دهد، پس این معنی گفتار ما است که: او دارای دو غیبت است و ما در غیبت اخیر (دومین) قرار داریم. از خداوند می خواهیم که فرج اولیای خویش را از آن غیبت نزدیک فرماید و ما را در دایره برگزیدگان خود و در زمره پیروان اختیارشدگانش قرار دهد، و از برگزیدگان آن کسانی سازد که ایشان را بر می گزیند و برای یاری ولیّ خود و جانشین خویش انتخابشان فرموده که او ولیّ احسان و جواد و مّنان است.

شیخ صدوق

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَلِيلَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ غِيَاثِ بْنِ أَسِيدٍ قَالَ: وُلِدَ الْخَلْفُ الْمَهْدِيُّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ أُمُّهُ رِيحَانَةُ وَ يُقَالُ لَهَا نَرْجِسٌ وَ يُقَالُ صَقِيلٌ وَ يُقَالُ سَوْسَنٌ إِلَّا أَنَّهُ قِيلَ لِسَبَبِ الْحَمْلِ صَقِيلٌ وَ كَانَ مَوْلِدُهُ ع لِثَمَانَ لِيَالِ خَلْوَنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ وَ وَكَيْلَهُ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ فَلَمَّا مَاتَ عُثْمَانُ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ وَ أَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ وَ أَوْصَى أَبُو الْقَاسِمِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ السَّمَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالَ فَلَمَّا حَضَرَتِ السَّمَرِيُّ الْوَفَاةَ سُئِلَ أَنْ يُوصِيَ فَقَالَ لِلَّهِ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَيْبَةِ التَّامَّةِ هِيَ الَّتِي وَقَعَتْ بَعْدَ مُضِيِّ السَّمَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.<sup>۱</sup>

غیاث بن اسید گوید: مهدی خلیفه الله در روز جمعه متولد گردید و مادرش ریحانه نام داشت و به او نرجس و صقیل و سوسن نیز می گفتند جز آنکه او را به واسطه حملش صقیل نامیده اند و میلاد او هشت شب گذشته از ماه شعبان سال دویست و پنجاه و شش بود و وکیل او عثمان بن سعید بود و چون عثمان درگذشت به فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان وصیت کرد و ابو جعفر نیز به ابو القاسم حسین بن روح وصیت نمود و ابو القاسم به ابو الحسن علی بن محمد سمري وصیت کرد- رضی الله عنهم- گوید و چون وفات سمري فرا رسید از وی درخواست کردند که وصیت کند و او گفت: لله امر هو بالغه غیبت تامه همان است که پس از درگذشت سمري واقع می شود.

## شیخ مفید

۱ - وَكَانَ الْخَبْرُ بِغَيْبَتِهِ ثَابِتًا قَبْلَ وُجُودِهِ وَبِدَوْلَتِهِ مُسْتَفِيضًا قَبْلَ غَيْبَتِهِ وَهُوَ صَاحِبُ السَّيْفِ مِنْ أُمَّةِ الْهُدَى ﷺ وَالْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ لِدَوْلَةِ الْإِيمَانِ وَلَهُ قَبْلَ قِيَامِهِ غَيْبَتَانِ أَحَدَاهُمَا أَطْوَلُ مِنَ الْأُخْرَى كَمَا جَاءَتْ بِذَلِكَ الْأَخْبَارُ فَأَمَّا الْقُصْرِي مِنْهُمَا فَمُنْدُ وَقْتِ مَوْلِدِهِ إِلَيَّ انْقِطَاعِ السَّفَارَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شِيعَتِهِ وَعَدَمِ السُّفْرَاءِ بِالْوَفَاةِ وَأَمَّا الطُّوَلِي فَهِيَ بَعْدَ الْأُولَى وَفِي آخِرِهَا يَقُومُ بِالسَّيْفِ.<sup>۱</sup>

و خبر غیبت و ظهور دولتش پیش از به دنیا آمدن و غیبت آن حضرت ثابت و در کتابها بسیار و به حد استفاضة رسیده است، و در میان ائمه دین علیهم السلام او است که صاحب شمشیر و قیام کننده بحق، و همگی چشم به راه دولت ایمان او هستند.

و پیش از قیام، آن حضرت دو غیبت دارد که یکی طولانی تر از دیگری است چنانچه اخبار بدان مضمون رسیده، اما غیبت کوتاه و صغری او از زمان به دنیا آمدنش بود تا آنگاه که سفارت و وساطت میان او و شیعیان قطع شد، و وسائط و سفراء عالیقدر آن حضرت به واسطه فوت از میان رفتند، و اما غیبت طولانی (و کبری) پس از نخستین غیبت اوست، و در پایان آن زمان بشمشیر قیام خواهد فرمود.

شیخ طوسی

۱- وَ كَانَتْ تَوْقِيعَاتُ صَاحِبِ الْأَمْرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخْرُجُ عَلَى يَدَيِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَ ابْنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ إِلَى شِيعَتِهِ وَ خَوَاصِّ أَبِيهِ أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْأَمْرِ وَ النَّهْيِ وَ الْأَجُوبَةِ عَمَّا يَسْأَلُ الشَّيْعَةَ عَنْهُ إِذَا اخْتَاجَتْ إِلَى السُّؤَالِ فِيهِ بِالْحَطِّ الَّذِي كَانَ يَخْرُجُ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ مُقِيمَةً عَلَى عَدَالَتِهِمَا إِلَى أَنْ تُوَفِّيَ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ رَضِيَ عَنْهُ وَ غَسَلَهُ ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ وَ تَوَلَّى الْقِيَامَ بِهِ وَ حَصَلَ الْأَمْرُ كُلُّهُ مَرْدُوداً إِلَيْهِ وَ الشَّيْعَةُ مُجْتَمِعَةً عَلَى عَدَالَتِهِ وَ ثِقَتِهِ وَ أَمَانَتِهِ لِمَا تَقَدَّمَ لَهُ مِنَ النَّصِّ عَلَيْهِ بِالْأَمَانَةِ وَ الْعَدَالَةِ وَ الْأَمْرِ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعْدَ مَوْتِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عُثْمَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ. <sup>۱</sup>

توقیعات حضرت صاحب علیه السلام به دست عثمان بن سعید و فرزندش محمد بن عثمان، برای شیعیان و خواص پدر امام زمان علیهما السلام صادر می گشت. آن توقیعات، متضمن امر و نهی و جواب سؤالات شیعیان از حضرتش و به همان خطی بود که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام نوشته می شد. شیعیان نیز همگی عدالت آنها را می شناختند. تا این که عثمان بن سعید رحلت کرد و پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و پس از وی، به جای او منصوب گشت و همه اموری را که پدرش متکفل بود، به وی تفویض شد. تمام شیعیان عدالت و وثاقت و امانتداری او را می ستودند، زیرا پیشتر گفتیم که از جانب امام حسن عسکری علیه السلام تصریح بر امانتداری و عدالت او شد و دستور دادند که مردم در حال حیات حضرت و بعد از رحلت وی و زمان پدرش عثمان بن سعید، در امور دینی خود به وی مراجعه کنند.

شیخ طبرسی

١ - أما غيبته الصغرى منهما فهي التي كانت فيها سفراؤه موجودين و أبوابه معروفين لا تختلف الإمامية القائلون بإمامة الحسن بن علي فيهم فمنهم أبو هاشم داود بن القاسم الجعفري و محمد بن علي بن بلال و أبو عمرو عثمان بن سعيد السمان و ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان و عمر الأهوازي و أحمد بن إسحاق و أبو محمد الوجناني و إبراهيم بن مهزيار و محمد بن إبراهيم في جماعة أخرى ربما يأتي ذكرهم عند الحاجة إليهم في الرواية عنهم و كانت مدة هذه الغيبة أربعاً و سبعين سنة و كان أبو عمرو عثمان بن سعيد العمري باباً لأبيه و جده من قبل و ثقة لهما ثم تولى الباقية من قبله و ظهرت المعجزات على يده و لما مضى لسبيله قام ابنه أبو محمد مقامه رحمهما الله بنصه عليه و مضى على منهج أبيه في آخر جمادى الآخرة من سنة أربع أو خمس و ثلاثمائة و قام مقامه أبو القاسم الحسين بن روح من بني نوبخت بنص أبي جعفر محمد بن عثمان عليه و أقامه مقام نفسه و مات في شعبان سنة ست و عشرين و ثلاثمائة و قام مقامه أبو الحسن علي بن محمد السمري بنص أبي القاسم عليه و توفي لنصف من شعبان سنة ثمان و عشرين و ثلاثمائة.<sup>١</sup>

أما غيبته صغرى همان است که سفراء و نوابش موجود بودند و مردم هم آنها را میشناختند، معتقدین به امامت امام حسن عسکری علیه السلام مانند: ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، محمد بن علی بن بلال ابو عمرو عثمان بن سعید سمان، پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان، عمر اهوازی، احمد ابن اسحاق، ابو محمد وجنانی، ابراهیم بن مهزیار، و محمد بن ابراهیم و جماعت دیگری که از آنها اخذ روایت کرده اند، به این نواب اعتقاد داشتند.



مدت این غیبت هفتاد و چهار سال بود، و ابو عمرو عثمان بن سعید عمری که قبلاً وکیل حضرت هادی و عسکری علیهما السلام و مورد ثقه و اطمینان آنان بود واسطه بین امام زمان علیه السلام و مردم شد، پس از عثمان بن سعید فرزندش محمد بن عثمان طبق وصیت پدرش در جای او نشست، و واسطه بین مردم و امام علیه السلام گردید.

محمد بن عثمان هم در جمادی الآخر سال سیصد و چهار و یا پنج از دنیا رفت و ابو القاسم حسین بن روح نوبختی طبق وصیت محمد بن عثمان در جای او قرار گرفت، و او هم سرانجام در شعبان سال سیصد و بیست و شش وفات کرد و ابو الحسن علی بن محمد سمری طبق وصیت حسین بن روح در جای او قرار گرفت تا آنگاه که او هم در شعبان سال سیصد و بیست و هشت از جهان رخت بریست.

فضائل و مناقب و کلاهی حضرت مهدی علیه السلام

۱- وَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَحْمِلُ الْأَمْوَالَ الَّتِي تُجْعَلُ فِي بَابِ الْوَقْفِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَيَقْبِضُهَا مِنِّي فَحَمَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا شَيْئًا مِنَ الْأَمْوَالِ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثِ سِنِينَ فَأَمَرَنِي بِتَسْلِيمِهِ إِلَيَّ أَبِي الْقَاسِمِ الرَّوْحِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ كُنْتُ أُطَالِبُهُ بِالْقَبْضِ - فَشَكَا ذَلِكَ إِلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَمَرَنِي أَنْ لَا أُطَالِبَهُ بِالْقَبْضِ وَ قَالَ كَلَّمَا وَصَلَ إِلَيَّ أَبِي الْقَاسِمِ وَصَلَ إِلَيَّ قَالَ فَكُنْتُ أَحْمِلُ بَعْدَ ذَلِكَ الْأَمْوَالَ إِلَيْهِ وَ لَا أُطَالِبُهُ بِالْقَبْضِ.<sup>۱</sup>

ابو جعفر محمد بن علی اسود رضی الله عنه گوید: من اموالی را که وقف امام بود به نزد ابو جعفر محمد بن عثمان عمری می بردم و او آنها را از من تحویل می گرفت یک روز در اواخر حیاتش که گویا دو سه سال پیش از مرگش بود اموالی را به نزد او بردم دستور داد آنها را به ابو القاسم روحی رضی الله عنه تسلیم کنم و از او مطالبه قبض می کردم و به ابو جعفر عمری شکایت کرد و او دستور داد مطالبه قبض از وی نکنم و گفت: هر چه که به دست ابو القاسم برسد به دست من رسیده است، گوید: بعد از آن اموال را به نزد او می بردم و مطالبه قبض از وی نمی کردم.

۲- وَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعَمْرِيَّ حَفَرَ لِنَفْسِهِ قَبْرًا وَ سَوَّاهُ بِالسَّاجِ فَسَأَلَتْهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِلنَّاسِ أَسْبَابُ ثُمَّ سَأَلَتْهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ قَدْ أَمَرْتُ أَنْ أَجْمَعَ أَمْرِي فَمَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَهْرَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.<sup>۲</sup>

۱ . کمال الدین و تمام النعمه ۵۰۲/۲

۲ . کمال الدین و تمام النعمه ۵۰۲/۲

محمد بن علیّ اسود گوید: ابو جعفر عمریّ برای خود قبری حفر کرده بود و روی آن را تخته انداخته بود، من در باره آن از وی پرسش کردم، گفت: هر کس به سببی می‌میرد، بعد از آن نیز پرسیدم، گفت: به من دستور داده‌اند که آماده مرگ باشم و بعد از دو ماه درگذشت.

۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ صَالِحُ بْنُ شُعَيْبِ الطَّاقَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي ذِي الْقَعْدَةِ سَنَةَ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِينَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَضَرْتُ بَعْدَادَ عِنْدَ الْمَشَائِخِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَقَالَ الشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ابْتِدَاءً مِنْهُ رَحِمَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ الْقَمِّيَّ قَالَ فَكَتَبَ الْمَشَائِخُ تَارِيخَ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَوَرَدَ الْخَبْرُ أَنَّهُ نُوفِيَ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَمَضَى أَبُو الْحَسَنِ السَّمَرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي النُّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثِينَ.<sup>۱</sup>

احمد بن ابراهیم بن مخلّد گوید: در بغداد به محضر مشایخ- رضی الله عنهم- درآمدم و شیخ ابو الحسن علیّ بن محمد سمریّ- قدس الله روحه- ابتداء به من گفت: خداوند علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی را رحمت کند. گوید: مشایخ تاریخ آن روز را نوشتند، و بعد از آن خبر آمد که وی در همان روز درگذشته است، و ابو الحسین سمری نیز بعد از آن در نیمه شعبان سال سیصد و بیست و هشت درگذشت.

۴- وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَتَيْلٍ قَالَ: كَانَتْ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا زَيْنَبُ مِنْ أَهْلِ آبَةِ وَ كَانَتْ امْرَأَةً مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْإِبْرَاهِيمِيِّ مَعَهَا ثَلَاثِينَ دِينَارٍ فَصَارَتْ إِلَى عَمِّي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَتَيْلٍ وَ قَالَتْ أَحِبُّ أَنْ أُسَلَّمَ هَذَا الْمَالَ مِنْ يَدِي إِلَى يَدِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ قَالَ فَأَنْفَذَنِي مَعَهَا أَتْرَجِمُ عَنْهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَقْبَلَ

يُكَلِّمُهَا بِلِسَانِ أَبِي فَصِيحٍ فَقَالَ لَهَا زَيْنَبُ چونا خويذا کوابذا چون استه و مَعْنَاهُ كَيْفَ أَنْتِ وَ كَيْفَ كُنْتِ وَ مَا خَبَرُ صَبِيَانِكَ قَالَ فَاسْتَعْنَتْ عَنِ التَّرْجُمَةِ وَ سَلَّمَتِ الْمَالَ وَ رَجَعَتْ. ۱

محمد بن علی بن متیل گوید: زنی بود از اهل آبه که نامش زینب و همسر محمد بن عبدیل آبی بود و سیصد دینار همراه داشت و به نزد عمویم جعفر ابن محمد بن متیل آمد و گفت: دوست دارم که این مال را به دست خود تسلیم ابو القاسم بن روح کنم، عمویم مرا همراه وی فرستاد تا گفتارش را ترجمه کنم، چون بر ابو القاسم رضی الله عنه درآمدیم وی به زبان فصیح آبی با آن زن مکالمه کرد و گفت: زینب! چونا، خوبذا، کوابذا، چون استه؟ که معنایش این است: حالت چطور است؟ چه می کردی؟ دخترانت چطورند؟ گوید: آن زن از ترجمه بی نیاز شد مال را تسلیم کرد و بازگشت.

۵- وَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَتِيلٍ قَالَ قَالَ عَمِّي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَتِيلٍ دَعَانِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ السَّمَانُ الْمَعْرُوفُ بِالْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ ثَوْبِيَّاتٍ مُعَلَّمَةً وَ صُرَّةً فِيهَا دَرَاهِمٌ فَقَالَ لِي يَحْتَاجُ أَنْ تَصِيرَ بِنَفْسِكَ إِلَى وَاسِطٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ وَ تَدْفَعُ مَا دَفَعْتَ إِلَيْكَ إِلَى أَوَّلِ رَجُلٍ يَلْقَاكَ عِنْدَ صُعُودِكَ مِنَ الْمَرْكَبِ إِلَى الشَّطِّ بِوَاسِطٍ قَالَ فَتَدَاخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ عَمُّ شَدِيدٌ وَ قُلْتُ مِثْلِي يُرْسَلُ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ يَحْمِلُ هَذَا الشَّيْءَ الْوُتْحَ قَالَ فَخَرَجْتُ إِلَى وَاسِطٍ وَ صَعِدْتُ مِنَ الْمَرْكَبِ فَأَوَّلُ رَجُلٍ يَلْقَانِي سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَطَاةِ الصَّيْدَلَانِيِّ وَ كَيْلِ الْوَقْفِ بِوَاسِطٍ فَقَالَ أَنَا هُوَ مَنْ أَنْتِ فَقُلْتُ أَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَتِيلٍ قَالَ فَعَرَفَنِي بِاسْمِي وَ سَلَّمَ عَلَيَّ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ تَعَانَقْنَا فَقُلْتُ لَهُ أَبُو جَعْفَرِ الْعَمْرِيُّ يَفْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ دَفَعَ إِلَيَّ هَذِهِ الثَّوْبِيَّاتِ وَ هَذِهِ

الصُّرَّةَ لِأَسْلَمَهَا إِلَيْكَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْخَائِرِيَّ قَدْ مَاتَ وَ  
خَرَجَتْ لِإِصْلَاحِ كَفْنِهِ فَحَلَّ الثِّيَابَ وَإِذَا فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْرٍ وَثِيَابٍ وَكَافُورٍ فِي  
الصُّرَّةِ وَكِرَاءِ الْحَمَالِينَ وَ الْحَقَّارِ قَالَ فَشِيعْنَا جَنَازَتَهُ وَ انْصَرَفْتُ. <sup>۱</sup>

جعفر بن محمد بن متیل گوید: ابو جعفر محمد بن عثمان سمان معروف به عمری مرا فراخواند و چند تکه پارچه راه راه و يك کیسه ای که چند درهم در آن بود به من داد و گفت: لازم است که هم اکنون خود به واسط بروی و اینها را که به تو دادم به اولین کسی بدهی که پس از سوار شدن بر مرکب برای رفتن به شط واسط به استقبال تو آید، گوید: از این مأموریت اندوه گرانی در دلم نشست و با خود گفتم آیا مثل منی را با این کالای کم ارزش به چنین مأموریتی می فرستند؟

گوید: به واسط درآمدم و بر مرکب سوار شدم و از اولین مردی که مرا دیدار کرد پرسیدم: حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی وکیل وقف در واسط کجاست؟

گفت: من همویم تو کیستی؟ گفتم: من جعفر بن محمد بن متیل هستم، گوید: مرا به نام می شناخت، بر من سلام کرد و من نیز بر وی سلام کردم و معانقه کردیم، گفتم: ابو جعفر عمری سلام می رساند و این چند تکه پارچه و این کیسه را داده است تا به شما تسلیم کنم گفت: الحمد لله، محمد بن عبد الله حائری درگذشته است و من برای فراهم کردن کفن او بیرون آمده ام جامه دان را گشود و به ناگاه دیدیم که در آن لوازم مورد نیاز از قبیل کفن و کافور موجود بود و اجرت حمال و حقار هم در آن کیسه بود، گوید تابوتش را تشییع کردیم و برگشتم.

۶- وَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ ابْنُ أَخِي طَاهِرٍ بَيْعَدَادَ طَرْفِ

سُوقِ الْقُطْنِ فِي دَارِهِ قَالَ: قَدِمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَقِيقِيُّ بِبَعْدَادَ فِي سَنَةِ ثَمَانَ وَتِسْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ عَيْسَى بْنِ الْجِرَّاحِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ وَزِيرٌ فِي أَمْرِ ضَيْعَةٍ لَهُ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ فِي هَذَا الْبَلَدِ كَثِيرٌ فَإِنْ ذَهَبْنَا نُعْطِي كُلَّمَا سَأَلُونَا طَالَ ذَلِكَ أَوْ كَمَا قَالَ فَقَالَ لَهُ الْعَقِيقِيُّ فَإِنِّي أَسْأَلُ مَنْ فِي يَدِهِ قِضَاءٌ حَاجَتِي فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى مَنْ هُوَ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ حَرَجَ مُعْضَبًا قَالَ فَحَرَجْتُ وَ أَنَا أَقُولُ فِي اللَّهِ عَزَاءً مِنْ كُلِّ هَالِكٍ وَ دَرَكٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ قَالَ فَانصَرَفْتُ فَجَاءَنِي الرَّسُولُ مِنْ عِنْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ فَذَهَبَ مِنْ عِنْدِي فَأَبْلَغَهُ فَجَاءَنِي الرَّسُولُ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ عَدَدًا وَ وَزْنًا وَ مَنَدِيلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ حَنُوطٍ وَ أَكْفَانٍ وَ قَالَ لِي مَوْلَاكَ يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِذَا أَهَمَّكَ أَمْرٌ أَوْ عَمٌّ فَامْسَحْ بِهَذَا الْمِنْدِيلِ وَ جِهَكَ فَإِنَّ هَذَا مَنَدِيلُ مَوْلَاكَ عليه السلام وَ خُذْ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ وَ هَذَا الْحَنُوطَ وَ هَذِهِ الْأَكْفَانَ وَ سَتُقْضَى حَاجَتُكَ فِي لَيْلَتِكَ هَذِهِ وَ إِذَا قَدِمْتَ إِلَى مِصْرَ يَمُوتُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ مِنْ قَبْلِكَ بِعِشْرَةِ أَيَّامٍ ثُمَّ تَمُوتُ بَعْدَهُ فَيَكُونُ هَذَا كَفَنِكَ وَ هَذَا حَنُوطَكَ وَ هَذَا جِهَارَكَ قَالَ فَأَخَذْتُ ذَلِكَ وَ حَفِظْتُهُ وَ انصَرَفَ الرَّسُولُ وَ إِذَا أَنَا بِالْمَشَاعِلِ عَلَى بَابِي وَ الْبَابُ يُدْقُ فَقُلْتُ لِعَلَامِي خَيْرٍ يَا خَيْرٍ انظُرْ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ذَا فَقَالَ خَيْرٌ هَذَا غُلَامٌ حَمِيدٌ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبِ ابْنِ عَمِّ الْوَزِيرِ فَأَدْخَلَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي قَدْ طَلَبَكَ الْوَزِيرُ وَ يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ حَمِيدٌ أَزْكَبُ إِلَيَّ قَالَ فَرَكِبْتُ وَ حَبْتُ [فَتَحَتِ] الشُّوَارِعُ وَ الدُّرُوبُ وَ جِئْتُ إِلَى شَارِعِ الرَّزَّازِينَ فَإِذَا بِحَمِيدٍ قَاعِدٌ يَنْتَظِرُنِي فَلَمَّا رَأَى أَحَدَ يَدَيِ وَ رَكِبَنَا فَدَخَلْنَا عَلَى الْوَزِيرِ فَقَالَ لِي الْوَزِيرُ يَا شَيْخُ قَدْ قَضَى اللَّهُ حَاجَتَكَ وَ اعْتَدَرَ إِلَيَّ وَ دَفَعَ إِلَيَّ الْكُتُبَ مَكْتُوبَةً مَخْتُومَةً قَدْ فَرَعَ مِنْهَا قَالَ فَأَخَذْتُ ذَلِكَ وَ حَرَجْتُ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ فَحَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَقِيقِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ بِنَصِيبِينَ بِهِذَا وَ قَالَ لِي مَا حَرَجَ هَذَا الْحَنُوطُ إِلَّا لِعَمَّتِي فَلِأَنَّهُ لَمْ يُسَمِّهَا وَ قَدْ نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي وَ لَقَدْ قَالَ لِي الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ رَضِيَ

اللَّهُ عَنْهُ إِنِّي أَمْلِكُ الضَّيْعَةَ وَ قَدْ كَتَبَ لِي بِالَّذِي أَرَدْتُ فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَ قَبَلْتُ رَأْسَهُ وَ عَيْنَيْهِ وَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي أَرْنِي الْأَكْفَانَ وَ الْحَنُوطَ وَ الدَّرَاهِمَ قَالَ فَأَخْرَجَ إِلَيَّ الْأَكْفَانَ وَ إِذَا فِيهَا بُرْدٌ حَبْرَةٌ مُسَهَّمٌ مِنْ نَسِيجِ الْيَمَنِ وَ ثَلَاثَةُ أَثْوَابٍ مَرُويٍّ وَ عِمَامَةٌ وَ إِذَا الْحَنُوطُ فِي خَرِيطَةٍ وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ الدَّرَاهِمَ فَعَدَدْتُهَا مِائَةَ دِرْهَمٍ وَ وَزَنُهَا مِائَةَ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي هَبْ لِي مِنْهَا دِرْهَمًا أَصْوَعُهُ خَاتَمًا قَالَ وَ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ حُدٌّ مِنْ عِنْدِي مَا شِئْتَ فَقُلْتُ أُرِيدُ مِنْ هَذِهِ وَ الْأَحْحُ عَلَيْهِ وَ قَبَلْتُ رَأْسَهُ وَ عَيْنَيْهِ فَأَعْطَانِي دِرْهَمًا فَشَدَدْتُهُ فِي مَنْدِيلٍ وَ جَعَلْتُهُ فِي كُمِّي فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْخَانَ فَتَحْتُ زَنْفِيلَجَةً مَعِي وَ جَعَلْتُ الْمَنْدِيلَ فِي الزَنْفِيلَجَةِ وَ قَيْدَ الدِّرْهَمِ مَشْدُودٌ وَ جَعَلْتُ كُتْبِي وَ دَفَاتِرِي فَوْقَهُ وَ أَقَمْتُ أَيَّامًا ثُمَّ جِئْتُ أَطْلُبُ الدِّرْهَمَ فَإِذَا الصُّرَّةُ مَصْرُورَةٌ بِحَالِهَا وَ لَا شَيْءَ فِيهَا فَأَخَذَنِي شِبْهُ الْوَسْوَاسِ فَصِرْتُ إِلَى بَابِ الْعَقِيقِيِّ فَقُلْتُ لِعَلَامِهِ خَيْرٌ أُرِيدُ الدُّخُولَ إِلَى الشَّيْخِ فَأَدْخَلَنِي إِلَيْهِ فَقَالَ لِي مَا لَكَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي الدِّرْهَمُ الَّذِي أَعْطَيْتَنِي إِيَّاهُ مَا أَصَبْتُهُ فِي الصُّرَّةِ فَدَعَا بِالزَنْفِيلَجَةِ وَ أَخْرَجَ الدَّرَاهِمَ فَإِذَا هِيَ مِائَةُ دِرْهَمٍ عَدَدًا وَ وَزْنًا وَ لَمْ يَكُنْ مَعِي أَحَدٌ أَتَاهُمُ فَسَأَلْتُهُ فِي رَدِّهِ إِلَيَّ فَأَبَى ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مِصْرَ وَ أَخَذَ الضَّيْعَةَ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ كَمَا قِيلَ ثُمَّ تُوَفِّيَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ كَفَّنَ فِي الْأَكْفَانَ الَّذِي دُفِعَتْ إِلَيْهِ. <sup>۱</sup>

ابو الحسن علی بن احمد بن علی عقیقی در سال دویست و نود و هشت به بغداد آمد و نزد علی بن عیسی بن جراح که در آن روز وزیر در امور املاک او بود رفت و درخواستی کرد، علی بن عیسی گفت: خاندان تو در این شهر فراوانند و اگر بخواهیم درخواستهای آنها را برآوریم به درازا خواهد کشید، عقیقی گفت: من از کسی درخواست می کنم که قضای حاجتم به

دست اوست، علی بن عیسی گفت: او کیست؟

عقیقی گفت: خدای تعالی و خشمناک بیرون آمد، گوید: بیرون آمدم و با خود می‌گفتم: خداوند تسلیت بخش هر هالک و جبران‌کننده هر مصیبتی است.

گوید: بازگشتم و فرستاده‌ای از جانب حسین بن روح به نزد آمد و بدو شکایت بردم، او رفت و حال مرا به او گزارش داد و با صد درهم و یک دستمال و مقداری حنوط و چند تکه کفن باز آمد و گفت: مولایت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: هر گاه غم و اندوه به سراغت آمد این دستمال را به روی صورتت بکش که آن دستمال مولایت علیه السلام است و این درهمها و حنوط و کفن را بگیر که حاجت تو را در این شب برطرف می‌سازد و چون به مصر درآیی ده روز پیش از آن محمد بن اسماعیل درگذشته است و پس از او نیز تو خواهی مرد و این کفن و حنوط جهازت است.

گوید: آنها را گرفتم و حفظ کردم و آن فرستاده برگشت و من در سرای خود مشغول کارهای خود بودم که در زند، به غلام خود خیر گفتم: ای خیر! بین کیست؟ خیر گفت: غلام حمید بن محمد کاتب پسر عموی وزیر است و او را نزد من آورد و او گفت: وزیر تو را طلب کرده است و مولایم حمید می‌گوید: سوار شو و نزد من آی، گوید: سوار شدم و به خیابان رزازین آمدم و دیدم حمید نشسته و منتظر من است چون مرا دید دست مرا گرفت و سوار شدیم و به نزد وزیر رفتیم، وزیر گفت: ای شیخ! خداوند حاجت تو را برآورده کرد و از من عذر خواهی نمود و نامه‌هایی با مهر و امضاء که قبلاً آماده کرده بود به من داد، گوید: آنها را گرفتم و خارج شدم.

ابو محمد حسن بن محمد [بن یحیی] گوید: این حدیث را علی بن احمد عقیقی رحمه الله در نصیبین برایم گفت که آن حنوط برای عمه‌ام فلانی - و نام او را نبرد - استعمال شد و خبر مرگم را دادند و حسین بن روح رضی الله عنه گفت که من مالک آن مزرعه می‌شوم و چیزی را



که خواسته‌ام برایم نوشته‌اند، آنگاه برخاستم و سر و چشمش را بوسه دادم و گفتم: ای آقای من! آن حنوط و کفنها و درهمها را به من نشان بده! گوید: کفنها را آورد و در میان آنها بردی حاشیه‌دار بود که در یمن بافته شده بود و سه تکه کفن مروی و یک عمامه و حنوط در کیسه‌ای سربسته قرار داشت و درهمها را بیرون آورد و آنها را شمردم به عدد و وزن صد درهم بود، گفتم: ای آقای من! یکی از آنها را به من ببخش تا از آن انگشتی بسازم، گفت: چگونه چنین امری ممکن است؟ از مال خود هر چه خواهی به تو می‌دهم، گفتم: از همین می‌خواهم و اصرار کردم و سر و چشمش را بوسه دادم، درهمی به من داد، آن را در دستمال پیچیدم و در جیبم گذاشتم و چون به خانه برگشتم زنبیلی که با خود داشتم گشودم و آن دستمال را درون آن زنبیل نهادم و آن درهم به دستمال پیچیده در آن بود و کتابها و دفترهای خود را بالای آن قرار دادم، چند روزی گذشت سپس در جستجوی آن درهم برآمدم دیدم آن کیسه همان گونه بسته است اما چیزی در میان آن نیست و چیزی بمانند وسواس مرا فرا گرفت و به خانه عقیقی رفتم و به غلامش خیر گفتم: می‌خواهم به نزد شیخ بروم، مرا به نزد او برد، گفت: چه شده است؟ گفتم: ای آقای من! آن درهمی که به من عطا فرمودید گم شده است، گفت زنبیل را بیاورید و درهمها را بیرون آورد که به لحاظ تعداد و وزن یک صد عدد بود هیچ کس همراه من نبود تا به او بدگمان شوم دیگر بار درخواست کردم آن را به من بدهد و نپذیرفت.

سپس وی به مصر رفت و آن مزرعه را گرفت و ده روز پیش از آن محمد بن اسماعیل درگذشت و بعد از آن نیز جان به جان آفرین تسلیم کرد و در آن کفنهایی که به او داده بودند کفن شد.

۷- قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ وَ خَرَجَ التَّوْقِيعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ فِي التَّعْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فِي فُصْلٍ مِنَ الْكِتَابِ - إِنْ أَلَّ اللَّهُ وَ إِنْ أَلَّ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَ رِضَاءً بِقَضَائِهِ عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ

وَ أَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَ مَوَالِيهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَيْهِمْ نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ أَقَالَهُ عَثْرَتَهُ - وَ فِي فَصْلِ آخَرَ - أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ زُرْنَتْ وَ زُرْنَا وَ أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا فِسْرَهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ وَ كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ أَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيكَ وَ عِنْدَكَ أَعَانَكَ اللَّهُ وَ قَوَّالِكَ وَ عَصَدَكَ وَ وَفَّقَكَ وَ كَانَ اللَّهُ لَكَ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ رَاعِيًّا وَ كَافِيًّا وَ مُعِينًا. ۱

به شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در تسلیت مرگ پدرش - رضی الله عنهما - توقیعی صادر شد و در بخشی از آن آمده بود: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ تسلیم فرمان او و راضی به قضای اوئیم، پدرت نیکو زندگی کرد و ستوده درگذشت، خدا او را رحمت کند و به اولیاء و دوستانش ملحق سازد که پیوسته در کارشان کوشا بود و در آنچه او را به خدا و به ایشان نزدیک می ساخت سعی بود، خداوند رویش را شادان گرداند و از لغزش او درگذرد. و در بخش دیگر آن آمده است: خداوند پاداش خیرت دهد و این عزا را بر تو نیکو گرداند، تو سوگوار شدی و ما نیز سوگواریم و جدایی او تو را تنها ساخت و ما نیز تنها شدیم خداوند او را در جایگاهش مسرور سازد و از کمال سعادت اوست که خدای تعالی فرزندی مثل تو به او ارزانی فرموده که جانشین و قائم مقام وی باشد و برای او طلب رحمت کند و من می گویم: الحمد لله که خدای تعالی نفوس را به منزلت تو و آنچه که به تو مرحمت فرموده طیب ساخته است، خداوند تو را یاری کند و نیرومند سازد و پشتیبانت باشد و توفیقت دهد و تو را ولی و نگاهبان و رعایت کننده و کافی و معین باشد.

٨- حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بُرْزُجَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ بْنِ بُرْزُجَ صَاحِبِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الصَّيْرَفِيَّ الدُّورَقِيَّ الْمُقِيمَ بَارِضَ بَلْخٍ يَقُولُ أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَى الْحَجِّ وَكَانَ مَعِيَ مَالٌ بَعْضُهُ ذَهَبٌ وَبَعْضُهُ فِضَّةٌ فَجَعَلْتُ مَا كَانَ مَعِيَ مِنَ الذَّهَبِ سَبَائِكُ وَمَا كَانَ مَعِيَ مِنَ الْفِضَّةِ نَقْرًا وَكَانَ قَدْ دَفَعَ ذَلِكَ الْمَالَ إِلَيَّ لِأَسْلَمَهُ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رُوحِ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ قَالَ فَلَمَّا نَزَلْتُ سَرْحَسَ صَرَبْتُ خَيْمَتِي عَلَى مَوْضِعٍ فِيهِ رَمْلٌ فَجَعَلْتُ أُمَيْرَ تِلْكَ السَّبَائِكِ وَ النَّقْرِ فَسَقَطَتْ سَبِيكَةٌ مِنْ تِلْكَ السَّبَائِكِ مِنِّي وَ غَاضَتْ فِي الرَّمْلِ وَ أَنَا لَا أَعْلَمُ قَالَ فَلَمَّا دَخَلْتُ هَمْدَانَ مَيَّزْتُ تِلْكَ السَّبَائِكِ وَ النَّقْرَ مَرَّةً أُخْرَى اهْتِمَامًا مِنِّي بِحِفْظِهَا فَفَقَدْتُ مِنْهَا سَبِيكَةً وَزُنْهَا مِائَةٌ مِثْقَالٍ وَ ثَلَاثَةٌ مِثْقَالٍ أَوْ قَالَ ثَلَاثَةٌ وَ تِسْعُونَ مِثْقَالًا قَالَ فَسَبَكْتُ مَكَانَهَا مِنْ مَالِي بوزنِهَا سَبِيكَةً وَ جَعَلْتُهَا بَيْنَ السَّبَائِكِ فَلَمَّا وَرَدْتُ مَدِينَةَ السَّلَامِ قَصَدْتُ الشَّيْخَ أَبَا الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ رُوحِ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ سَلَّمْتُ إِلَيْهِ مَا كَانَ مَعِيَ مِنَ السَّبَائِكِ وَ النَّقْرِ فَمَدَّ يَدَهُ مِنْ بَيْنِ تِلْكَ السَّبَائِكِ إِلَى السَّبِيكَةِ الَّتِي كُنْتُ سَبَكْتُهَا مِنْ مَالِي بَدَلًا مِمَّا ضَاعَ مِنِّي فَرَمَى بِهَا إِلَيَّ وَقَالَ لِي لَيْسَتْ هَذِهِ السَّبِيكَةُ لَنَا وَ سَبِيكُنَا صَيَّعَتْهَا بِسَرْحَسَ حَيْثُ صَرَبْتُ خَيْمَتَكَ فِي الرَّمْلِ فَارْجِعْ إِلَى مَكَانِكَ وَ انْزِلْ حَيْثُ نَزَلْتَ وَ اطْلُبِ السَّبِيكَةَ هُنَاكَ تَحْتَ الرَّمْلِ فَإِنَّكَ سَتَجِدُهَا وَ سَتَعُودُ إِلَى هَاهُنَا فَلَا تَرَانِي قَالَ فَارْجَعْتُ إِلَى سَرْحَسَ وَ نَزَلْتُ حَيْثُ كُنْتُ نَزَلْتُ فَوَجَدْتُ السَّبِيكَةَ تَحْتَ الرَّمْلِ وَ قَدْ نَبَتَ عَلَيْهَا الْحَشِيشُ فَأَخَذْتُ السَّبِيكَةَ وَ انْصَرَفْتُ إِلَى بَلَدِي فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ حَجَجْتُ وَ مَعِيَ السَّبِيكَةُ فَدَخَلْتُ مَدِينَةَ السَّلَامِ وَ قَدْ كَانَ الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَضَى وَ لَقِيتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمُرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَلَّمْتُ السَّبِيكَةَ إِلَيْهِ.

محمد بن حسن صیرفی دورقی که مقیم بلخ بود می گوید: اراده سفر حج کردم و مقداری اموال به من داده بودند که آنها را به شیخ أبو القاسم حسین بن روح- قدس الله روحه- تسلیم کنم، مقداری از این اموال طلا و مقداری دیگر نقره بود که آنها را تبدیل به شمش کردم و چون به سرخس فرود آمدم خیمه خود را در ریگزاری نصب کردم و آن اموال را واریسی کردم و یکی از آن شمشها نادانسته از دستم افتاد و در میان آن ریگها فرو رفت و چون به همدان درآمدم به خاطر اهمتامی که به آن اموال داشتم بار دیگر به واریسی آنها پرداختم و دیدم يك شمش صد و سه مثقالی- و یا گفت نود و سه مثقالی- را گم کرده ام و به عوض آن از اموال خود شمش به همان وزن ساخته و در بین آنها شمشها نهادم و چون به بغداد درآمدم قصد شیخ ابو القاسم حسین بن روح- قدس الله روحه- کردم و شمشهای طلا و نقره را تسلیم وی نمودم، او دست برد و از بین آن شمشها، شمشی را که از مال خود تهیه کرده بودم و به عوض آن شمش گمشده قرار داده بودم به من داد و گفت: این شمش از آن ما نیست و شمش ما را در سرخس آنجا که خیمه زده بودی گم کردی به همان مکان برگرد و همان جا که فرود آمده بودی فرود آی و در آنجا شمش را زیر ریگزار جستجو کن که آن را خواهی یافت و به زودی به اینجا بازمی گردی اما مرا نخواهی دید.

گوید: به سرخس بازگشتم و به همان مکانی که فرود آمده بودم فرود آمدم و شمش را زیر ریگزار یافتم که نباتات آن را فرا گرفته بود، آن را برداشتم و به شهر خود بازگشتم و بعد از آن به حج رفتم و آن شمش را همراه خود بردم و به بغداد وارد شدم و ابو القاسم حسین بن روح- رضی الله عنه- درگذشته بود و ابو الحسین علی بن محمد سمري رضی الله عنه را ملاقات کردم و آن شمش را به وی تسلیم کردم.

۹- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: كُنْتُ بِيَخَارِى فَدَفَعَ إِلَيَّ الْمَعْرُوفُ بَابِنِ جَاوَشِيرٍ عَشْرَةَ سَبَائِكَ ذَهَبًا وَ أَمَرَنِي أَنْ أُسَلِّمَهَا

بِمَدِينَةِ السَّلَامِ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَحَمَلَتْهَا  
مَعِيَ فَلَمَّا بَلَغَتْ أَمُوبَةَ ضَاعَتْ مِنِّي سَبِيكَةٌ مِنْ تِلْكَ السَّبَائِكِ وَ لَمْ أَعْلَمْ بِذَلِكَ حَتَّى  
دَخَلْتُ مَدِينَةَ السَّلَامِ فَأَخْرَجْتُ السَّبَائِكِ لِأَسْلَمَهَا فَوَجَدْتُهَا قَدْ نَقِصَتْ وَاحِدَةً  
فَاسْتَرَيْتُ سَبِيكَةً مَكَانَهَا بِوَزْنِهَا وَأَضْفَتْهَا إِلَى التَّسْعِ السَّبَائِكِ - ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى الشَّيْخِ  
أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ وَضَعْتُ السَّبَائِكِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لِي  
حُدُّ تِلْكَ السَّبِيكَةَ الَّتِي اسْتَرَيْتَهَا وَ أَشَارَ إِلَيْهَا بِيَدِهِ وَقَالَ إِنَّ السَّبِيكَةَ الَّتِي صَيَّعْتَهَا قَدْ  
وَصَلَتْ إِلَيْنَا وَ هُوَ ذَا هِيَ ثُمَّ أَخْرَجَ إِلَيَّ تِلْكَ السَّبِيكَةَ الَّتِي كَانَتْ ضَاعَتْ مِنِّي بِأَمُوبَةَ  
فَنَظَرْتُ إِلَيْهَا فَعَرَفْتُهَا - قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيِّ الْبَغْدَادِيُّ  
وَ رَأَيْتُ تِلْكَ السَّنَةَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ امْرَأَةً فَسَأَلْتَنِي عَنْ وَكِيلِ مَوْلَانَا عليه السلام مَنْ هُوَ فَأَخْبَرَهَا  
بَعْضَ الْقَمِيِّينَ أَنَّهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ وَ أَشَارَ إِلَيْهَا فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ أَنَا عِنْدَهُ  
فَقَالَتْ لَهُ أَيُّهَا الشَّيْخُ أَيُّ شَيْءٍ مَعِيَ فَقَالَ مَا مَعَكَ فَأَلْقِيهِ فِي دِجَلَةَ ثُمَّ اتَّيْبَنِي حَتَّى  
أُخْبِرَكَ قَالَ فَذَهَبَتِ الْمَرْأَةُ وَ حَمَلَتْ مَا كَانَ مَعَهَا فَأَلْقَتْهُ فِي دِجَلَةَ ثُمَّ رَجَعْتُ وَ دَخَلْتُ  
إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الرُّوحِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ لِمَمْلُوكَةٍ لَهُ أَخْرَجَنِي إِلَى  
الْحَقِّ فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ حُقَّةً فَقَالَ لِلْمَرْأَةِ هَذِهِ الْحُقَّةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَكَ وَ رَمَيْتُ بِهَا فِي  
دِجَلَةَ أُخْبِرَكَ بِمَا فِيهَا أَوْ تُخْبِرِينِي فَقَالَتْ لَهُ بَلْ أُخْبِرُنِي أَنْتَ فَقَالَ فِي هَذِهِ الْحُقَّةُ رُوحُ  
سِوَارِ ذَهَبٍ وَ حَلْقَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا جَوْهَرَةٌ وَ حَلْقَتَانِ صَغِيرَتَانِ فِيهِمَا جَوْهَرٌ وَ خَاتَمَانِ  
أَحَدُهُمَا فَيُرْوَجُ وَ الْآخَرُ عَقِيْقٌ فَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا ذَكَرَ لَمْ يُعَادِرْ مِنْهُ شَيْئاً ثُمَّ فَتَحَ الْحُقَّةُ  
فَعَرَضَ عَلَيَّ مَا فِيهَا فَنَظَرْتُ الْمَرْأَةَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ هَذَا الَّذِي حَمَلْتُهُ بَعَيْنِهِ وَ رَمَيْتُ بِهِ فِي  
دِجَلَةَ فَعُشِي عَلَيَّ وَ عَلَى الْمَرْأَةِ فَرَحاً بِمَا شَاهَدْنَاهُ مِنْ صِدْقِ الدَّلَالَةِ - ثُمَّ قَالَ الْحُسَيْنُ  
لِي بَعْدَ مَا حَدَّثْتَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ أَشْهَدُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا حَدَّثْتُ بِهِ أَنَّهُ  
كَمَا ذَكَرْتُهُ لَمْ أَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ أَنْقُصْ مِنْهُ وَ حَلَفَ بِالْأَيْمَةِ الْإِثْنَيْ عَشَرَ عليه السلام لَقَدْ صَدَقَ فِيمَا

حَدَّثَ بِهِ وَمَا زَادَ فِيهِ وَمَا نَخَصَ مِنْهُ.<sup>۱</sup>

حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابو علی بغدادی گوید: در بخارا بودم و شخصی به نام ابن جاوشیر ده شمش طلا به من داد و گفت که آنها را در بغداد به شیخ ابو القاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - تسلیم کنم. من آنها را برداشتم و چون به آمویه رسیدم یکی از آن شمشها گم شد و من ندانستم تا آنکه وارد بغداد شدم و شمشها را بیرون آوردم تا آنها را تسلیم کنم دیدم یکی از آنها کم است يك شمش به وزن آن خریدم و به آن نه شمش دیگر افزودم و بر شیخ ابو القاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - وارد شدم و شمشها را مقابلش نهادم، گفت: این شمشی که خریداری کردی بردار - و با دست به آن اشاره کرد - و گفت: آن شمشی که گم کردی به ما واصل شد و آن این است، سپس آن شمشی که در آمویه گم کرده بودم بیرون آوردم و من بدان نگریستم و آن را شناختم.

حسین بن علی بن محمد معروف به ابو علی بغدادی گوید: در همان سال در بغداد زنی را دیدم که از من پرسید وکیل مولای ما علیه السلام کیست؟ یکی از قمی ها به او گفت که ابو القاسم حسین بن روح است و نشانی وی را بدو داد، آن زن به نزد وی آمد و من نیز آنجا بودم، گفت: ای شیخ! همراه من چیست؟ گفت: برو آنچه با خود داری به دجله بینداز آنگاه بیا تا به تو بگویم، گوید آن زن رفت و آنچه با خود داشت به دجله انداخت و بازگشت و بر ابو القاسم روحی - قدس الله روحه - درآمد. ابو القاسم به خدمتکار خود گفت: آن حقه را بیاور و حقه ای آورد، آنگاه به آن زن گفت: این حقه ای است که همراه تو بود و آن را به دجله انداختی، آیا به تو بگویم که درون آن چیست یا آنکه تو می گویی؟ گفت: شما بفرمائید، گفت: در این حقه يك جفت دستبند طلاست و يك حلقه بزرگ که گوهری بر آن نصب است و دو حلقه کوچک

که بر آنها نیز گوهری نصب است و دو انگشتری که یکی فیروزه و دیگری عقیق است، و چنان بود که شیخ فرموده بود و چیزی را فروگذار نکرده بود سپس حقه را گشود و محتویات آن را به من عرضه داشت و آن زن نیز بدان نگریست و گفت: این عین آن چیزی است که من با خود آوردم و در دجله انداختم و از خوشحالی مشاهده این دلالت صادقانه من و آن زن مدهوش شدیم.

سپس حسین بن علی بعد از آنکه این حدیث را برایم نقل کرد گفت: روز قیامت نزد خدای تعالی گواهی می‌دهم که مطلب همان بود که گفتم نه بدان افزودم و نه چیزی از آن کاستم و به ائمه دوازده گانه علیهم السلام سوگند خورد که راست می‌گویند و کم و زیاد نکرده است.

۱۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظَفَّرِ بْنِ نَفِيسِ الْمِصْرِيِّ الْفَقِيهَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الدَّوْدِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فَسَأَلَهُ رَجُلٌ مَا مَعْنَى قَوْلِ الْعَبَّاسِ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ عَمَّكَ أَبَا طَالِبٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجَمَلِ وَ عَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثَةً وَ سَتِينَ فَقَالَ عَنِي بِذَلِكَ إِلَهٌ أَحَدٌ جَوَادٌ وَ تَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّ الْأَلْفَ وَاحِدٌ وَ اللَّامُ ثَلَاثُونَ وَ الْهَاءُ خَمْسَةٌ وَ الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَ الْحَاءُ ثَمَانِيَةٌ وَ الدَّالُّ أَرْبَعَةٌ وَ الْجِيمُ ثَلَاثَةٌ وَ الْوَاوُ سِتَّةٌ وَ الْأَلْفُ وَاحِدٌ وَ الدَّالُّ أَرْبَعَةٌ فَذَلِكَ ثَلَاثَةٌ وَ سِتُّونَ.<sup>۱</sup>

ابو الحسن محمد بن احمد داودی از پدرش روایت کند که گفت: نزد ابو القاسم حسین بن روح - قدس الله روحه - بودم که مردی از او پرسید معنای قول عباس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه بود که گفت: عموی شما حضرت ابو طالب ص به حساب جمل اسلام آورد و با دستش شصت و سه را برشمرد. او گفت: مقصود از آن اله احد جواد است.

و تفسیر آن چنین است که الف یک و لام سی و هاء پنج و الف یک و هاء هشت و دال چهار و جیم سه و واو شش و الف یک و دال چهار است که مجموع آن شصت و سه می شود.

۱۱- و عن أبي علي بن همام قال أنفذ محمد بن علي السلمغاني العزاقری إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح يسأله أن يباهله و قال إنما أنا صاحب الرجل و قد أمرت بإظهار العلم و قد أظهرته باطنا و ظاهرا فباهلني. فأنفذ إليه ابن روح أينما تقدم صاحبه فهو المخصوص فتقدم العزاقری فقتل و صلب و أخذ معه ابن أبي عون و ذلك في سنة ثلاث و عشرين و ثلاثمائة.<sup>۱</sup>

از ابو علی بن همام روایت شده است که محمد بن علی شلمغانی عزاقری، نامه‌ای به شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوشت و از وی خواست که با او مباحله کند و در آن ادعا کرده بود که: من سفیر حضرت حجّت علیه السلام هستم [و مأمور به اظهار علم می باشم و آن را ظاهرا و باطنا اظهار کرده‌ام، پس با من مباحله کن].

در پاسخ او حسین بن روح نوشت: هر یک از ما زودتر وفات کند مغلوب است. پس عزاقری زودتر مرد، او کشته شد و بعد (جسد او) به دار آویخته شد، ابن ابی عون نیز به همراه او دستگیر شد و این (جریان مرگ او) در سال ۳۲۳ ه. ق بود.

۱۲- وَ مِنْهَا: مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ تَزَوَّجْتُ بِالْكَوْفَةِ امْرَأَةً مِنْ قَوْمٍ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو هَلَالٍ خَزَّازُونَ وَ حَصَلَتْ لَهَا مَنْزِلَةٌ مِنْ قَلْبِي فَجَرَى بَيْنَنَا كَلَامٌ اقْتَضَى خُرُوجَهَا عَنْ بَيْتِي غَضَبًا وَ رُمْتُ رَدِّهَا فَأَمْتَنَعْتُ عَلَيَّ لِأَنَّهَا كَانَتْ فِي أَهْلِهَا فِي عِرٍّ وَ عَشِيرَةٍ فَضَاقَ لِدَلِكِ صَدْرِي وَ تَجَهَّزْتُ إِلَى السَّفَرِ فَخَرَجْتُ إِلَى بَعْدَادَ أَنَا وَ شَيْخٌ مِنْ أَهْلِهَا فَقَدِمْنَاهَا وَ قَضَيْنَا الْحَقَّ فِي وَاجِبِ الزِّيَارَةِ وَ تَوَجَّهْنَا إِلَى دَارِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَ كَانَ



مُسْتَتِرًا مِنَ السُّلْطَانِ فَدَخَلْنَا وَ سَلَّمْنَا فَقَالَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ فَادْكُرِ اسْمَكَ هَاهُنَا وَ طَرَحَ إِلَيَّ مَدْرَجَةً كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَكَتَبْتُ فِيهَا اسْمِي وَ اسْمَ أَبِي وَ جَلَسْنَا قَلِيلًا ثُمَّ وَدَّعْنَاهُ وَ خَرَجْتُ إِلَى سُرْمَنْ رَأَى لِلزَّيَارَةِ وَ زُرْنَا وَ عُدْنَا وَ أَتَيْنَا دَارَ الشَّيْخِ فَأَخْرَجَ الْمَدْرَجَةَ الَّتِي كُنْتُ كَتَبْتُ فِيهَا اسْمِي وَ جَعَلَ يَطْوِيهَا عَلَيَّ أَشْيَاءَ كَانَتْ مَكْتُوبَةً فِيهَا إِلَى أَنْ انْتَهَى إِلَى مَوْضِعِ اسْمِي فَنَاولَنِيهِ فَإِذَا تَحْتَهُ مَكْتُوبٌ بِقَلَمٍ دَقِيقٍ أَمَا الزَّرَارِيُّ فِي حَالِ الرُّوجِ أَوْ الرُّوَجَةِ فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ أَوْ فَاصْلِحَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا وَ كُنْتُ عِنْدَ مَا كَتَبْتُ اسْمِي أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ الدُّعَاءَ لِي بِصَلَاحِ الْحَالِ مَعَ الرُّوَجَةِ وَ لَمْ أَذْكُرْهُ بَلْ كَتَبْتُ اسْمِي وَحْدَهُ [فَجَاءَ الْجَوَابُ كَمَا كَانَ فِي خَاطِرِي مِنْ غَيْرِ أَنْ أَذْكُرْهُ ثُمَّ وَدَّعْنَا الشَّيْخَ] وَ خَرَجْنَا مِنْ بَغْدَادَ حَتَّى قَدِمْنَا الكُوفَةَ فَيَوْمَ قُدُومِي أَوْ مِنْ عَدِهِ أَتَانِي إِخْوَةُ الْمَرْأَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيَّ وَ اعْتَدَرُوا إِلَيَّ مِمَّا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ مِنَ الْخِلَافِ وَ الْكَلَامِ وَ عَادَتِ الرُّوَجَةُ عَلَيَّ أَحْسَنَ الْوُجُوهِ إِلَى بَيْتِي وَ لَمْ يَجْرِ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا خِلَافٌ وَ لَا كَلَامٌ مُدَّةَ صُحْبَتِي لَهَا وَ لَمْ تَخْرُجْ مِنْ مَنْزِلِي بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا بِأَذْنِي حَتَّى مَاتَتْ. ١

ابو غالب زراری روایت می کند که: در کوفه با زنی از طایفه بنی هلال- که لباس خز می فروختند- ازدواج کردم. و خیلی به او محبت پیدا نمودم.

روزی میان ما مرافعه ای رخ داد و من خشمگین شدم. و این خشم من منجر شد که او از خانه برود. چون او در طایفه خود دارای مکتبی بود، دیگر برنگشت. و من از این مسأله خیلی ناراحت شدم. لذا آماده گشتم تا به مسافرت بروم. با پیرمردی از نزدیکان آن زن به سوی بغداد روانه شدیم. و در آنجا کارهایمان را انجام دادیم. و به خانه ابو القاسم بن روح- که خود را از خلیفه مخفی نموده بود- رفتیم. و سلام کردیم.

ابو القاسم، مقابل من کاغذی نهاد و گفت: اگر حاجتی داری در اینجا اسمت را بنویس. من نیز اسم خود و اسم پدرم را نوشتم. کمی نشستیم و بعد، از او خداحافظی کردیم. و به سوی سامرا روانه شدیم. و آنجا هم زیارت کردیم و برگشتیم. و به خانه ابو القاسم آمدیم. او آن نامه را بیرون آورد و آن را با نوشته‌های دیگر پیچیده بود تا اینکه به اسم من رسید. و به من داد. دیدم با خط روشن در آن نوشته شده است:

اما زاری، در حال زن و شوهر، پس خدا به زودی میان شما صلح برقرار خواهد ساخت و هنگامی که نام خود را روی نامه نوشتم، می‌خواستم که از آن حضرت بخواهم تا دعا کند بین ما صلح برقرار شود، ولی یادم رفت. و فقط نام خویش را نوشتم. و جواب همان گونه آمد که در خاطرم گذشته بود، اما نگفته بودم.

بعد از آن از شیخ ابو القاسم خداحافظی کردیم و از بغداد به کوفه آمدیم. روز آمدنم یا فردای آن روز، برادران همسرم آمدند و به من سلام کردند و از من معذرت خواستند. و همسرم با بهترین وجه به خانه‌ام برگشت. و دیگر میان من و او اختلافی پدید نیامد. و بدون اجازه من از منزل بیرون نرفت تا اینکه از دنیا رفت.

۱۳- وَ مِنْهَا: مَا رُوِيَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمُسْتَرِقِّ الصَّرِيرِ كُنْتُ يَوْمًا فِي مَجْلِسِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمْدَانَ نَاصِرِ الدَّوْلَةِ فَتَدَاكَّرْنَا أَمْرَ النَّاحِيَةِ قَالَ كُنْتُ أُرِي عَلَيْهَا إِلَى أَنْ حَضَرْتُ مَجْلِسَ عَمِّي الْحُسَيْنِ يَوْمًا فَأَخَذْتُ أَنْتَكَلُّمُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ قَدْ كُنْتُ أَقُولُ بِمَقَالَتِكَ هَذِهِ إِلَى أَنْ نُدْبِتُ لِرِوَايَةِ قَوْمٍ حِينَ اسْتَصَعَبَتْ عَلَى السُّلْطَانِ وَ كَانَ كُلُّ مَنْ وَرَدَ إِلَيْهَا مِنْ جِهَةِ السُّلْطَانِ يُحَارِبُهُ أَهْلُهَا فَسَلَّمَ إِلَيَّ جَيْشٌ وَ خَرَجْتُ نَحْوَهَا.

فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى نَاحِيَةِ طَرَزٍ خَرَجْتُ إِلَى الصَّيْدِ فَفَاتَتْنِي طَرِيدَةٌ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَوْعَلْتُ فِي أَثَرِهَا حَتَّى بَلَغْتُ إِلَى نَهْرٍ فَسَرْتُ فِيهِ وَ كُلَّمَا أَسِيرُ يَتَسَعُ النَّهْرُ فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ طَلَعَ عَلَيَّ فَارِسٌ تَحْتَهُ شَهْبَاءٌ وَ هُوَ مُتَعَمِّمٌ بِعِمَامَةٍ خَزَّ خَضْرَاءَ لَا أَرَى مِنْهُ إِلَّا عَيْنَيْهِ وَ فِي

رَجَلِيهِ حُفَانِ أَحْمَرَانِ فَقَالَ لِي يَا حُسَيْنُ فَلَا هُوَ أَمْرُنِي وَلَا كَنَانِي فَقُلْتُ مَاذَا تُرِيدُ قَالَ لِمَ تَزُرِّي عَلَى النَّاحِيَةِ وَلِمَ تَمْنَعُ أَصْحَابِي حُمْسَ مَالِكَ وَكُنْتُ الرَّجُلَ الْوَقُورَ الَّذِي لَا يَخَافُ شَيْئًا فَأُزْعِدْتُ مِنْهُ وَتَهَيَّبْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ أَفْعَلْ يَا سَيِّدِي مَا تَأْمُرُ بِهِ.

فَقَالَ إِذَا مَضَيْتِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي أَنْتَ مُتَوَجِّهَةٌ إِلَيْهِ فَدَخَلْتَهُ عَفْوًا وَكَسَبْتَ مَا كَسَبْتَهُ تَحْمِيلَ حُمْسِهِ إِلَى مُسْتَحِقِّهِ فَقُلْتُ السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ.

فَقَالَ امْضِي رَاشِدًا وَلَوْ عَنَانٌ دَابَّتِهِ وَانصَرَفَ فَلَمْ أُدْرِ أَيَّ طَرِيقٍ سَلَكَ وَطَلَبْتُهُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَخَفِيَ عَلَيَّ أَمْرُهُ وَازْدَدْتُ رُعبًا وَانكفأت راجعًا إِلَى عَسْكَرِي وَتَنَاسَيْتُ الْحَدِيثَ.

فَلَمَّا بَلَغْتُ قَوْمِي وَعِنْدِي أَنِّي أُرِيدُ مُحَارَبَةَ الْقَوْمِ خَرَجَ إِلَيَّ أَهْلُهَا وَقَالُوا كُنَّا نَحَارِبُ مَنْ يَجِيئُنَا بِخِلَافِهِمْ لَنَا فَأَمَّا إِذَا وَافَيْتِ أَنْتَ فَلَا خِلَافَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ ادْخُلِ الْبَلَدَةَ فَدَبَّرْهَا كَمَا تَرَى.

فَاقَمْتُ فِيهَا زَمَانًا وَكَسَبْتُ أَمْوَالًا زَائِدَةً عَلَى مَا كُنْتُ أَقْدِرُ ثُمَّ وَشَى الْقَوَادِي بِي إِلَى السُّلْطَانِ وَحَسِدْتُ عَلَى طُولِ مَقَامِي وَكَثْرَةِ مَا اكْتَسَبْتُ فَعَزَلْتُ وَرَجَعْتُ إِلَى بَعْدَادَ فَابْتَدَأْتُ بِدَارِ السُّلْطَانِ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَأَنْبِئْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَجَاءَنِي فِي مَنْ جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ فَتَخَطَى النَّاسَ حَتَّى اتَّكَأَ عَلَى تُكَايِي فَاعْتَضْتُ مِنْ ذَلِكَ وَلَمْ يَزَلْ قَاعِدًا مَا يَبْرُحُ وَالنَّاسُ دَاخِلُونَ وَخَارِجُونَ وَأَنَا أَزْدَادُ عَيْظًا.

فَلَمَّا تَصَرَّمَ النَّاسُ وَخَلَا الْمَجْلِسُ دَنَا إِلَيَّ وَقَالَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سِرٌّ فَاسْمَعُهُ فَقُلْتُ قُلْ فَقَالَ صَاحِبُ الشَّهْبَاءِ وَالنَّهْرِ يَقُولُ قَدْ وَفِينَا بِمَا وَعَدْنَا.

فَذَكَرْتُ الْحَدِيثَ وَارْتَعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَقُلْتُ السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ فَاقَمْتُ فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَفَتَحْتُ الْحَزَائِنَ فَلَمْ يَزَلْ يَحْمِسُهَا إِلَيَّ أَنْ حَمَسَ شَيْئًا كُنْتُ قَدْ أَنْسَيْتُهُ مِمَّا كُنْتُ قَدْ جَمَعْتُهُ وَانصَرَفَ وَلَمْ أَشْكُ بَعْدَ ذَلِكَ وَتَحَقَّقْتُ الْأَمْرَ.

فَأَنَا مُنْدُ سَمِعْتُ هَذَا مِنْ عَمِّي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ زَالَ مَا كَانَ اعْتَرَضَنِي مِنْ شَكِّ<sup>۱</sup>.

ابو الحسن مسترق ضریب (نابینا) گفت: روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم و در باره امام زمان مذاکره مینمودیم. من آن را بی اهمیت تلقی میکردم تا اینکه روزی عمویم حسین وارد مجلس گشت. باز من شروع کردم که در آن باره صحبت کنم. عمویم گفت: فرزند! من هم سابقا عقیده تو را داشتم تا اینکه بحکومت شهر قم رسیدم، و این موقعی بود که اهل آنجا سر بنافرمانی خلیفه برداشته بودند.

زیرا هر وقت حاکمی از طرف خلفا بانجا اعزام میشد اهل قم سر بنافرمانی برمیداشتند و با وی بجنگ و جدال برمی خواستند، پس لشکری به من دادند و بدین گونه رهسپار قم شدم. وقتی بناحیه طرز رسیدم، بعزم شکار بیرون رفتم، شکاری را دنبال کردم ولی از نظرم ناپدید شد. ناچار به تعقیب آن پرداختم تا بنهر آبی رسیدم و از کنار آن اسب میدوانیدم تا جایی که نهر بنظرم بزرگ و بی انتها آمد. ناگاه سواری را دیدم که سوار اسب سفیدی است و بطرف من می آمد و عمامه خز سبزی بسر نهاده و رویش را گرفته بود، بطوری که فقط چشمش پیدا بود، و دو کفش سرخ هم پوشیده بود.

سوار بمن گفت: ای حسین! و مرا امیر نگفت و باسم کنیه ام نخواند (و فقط نامم را برد). گفتم: چه میخواهی؟ گفت: چرا از ناحیه مقدسه (امام زمان عجل الله فرجه) انتقاد میکنی و برای چه خمس اموالت را باصحاب من نمی پردازی؟ من مردی دلیر و شجاع بودم مع الوصف این هنگام، بر خویشتن لرزیدم و مهابت او مرا گرفت.

گفتم: آقا! آنچه امر میفرمائی اطاعت میکنم. گفت: وقتی بمحلی که قصد آنجا را داری (قم) رسیدی و بدون جنگ و ستیز وارد شهر

شدی و بمرور اموالی بچنگ آوردی، خمس آن را بافرااد مستحق بده. گفتم: اطاعت میکنم سپس گفت: برو بسلامت. این را گفت و عنان اسب بگردانید و رفت. نفهمیدم از کدام راه رفت. هر چه از سمت راست و چپ او را جستجو نمودم پیدا نکردم و این خود موجب ترس بیشتر من شد.

آنگاه بجانب لشکر خود مراجعت نمودم و جریان را فراموش کردم. وقتی بقم رسیدم و قصد داشتم که با مردم آنجا جنگ کنم، اهل قم از شهر خارج شده نزد من آمدند و گفتند: پیش از این هر حاکمی که برای ما فرستاده میشد، چون با ما بعدالت سلوک نمیکرد، بجنگ و ناسازگاری با وی برمیخواستیم ولی اکنون که تو آمده‌ای حرفی نداریم، وارد شهر شو و چنان که میخواهی به تدبیر امور آن پرداز! من هم مدتی در قم ماندم و اموال بسیاری بیش از آنچه انتظار داشتم، اندوخته بعضی از سران لشکر از من نزد خلیفه سعایت نمودند و از طول توقف من در قم بعکس حکام سابق و مال بسیاری که جمع نموده بودم؛ حسد بردند، و در نتیجه من معزول شدم و به بغداد برگشتم و يك راست نزد خلیفه رفتم و سلام نمودم و سپس بخانه خود رفتم.

از جمله کسانی که از من دیدن کردند محمد بن عثمان عمری (وکیل دوم امام زمان علیه السلام) در زمان غیبت صغری) بود او از میان جمعیت آمد و تکیه بیالش من داد و نشست بطوری که کار او موجب خشم من گردید، او زیاد نشست و برنخاست که برود. مردم دسته دسته می آمدند و میرفتند و او همچنان نشسته بود و موجب ازدیاد خشم من میگشت.

وقتی مجلس بکلی خلوت شد محمد بن عثمان نزدیکتر آمد و گفت: میان من و تو رازی است که میخواهم گوش دهی. گفتم: بگو! گفت: صاحب آن اسب سفید که جنب آن زهر آب تو را دید، ما بوعده خود وفا نمودیم (یعنی وعده کردیم که اهل قم بدون جنگ و ستیز تو را می پذیرند و اموال زیادی بچنگ خواهی آورد) من یکباره ماجرا را بیاد آوردم و تکان

سختی خوردم.

سپس گفتم: چشم، اطاعت میکنم. آنگاه برخاستم و دست محمد بن عثمان را گرفته و اموالم را حساب نموده خمس آن را بیرون کردیم حتی قسمتی را که من فراموش کرده بودم، خمس آن را نیز معین کرد و رفت. بعد از این ماجرا دیگر در باره وجود امام زمان علیه السلام و اینکه نواب او از ناحیه مقدسه اش مأموربتهائی دارند تردید نکردم، و حقیقت امر بر من روشن شد. ابو الحسن مسترق راوی این خبر میگوید: من هم از وقتی این واقعه را از عمویم ابو عبد الله (حسین) شنیدم شکی که در این باره داشتم بکلی برطرف گردید.

۱۴- وَعَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ فَقُلْتُ أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْءٍ وَمَا أَنَا شَاكٌّ بِاعْتِقَادِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ رَأَيْتَ الْخَلْفَ.

فَقَالَ إِي وَاللَّهِ وَافِيئْتُهُ مِثْلَ ذَلِكَ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ قُلْتُ الْإِسْمُ. قَالَ الْأَمْرُ عِنْدَ السُّلْطَانِ أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخْلَفْ وَ لَدَا وَ قُسِمَ مِيرَاثُهُ وَ أَحَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ فَصَبَرَ عَلَى ذَلِكَ وَ هُوَ ذَا عِيَالِهِ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنِيلَهُمْ شَيْئاً فَإِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ فَانْقُؤُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ. <sup>۱</sup>

روایت شده از عبد الله بن جعفر حمیری که گفت: من و شیخ ابو عمرو عثمان بن سعید با هم بودیم، گفتم: می خواهم از تو سؤالی بکنم، من هیچ شکی ندارم که زمین خالی از حجت نیست، آیا تو جانشین [امام حسن عسکری علیه السلام] را دیده ای؟ پاسخ داد: به خدا قسم! آری، این چنین او را ملاقات کردم: و به دستش اشاره کرد. گفتم: نامش چیست؟

گفت: مطلب نزد سلطان [خلیفه عباسی] چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نموده و فرزندی از خود بجای نگذاشته و میراثش قسمت شده کسانی که در آن حق نداشته‌اند آن را اخذ نموده‌اند! آن حضرت به این ماجرا خبر نمود. و حال آنکه عیال و خانواده امام حسن عسکری علیه السلام در بدر شده‌اند و کسی جرات ندارد به آنان نزدیک شده یا چیزی به آنان برساند. پس اگر اسم او بر سر زبانه بیفتد به دنبالش جستجو می‌کنند (تعقیبش می‌کنند). پس از نافرمانی خداوند پرهیزید و از این موضوع صرف نظر نمایید

۱۵- وَ عَنْ أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ أَنَّهُ حُمِلَ إِلَيْهَا مِنْ قَمٍّ مَالٌ يُنْفَذُهُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ علیه السلام فَأَوْصَلَ الرَّسُولَ مَا دُفِعَ إِلَيْهِ وَ جَاءَ لِيَنْصَرِفَ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ قَدْ بَقِيَ شَيْءٌ وَ أَيْنَ هُوَ قَالَ لَهُمْ يَبِيقُ شَيْءٌ إِلَّا وَ قَدْ سَلَّمْتُهُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ امْضِ إِلَى فُلَانِ الْقَطَّانِ الَّذِي حَمَلَتْ إِلَيْهِ الْعِدْلَيْنِ مِنَ الْقَطْنِ فَافْتُقِ أَحَدَهُمَا الَّذِي عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ كَذَا وَ كَذَا فَإِنَّهُ فِي جَانِبِهِ فَتَحَيَّرَ الرَّجُلُ فَوَجَدَ كَمَا قَالَ<sup>۱</sup>.

از ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری (محمد بن عثمان وکیل دوم امام زمان علیه السلام) روایت شده است که: مالی از قم برای پدرش رسیده بود تا آنها را به صاحب الامر علیه السلام برساند، پس چون قاصد و آورنده اموال آنها را به او رسانید و آماده برگشتن گردید، ابو جعفر به او گفت: چیزی از آنچه که به تو سپرده‌اند باقی مانده است، آن کجاست؟ آن مرد گفت: چیزی نمانده مگر اینکه همه را تسلیم تو نموده‌ام.

ابو جعفر گفت: برو نزد فلان قطان که برایش دو عدل پنبه بردی، یکی از آن دو عدل که بر آن چنین و چنان نوشته شده است را بگشا و در کنار آن چیزی است که گفتم (دو پیراهن سودانی). آن مرد از آنچه ابو جعفر به او گفته بود، متحیر ماند و پس از جستجو مشاهده کرد

همان طور است که گفته بود.

۱۶- عَنْهُ عَنْ أَبِي نَصْرٍ هَبَةَ اللَّهِ [بْنِ مُحَمَّدٍ] بِنِ أَحْمَدَ الْكَاتِبِ ابْنِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ أَرْضَاهُ عَنْ شَيْوْخِهِ أَنَّهُ لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَضَرَ غُسْلَهُ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ وَ تَوَلَّى جَمِيعَ أَمْرِهِ فِي تَكْفِينِهِ وَ تَحْنِيطِهِ وَ تَقْبِيرِهِ مَأْمُورًا بِذَلِكَ لِلظَّاهِرِ مِنَ الْحَالِ الَّتِي لَا يُمْكِنُ جَحْدُهَا وَ لَا دَفْعُهَا إِلَّا بِدَفْعِ حَقَائِقِ الْأَشْيَاءِ فِي ظَوَاهِرِهَا. ۱

چون امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ رحلت فرمود، عثمان بن سعید حضرت را غسل داد و کفن و حنوط و دفن کرد. او شخصا (از جانب امام) مأمور به این کار شد که در ظاهر به این کار پردازد و ما هم حکم به ظاهر می کنیم. اگر کسی آن را نپذیرد، ظواهر حقایق را نپذیرفته و زیر پا گذارده است.

۱۷- وَ ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي الْعَزَاقِرِ الشَّلْمَغَانِيَّ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الْغَيْبَةِ الَّذِي صَنَفَهُ وَ أَمَّا مَا بَيْنِي وَ بَيْنَ الرَّجُلِ الْمُدْكَورِ زَادَ اللَّهُ فِي تَوْفِيقِهِ فَلَا مَدْخَلَ لِي فِي ذَلِكَ إِلَّا لِمَنْ أَدْخَلْتُهُ فِيهِ لِأَنَّ الْجِنَايَةَ عَلَيَّ فَانِيَّ وَلِيَّهَا. وَقَالَ فِي فَصْلِ آخَرَ:

وَ مَنْ عَظَمْتَ مِنْتَهُ عَلَيْهِ تَضَاعَفَتِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ وَ لَزِمَهُ الصَّدْقُ فِيمَا سَاءَهُ وَ سَرَّهُ وَ لَيْسَ يَنْبَغِي فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ إِلَّا الصَّدْقُ عَنْ أَمْرِهِ مَعَ عَظَمِ جِنَايَتِهِ وَ هَذَا الرَّجُلُ مَنْصُوبٌ لِأَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ لَا يَسَعُ الْعِصَابَةَ الْعُدُولُ عَنْهُ فِيهِ وَ حُكْمُ الْإِسْلَامِ مَعَ ذَلِكَ جَارٍ عَلَيْهِ كَجَزِيهِ عَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ ذَكَرَهُ. ۲

شلمغانی در اول کتاب غیبت که خود تصنیف کرده نوشته است: در باره اختلافی که میان

۱ . الغيبة (للطوسي) ۳۵۶

۲ . الغيبة (للطوسي) ۳۹۱



من و آن مرد (یعنی حسین بن روح) که خدا توفیقات او را افزون گرداند پدید آمده من دخالتی در آن نداشته‌ام، بلکه جنایتی بمن رسیده بود که ناچار بودم بگویم بمن جنایت شده است.

و در فصل آخر همان کتاب می‌نویسد: کسی که منت خداوند بر وی بزرگ باشد، حجت بر او زیاد می‌گردد و همواره در خوشیها و بدیها راستگوئی پیش می‌گیرد. میان من و خدا سزاوار نیست که جز راستگوئی از امر او چیزی بگویم با اینکه جنایت او نسبت بمن بزرگ است این مرد (حسین بن روح) از جانب امام زمان علیه السلام برای کاری از کارها منصوب گشته و شیعه را نمیرسد که از وی روی بگردانند با اینکه او بمن جنایت نموده مع الوصف حکم اسلام مانند سایر مؤمنین بر او جاری است.

**احادیث نقل شده از وکلای حضرت مهدی علیه السلام در کتب اربعه**

۱- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ الْقَلَانِسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ قَدْ مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي قَدْ مَضَى وَ لَكِنْ قَدْ خَلَّفَ فِيكُمْ مَنْ رَقَبْتُهُ مِثْلَ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ.<sup>۱</sup>

حمدان قلانسی گوید: بعمری (بفتح عین نامش عثمان بن سعید است و او اولین کس از نواب اربعه امام زمان علیه السلام است) گفتم: امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت، بمن گفت: او درگذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش باین حجم است- و با دست اشاره کرد-.

۲- عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ وَرَدَ عَلَيْهِ فِيمَا وَرَدَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ أَمَا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلَاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ عِنْدَ غُرُوبِهَا فَلَنْ كَانَ كَمَا يَقُولُ النَّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ وَ تَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطَانٍ فَمَا أُزْغِمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلَاةِ فَصَلَّهَا وَ أُزْغِمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ.<sup>۲</sup>

محمد بن جعفر اسدی- رضی الله عنه- که جزء پاسخ سؤالهای او که از طریق محمد بن عثمان عمری- قدس الله روحه- رسیده بود (سؤالاتی که از امام زمان علیه السلام بعمل آمده و آن حضرت هر کدام را پاسخ فرموده بودند و وسیله نایب دوم آن حضرت بازگردانده شده بود در خصوص مسأله مورد بحث امام علیه السلام فرموده بودند:) و اما آنچه در مورد نماز بهنگام طلوع خورشید و غروب آن پرسیده‌ای، اگر این چنین باشد که خورشید میان دو شاخ شیطانی طلوع و میان دو شاخ شیطانی غروب می‌کند در این صورت هیچ چیزی بهتر از نماز بینی

۱. الکافی ۳۲۹/۱

۲. من لا یحضره الفقیه ۴۹۸/۱

شیطان را بخاک نمی‌مالد، پس در این دو وقت آن را بخوان و بینی شیطان را بخاک بمال.  
 ۳- وَ زُوِيَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا  
 الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.<sup>۱</sup>

و از محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه - روایت شده است که گفت: بخدا قسم که صاحب این امر هر آینه هر سال در موسم حاضر می‌شود، چنان که مردم را می‌بیند، و میشناسد، و مردم او را می‌بینند و نمیشناسند.

۴- زُوِيَ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِي  
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ رَأَيْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ نَعَمْ وَ آخِرَ عَهْدِي بِهِ عِنْدَ بَيْتِ  
 اللَّهِ الْحَرَامِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.<sup>۲</sup>

و از عبد الله بن جعفر حمیری روایت شده است که گفت: از محمد بن عثمان عمری - رضی الله عنه - پرسیدم که آیا صاحب این امر را دیده‌ای؟

پس گفت: آری، و آخرین بار که او را دیدار کردم، کنار بیت الله الحرام بود، در حالی که میگفت: خدایا به آنچه مرا وعده دادی وفا کن.

محمد بن عثمان - رضی الله عنه و أراضاه - گفت: و آن حضرت را، در مستجار بحالی دیدم که پیرده‌های کعبه چنگ زده بود، و میگفت: خدایا انتقام مرا از دشمنانت بگیر.

۱. من لا يحضره الفقيه ۵۲۰/۲

۲. من لا يحضره الفقيه ۵۲۰/۲

جواب شبهات وارده بر وکلای اربعه حضرت مهدی علیه السلام

۱- طرح شبهه (امام حسن عسکری علیه السلام به مادرشان وکالت را سپرده)

۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى حَكِيمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا أُخْتِ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَمَانِينَ بِالْمَدِينَةِ فَكَلَّمْتُهَا مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ وَ سَأَلْتُهَا عَنْ دِينِهَا فَسَمَّتْ لِي مَنْ تَأْتَمُّ بِهِ ثُمَّ قَالَتْ فَلَانُ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام فَسَمَّيْتُهُ فَقُلْتُ لَهَا جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ مُعَايِنَةً أَوْ خَبْرًا فَقَالَتْ خَبْرًا عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام كَتَبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ فَقُلْتُ لَهَا فَأَيْنَ الْمَوْلُودُ فَقَالَتْ مَسْتُورٌ فَقُلْتُ فَالَى مَنْ تَفَرَّعَ الشَّيْعَةُ فَقَالَتْ إِلَى الْجَدَّةِ أُمِّ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهَا أَقْتَدِي بِمَنْ وَصِيَّتُهُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَقَالَتْ أَقْتَدَاءُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام أَوْصَى إِلَى أُخْتِهِ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فِي الظَّاهِرِ وَ كَانَ مَا يَخْرُجُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ مِنْ عِلْمٍ يُنْسَبُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ تَسْتَرًا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ قَالَتْ إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَصْحَابُ أَخْبَارٍ أَمَا زَوَيْتُمْ أَنَّ النَّاسَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ علیه السلام يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ فِي الْحَيَاةِ<sup>۱</sup>

احمد بن ابراهيم گوید: بر حکيمه دختر امام جواد و خواهر امام هادی علیه السلام در سال دويست و شصت و دو وارد شدم و از پشت پرده با وی صحبت کردم و از دينش پرسيدم، نام کسانی را که امام می داند برد، سپس گفت: حجه بن الحسن بن علی و نامش را برد. گفتم: فدایت شوم آیا او را مشاهده کرده اید یا آنکه خبر او را شنیده اند؟ گفت: خبر است و ابو محمد علیه السلام به مادرش اخبار کرده است.

گفتم: آن فرزند کجاست؟

گفت: مستور است.

گفتم: پس شیعه به چه کسی رجوع کند؟

گفت: به جده اش مادر ابومحمد علیه السلام.

گفتم: آیا به کسی اقتداء کنم که به زنی وصیت کرده است؟

گفت به حسین بن علی علیه السلام اقتدا کرده است زیرا حسین بن علی علیه السلام ظاهراً به خواهرش زینب دختر علی علیه السلام وصیت کرده و هر علمی که از حسین بن علی علیه السلام صادر می شد به خاطر آنکه او مستور بماند به زینب نسبت داده می شد، سپس گفت: شما اهل اخبارید، آیا برای شما روایت نکرده اند که میراث نهمین فرزند حسین بن علی علیه السلام در زمان حیاتش تقسیم می شود.

۲- وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْفَارِسِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَدِيجَةَ [حَكِيمَةً] بِنْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا علیه السلام فِي سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سِتِّينَ وَ مَاتَيْنِ بِالْمَدِينَةِ فَكَلَّمْتُهَا مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ وَ سَأَلْتُهَا عَنْ أَيْمَتِهَا فَسَمَّتْ مَنْ أَنْتُمْ [أَنْتُمْ] بِهِمْ ثُمَّ قَالَتْ فَلَانُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ فَقُلْتُ لَهَا جُعِلَتْ فِدَاكَ تَقُولِينَ مُعَايِنَةً أَوْ خَبَرًا قَالَتْ: عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام كَتَبَ بِهِ إِلَى أُمِّهِ، فَقُلْتُ لَهَا: وَ أَيْنَ الْوَلَدُ، قَالَتْ: مَسْتُورٌ قُلْتُ إِلَى مَنْ تَفَرَّغَ الشَّيْعَةُ قَالَتْ: إِلَى الْجَدَّةِ أُمِّ الْحَسَنِ علیه السلام قُلْتُ فَمَنْ اقْتَدَى فِي وَصِيَّتِهِ إِلَى امْرَأَةٍ فَقَالَتْ: اقْتَدَى بِجَدِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَوْصَى لِأَخْتِهِ زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ فِي الظَّاهِرِ فَكُلُّ مَا يَخْرُجُ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مِنْ عِلْمٍ يُنْسَبُ إِلَى عَمَّتِهِ زَيْنَبَ سِثْرًا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام ثُمَّ قَالَتْ: إِنَّكُمْ قَوْمٌ أَصْحَابُ أَخْبَارٍ مَا رُوِيْتُمْ عَنْ سَابِعِ سَبْعَةَ وُلْدٍ مِنَ الْحُسَيْنِ بَعْدَ الْخُمْسَةِ مِنْ وُلْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يُفَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَ هُوَ حَيٌّ فَلَمَّا نَشَأَ صَاحِبُ الزَّمَانِ علیه السلام نَشَأَ مَنْشَأً

أَبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَقَامَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا إِلَّا عَنِ ثِقَاتِهِ وَثَقَاتِ آبَائِهِ. <sup>۱</sup>

احمد بن ابراهيم گفت: در سال ۲۶۲ خدمت علی بن ابراهيم، پسر حکيمه، دختر امام جواد عَلَيْهِ السَّلَامُ رسيدم و از پشت پرده با او سخن گفتم. از مذهبش پرسيدم. او امامان خود را نام برد تا به امام دوازدهم رسيد و نام او را نيز گفت.

گفتم: فدایت شوم! او را دیده‌ای یا خبر یافته‌ای؟

گفت: از امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ خبر یافته‌ام که به مادرش نوشت.

گفتم: آن فرزند کجاست؟

گفت: پنهان است.

گفتم: شیعه به چه کسی پناه می‌آورد؟

گفت: به مادر امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ.

گفتم: آیا به کسی اقتدا کنم که به زنی وصیت کرده است؟

گفت: اقتدا به حسین بن علی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ کن که به خواهرش زینب دختر علی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در ظاهر وصیت کرد، و علم و دانشی که از ناحیه‌ی امام سجّاد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌رسید، به زینب نسبت داده می‌شد، تا جان علی بن الحسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ محفوظ بماند. سپس گفت شما قوم اصحاب اخباری هستید که آنچه روایت شدید از هفتمین فرزند امام حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بعد پنجمین از فرزندان امیرالمومنین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ میراث او تقسیم می‌شود در حالی که زنده است چون صاحب الزمان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رشد کند مثل پدرانش خواهد بود و مخفیانه امر خدا را انجام دهد جز اینکه از افراد مطمئن پنهان نکند.

## جواب شبهه (امام حسن عسکری علیه السلام به خاطر تقیه، چند نفر را جانشین ساختند)

در سیره معصومین علیهم السلام اگر کسی دقت کند می بیند که امام های که در زمان تقیه شدید بودند، وقتی می خواستند به شهادت برسانند چند تا وصی برای خودشان انتخاب می کردند که اولاً امام بعدی از خطرات در امان باشد و دوماً شیعیان جانشان در حفظ باشد که اگر به امام بعدی رجوع می کنند، دشمنان به آنها آسیب نرسانند.

در امامان یکی امام حسین علیه السلام و یکی امام صادق علیه السلام چند تا وصی داشتند.

۲- طرح شبهه (عثمان بن سعید رفتار نادرستی با امام حسن عسکری علیه السلام)

(داشت)

۱- قَالَ وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْبُرَّازُ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ وَ أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ مَشْهُورٍ قَالُوا جَمِيعاً اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام نَسَأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ فِي مَجْلِسِهِ علیه السلام أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَقَامَ إِلَيْهِ عَثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْعَمَرِيُّ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَقَالَ لَهُ اجْلِسْ يَا عَثْمَانُ فَقَامَ مُغْضَبًا لِيَخْرُجَ فَقَالَ لَا يَخْرُجَنَّ أَحَدٌ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنَّا أَحَدٌ إِلَى الْآنَ كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ فَصَاحَ علیه السلام بِعَثْمَانَ فَقَامَ عَلَيَّ قَدَمَيْهِ فَقَالَ أُخْبِرْكُمْ بِمَا جِئْتُمْ قَالُوا نَعَمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ جِئْتُمْ تَسْأَلُونِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعَمْ فَإِذَا غَلَامٌ كَأَنَّهُ قِطْعٌ قَمَرٍ أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَرُونَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَتِمَّ لَهُ عُمُرٌ فَأَقْبَلُوا مِنْ عَثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَ انْتَهَوْا إِلَى أَمْرِهِ وَ أَقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ.<sup>۱</sup>

جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزاز از جماعتی از شیعه منجمله علی بن هلال و محمد بن معاویة بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح در خبری طولانی مشهور نقل کرده که همه آنها گفتند: بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم تا در خصوص امام بعد از وی از حضرت جويا شویم چهل نفر دیگر غیر از ما نیز در مجلس حضرت بودند.

در این وقت عثمان بن سعید عمری برخاست و عرض کرد: یا ابن رسول الله! میخوامم



مطلبی را از حضرتت سؤال کنیم که خود داناتر میباشید.

حضرت فرمود: ای عثمان بنشین! سپس حضرت با حالتی خشمگین برخاست که بیرون رود و فرمود: هیچ کس بیرون نیاید. کسی از ما هم بیرون نرفت، بعد از لحظه‌ای حضرت، عثمان

بن سعید را صدا زد و او برخاست و ایستاد، حضرت فرمود: بگویم برای چه نزد من آمده‌اید؟

حضار گفتند بفرمائید یا ابن رسول الله!

فرمود: آمده‌اید از من پرسید امام بعد از من کیست؟

عرضکردند: آری یا ابن رسول الله! در این وقت جوانی را که مانند پاره ماه بود و از هر کس

پیدرش امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شباهت داشت در برابر خود دیدیم. حضرت فرمود:

بعد از من این امام شما و جانشین من میباشد از وی پیروی کنید و پراکنده نگردید که در امر

دین خود بهلاکت میرسید. بدانید که بعد از امروز دیگر او را نخواهید دید تا عمر او کامل

شود. پس هر چه عثمان بن سعید از جانب او بشما خبر میدهد، بپذیرید. او نماینده امام

شماست و انبوی تفویض میگردد.

**جواب شبهه (با توجه به مقامات و فضائل عثمان بن سعید مشخص می شود این کار برای تقیه بوده است)**

در سیره ائمه طاهرین علیهم السلام برای اصحاب نزدیکشان این نوع رفتار زیاد باب بوده است که به یارانشان دستور می دادند که جلو جمع، چنین رفتاری داشته باشند که یا جانشان از خطر دشمنان حفظ شود و یا از حسادت دوستان محفوظ بمانند.

**مطاعن و دلائل لعن شلمغانی توسط حضرت مهدی علیه السلام**

۱- و عن أبي علي بن همام قال أنفذ محمد بن علي الشلمغاني العزاقری إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح يسأله أن يباهله و قال إنما أنا صاحب الرجل و قد أمرت بإظهار العلم و قد أظهرته باطنا و ظاهرا فباهلني. فأنفذ إليه ابن روح أينا تقدم صاحبه فهو المخصوص فتقدم العزاقری فقتل و صلب و أخذ معه ابن أبي عون و ذلك في سنة ثلاث و عشرين و ثلاثمائة.<sup>۱</sup>

از ابو علی بن همام روایت شده است که محمد بن علی شلمغانی عزاقری، نامه‌ای به شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوشت و از وی خواست که با او مباهله کند و در آن ادعا کرده بود که: من سفیر حضرت حجّت علیه السلام هستم [و مأمور به اظهار علم می‌باشم و آن را ظاهرا و باطنا اظهار کرده‌ام، پس با من مباهله کن].

در پاسخ او حسین بن روح نوشت: هر يك از ما زودتر وفات کند مغلوب است.

پس عزاقری زودتر مرد، او کشته شد و بعد (جسد او) به دار آویخته شد، ابن ابی عون نیز به همراه او دستگیر شد و این (جریان مرگ او) در سال ۳۲۳ ه. ق بود.

۲- وَ أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُحَمَّدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ تَمَامٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الزُّكُوزَكِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ - وَ قَدْ ذَكَرْنَا كِتَابَ التَّكْلِيفِ وَ كَانَ عِنْدَنَا أَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعَ عَالٍ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَا كَتَبْنَا الْحَدِيثَ - فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ وَ أَيُّش كَانَ لِابْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ فِي كِتَابِ التَّكْلِيفِ إِنَّمَا كَانَ يُصَلِّحُ الْبَابَ وَ يَدْخُلُهُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَيَعْرِضُهُ عَلَيْهِ وَ يُحَكِّكُهُ فَإِذَا صَحَّ الْبَابُ خَرَجَ فَتَنَقَّلَهُ وَ أَمَرَنَا بِنُسْخَةٍ يَعْنِي أَنَّ الَّذِي أَمَرَهُمْ بِهِ

الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.  
 قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ فَكَتَبْتُهُ فِي الْإِدْرَاجِ بِخَطِّي بَبْعَدَادَ.  
 قَالَ ابْنُ تَمَّامٍ فَقُلْتُ لَهُ تَفَضَّلْ يَا سَيِّدِي فَأَدْفَعُهُ إِلَيَّ اِحْتَى أَكْتُبَهُ مِنْ خَطِّكَ فَقَالَ لِي قَدْ  
 خَرَجَ عَن يَدِي.

فَقَالَ ابْنُ تَمَّامٍ فَخَرَجْتُ وَ أَحَدْتُ مِنْ غَيْرِهِ فَكَتَبْتُ بَعْدَ مَا سَمِعْتُ هَذِهِ الْحِكَايَةَ. وَ قَالَ  
 أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ تَمَّامٍ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ الْكُوفِيُّ خَادِمُ الشَّيْخِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ  
 اللَّهُ عَنْهُ قَالَ سَأَلَ الشَّيْخُ يَعْنِي أَبَا الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ بَعْدَ  
 مَا ذَمُّهُ وَ خَرَجْتُ فِيهِ اللَّعْنَةُ فَقِيلَ لَهُ فَكَيْفَ نَعْمَلُ بِكُتُبِهِ وَ يُبَوِّتُنَا مِنْهَا مِلَاءً فَقَالَ أَقُولُ  
 فِيهَا مَا قَالَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ عليه السلام وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ كُتُبِ بَنِي فَضَالٍ فَقَالُوا كَيْفَ  
 نَعْمَلُ بِكُتُبِهِمْ وَ يُبَوِّتُنَا مِنْهَا مِلَاءً.

فَقَالَ عليه السلام خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا.  
 وَ سَأَلَ أَبُو الْحَسَنِ الْإِيَادِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَبَا الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لِمَ كَرِهَ  
 الْمُتَنَعَةَ بِالْبَكْرِ فَقَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله الْحَيَاءُ مِنَ الْإِيمَانِ وَ الشُّرُوطُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا فَإِذَا  
 حَمَلْتَهَا عَلَى أَنْ تُتَعَمَّ فَقَدْ خَرَجْتَ عَنِ الْحَيَاءِ وَ زَالَ الْإِيمَانُ فَقَالَ لَهُ فَإِنْ فَعَلَ فَهُوَ زَانٍ  
 قَالَ لَا.<sup>۱</sup>

ابو محمد محمدی رضی الله عنه از ابو الحسین محمد بن فضل بن تمام برای من نقل کرد  
 که گفت: از ابو جعفر محمد بن احمد زکوزکی در وقتی که از کتاب التکلیف سخن بمیان  
 آوردیم و بعقیده ما اسناد روایات آن همه عالی بود- زیرا که آن نخستین کتابی بود که ما در  
 حدیث نوشته بودیم- شنیدم که میگفت: ابن ابی عزاقر (شلمغانی) در تألیف کتاب التکلیف

کاری نکرده بود. او فقط ابواب آن را مرتب میکرد و نزد حسین بن روح میبرد و بوی نشان میداد و آن را حک و اصلاح مینمود. و پس از اصلاح بیرون می‌آمد سپس برای ما نقل میکرد و بامر حسین بن روح دستور میداد که نسخه‌ای از روی آن برداریم. ابو جعفر زکوزکی گفت: من کتاب مزبور را بخط خود در بغداد در چند طومار نوشتم.

ابن تمام میگوید: بوی گفتم: آقا! بمن افتخار دهید تا من هم از روی خط شما استنساخ کنم! ابو جعفر گفت: کتاب از دست من بیرون آمده است پس رفتم و از دیگری گرفتم، و بعد از شنیدن حکایت نسخه‌ای از آن برداشتم.

ابن تمام گفت: عبد الله کوفی خادم حسین بن روح رضی الله عنه برای من نقل کرد و گفت: بعد از صدور توقیع در مذمت و لعن محمد بن علی شلمغانی در باره کتابهای او از حسین بن روح سؤال شد که چگونه عمل بکتاب‌های او نمائیم زیرا خانه‌های ما پر از آن است؟ گفت: من همان جوابی را بشما میدهم که امام حسن عسکری علیه السلام بکسانی که از حضرتش پرسیدند: چگونه عمل کنیم بکتاب بنی فضا که خانه‌های ما پر از آنست، داد حضرت بآنها فرمود: هر چه آنها از راویان دیگر نقل کرده‌اند، عمل کنید و آنچه را خودشان نقل کرده و در آن اظهار نظر نموده‌اند ترك نمائید. و هم در غیبت شیخ است که: ابو الحسن ایادی از ابو القاسم حسین بن روح پرسید: چرا متعه دختر باکره مکروه است؟

در جواب گفت: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حیاء از ایمان است. شرط این کار هم میان تو و اوست، وقتی دختری را واداشتی که قبول کند از او لذت ببری از حیاء بیرون رفته و ایمانش از میان می‌رود. پرسید: اگر با اینفرض از دختر لذت ببرد زنا کرده؟ گفت: نه.

۳- روی أصحابنا أن أبا محمد الحسن السريعي كان من أصحاب أبي الحسن علي بن محمد عليه السلام و هو أول من ادعى مقاما لم يجعله الله فيه من قبل صاحب الزمان عليه السلام و

كذب على الله و حججه ﷺ و نسب إليهم ما لا يليق بهم و ما هم منه براء ثم ظهر منه القول بالكفر و الإلحاد و كذلك كان محمد بن نصير النميري من أصحاب أبي محمد الحسن ﷺ فلما توفي ادعى البابية لصاحب الزمان ففضحه الله تعالى بما ظهر منه من الإلحاد و الغلو و التناسخ و كان يدعي أنه رسول نبي أرسله علي بن محمد ﷺ و يقول بالإباحة للمحارم

و كان أيضا من جملة الغلاة أحمد بن هلال الكرخي و قد كان من قبل في عدد أصحاب أبي محمد ﷺ ثم تغير عما كان عليه و أنكر بابية أبي جعفر محمد بن عثمان فخرج التوقيع يلعنه من قبل صاحب الأمر و الزمان و بالبراءة منه في جملة من لعن و تبرأ منه و كذا كان أبو طاهر محمد بن علي بن بلال و الحسين بن منصور الحلاج و محمد بن علي الشلمغاني المعروف بابن أبي العزاقري لعنهم الله فخرج التوقيع بلعنهم و البراءة منهم جميعا على يد الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح ره و نسخته عَرَفَ أَطَالَ اللَّهُ بِقَاكَ وَ عَرَفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ حَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مَنْ تَثَقُّ بِدِينِهِ وَ تَسْكُنُ إِلَى نَيْتِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَهُمْ بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالشَّلْمَغَانِيِّ عَجَلَ اللَّهُ لَهُ النِّقْمَةَ وَ لَا أُمَّهَلَهُ قَدِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ فَارَقَهُ وَ أَحْدَفِي دِينِ اللَّهِ وَ ادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَ تَعَالَى وَ افْتَرَى كَذِباً وَ زُوراً وَ قَالَ بُهْتَاناً وَ إِثْمًا عَظِيماً كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَ خَسِرُوا خُسْرَاناً مُبِيناً وَ إِنَّا بَرِئْنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَامُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ مِنْهُ وَ لَعْنَاهُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ تَتْرَى فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَ الْبَاطِنِ وَ السَّرِّ وَ الْجَهْرِ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَى كُلِّ مَنْ شَابِعَهُ وَ بَلَغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا فَأَقَامَ عَلَى تَوَلَّاهُ بَعْدَهُ أَعْلَمَهُمْ تَوَلَّاكَ اللَّهُ أَنَّنَا فِي التَّوَقُّيِّ وَ الْمُحَادَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ نُظَرَائِهِ مِنَ السَّرِيعِيِّ وَ النُّمَيْرِيِّ وَ الْهَلَالِيِّ وَ الْبَلَالِيِّ وَ غَيْرِهِمْ وَ عَادَةُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ عِنْدَنَا

جَمِيلَةٌ وَبِهِ نَثَقُ وَإِيَّاهُ نَسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أُمُورِنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.<sup>۱</sup>

أصحاب برای ما نقل کرده اند که ابو محمد حسن شریعی ابتدا از أصحاب امام هادی علیه السلام سپس امام حسن عسکری علیه السلام بود، و او نخستین فردی بود که ادعای مقامی نمود که خداوند برای او از جانب صاحب الزمان قرار نداده و شایسته آنها نبود، و چیزهایی به آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنان از آن بیزار بودند، سپس مطالبی از کفر و الحاد از او ظاهر و آشکار گشت.

و همچنین محمد بن نصیر نمیری ابتدا از أصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود، و پس از فوت آن حضرت ادعای نیابت صاحب الزمان را نمود، و خداوند به جهت الحاد و غلو و عقیده تناسخی که از او ظاهر شد وی را رسوا و مفتضح فرمود، و او مدعی شده که پیغمبر است و امام هادی علیه السلام او را فرستاده است، و معتقد به خدائی امام هادی علیه السلام بود، و نزدیکی با محارم را جایز و مباح می دانست.

و همچنین از افراد غالی یکی: احمد بن هلال کرخی است، او قبلاً از جمله أصحاب امام هادی علیه السلام بود، سپس از عقیده اش تغییر یافته و منکر نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان شد، در پی این حرکت توقیعی از صاحب الأمر مبتنی بر لعن و برائت او در میان افراد دیگری که لعن شده بودند؛ صادر شد.

و همچنین بود ابو طاهر محمد بن علی بن بلال، و حسین بن منصور حلاج، و محمد بن - علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر - لعنهم الله -، برای تمام اینان توقیعی بر لعن و برائت از همه آنان بدست شیخ ابو القاسم حسین بن روح رحمه الله بدین مضمون صادر شد:

خداوند عمر تو را طولانی گرداند و همه خوبیها را بتو بشناساند، و سرانجام تو را به نیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند به کسانی که به دیانت آنان اطمینان داری اعلام کن که محمد بن علی معروف به شلمغانی خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت به او نمی دهد، چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده و چیزهایی ادعا کرد که موجب کفر به خالق متعال شد، و بخدا دروغ و بهتان بست و گناه بزرگی نمود، آنان که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده اند و زبانی بس آشکار بردند.

ما از طرف خدا و رسول صلوات و سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد از او بیزاری جسته و او را لعنت می کنیم، در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و لعنت خدا بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توفیق ما، باز در دوستی او ثابت بماند، و مردم را از این موضع مطلع گردان - خدا شما را دوست بدارد: - ما در پرهیز و حذر از او همان رفتار را داریم که با افراد همانند گذشته او داشتیم مانند: شریعی، نمیری، هلالی و بلالی، و دیگر از ایشان، و بعد از او ما عادت خدا را نیک دانسته و می دانیم و به او اعتماد می کنیم و از وی یاری می جوئیم و در همه امور، او برای ما کافی و نیکو کارگزار و پشتیبانی است.

۴- و منهم ابن أبي العزاقر أخبرني الحسين بن إبراهيم عن أحمد بن علي بن نوح عن أبي نصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب بن بنت أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنه قال حدثني الكبيرة أم كلثوم بنت أبي جعفر العمري رضي الله عنها قالت كان أبو جعفر بن أبي العزاقر وجيها عند بني بسطام و ذاك أن الشيخ أبا القاسم رضي الله عنه و أرضاه كان قد جعل له عند الناس منزلة و جاها فكان عند ارتداده يحكي كل كذب و بلاء و كفر لبني بسطام و يسنده عن الشيخ أبي القاسم فيقبلونه منه و يأخذونه عنه حتى انكشف ذلك لأبي القاسم فأنكره و أعظمه و نهى



بني بسطام عن كلامه وأمرهم بلعنه والبراءة منه فلم ينتهوا وأقاموا على توليه. وذاك أنه كان يقول لهم إنني أذعت السر و قد أخذ علي الكتمان فعوقبت بالإبعاد بعد الاختصاص لأن الأمر عظيم لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن ممتحن فيؤكد في نفوسهم عظم الأمر و جلالته.

فبلغ ذلك أبا القاسم رضي الله عنه فكتب إلى بني بسطام بلعنه والبراءة منه و ممن تابعه على قوله و أقام على توليه فلما وصل إليهم أظهروه عليه فبكى بكاء عظيما ثم قال إن لهذا القول باطنا عظيما و هو أن اللعنة الإبعاد فمعنى قوله لعنه الله أي باعده الله عن العذاب و النار و الآن قد عرفت منزلتي و مرغ خديه على التراب و قال عليكم بالكتمان لهذا الأمر.

قالت الكبيرة رضي الله عنها و قد كنت أخبرت الشيخ أبا القاسم أن أم أبي جعفر بن بسطام قالت لي يوما و قد دخلنا إليها فاستقبلتني و أعظمتني و زادت في إعظامي حتى انكبت على رجلي تقبلها فأنكرت ذلك و قلت لها مهلا يا ستي فإن هذا أمر عظيم و انكبت على يدها فبكت.

ثم قالت كيف لا أفعل بك هذا و أنت مولاتي فاطمة فقلت لها و كيف ذاك يا ستي فقالت لي إن الشيخ يعني أبا جعفر محمد بن علي خرج إلينا بالستر قالت فقلت لها و ما الستر قالت قد أخذ علينا كتماننا و أفزع إن أنا أذعته عوقبت قالت و أعطيتها موثقا أني لا أكشفه لأحد و اعتقدت في نفسي الاستثناء بالشيخ رضي الله عنه يعني أبا لقاسم الحسين بن روح.

قالت إن الشيخ أبا جعفر قال لنا إن روح رسول الله ﷺ انتقلت إلى أبيك يعني أبا جعفر محمد بن عثمان رضي الله عنه و روح أمير المؤمنين علي ﷺ انتقلت إلى بدن الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح و روح مولاتنا فاطمة ﷺ انتقلت إليك فكيف لا

أعظمک یا ستنا.

فقلت لها مهلا لا تفعلی فإن هذا کذب یا ستنا فقلت لی سر عظیم و قد أخذ علينا أن لا نکشف هذا لأحد فالله الله فی لا یحل بی العذاب و یا ستی لو لا حملتني علی کشفه ما کشفته لک و لا لأحد غیرک.

قالت الکبيرة أم کلثوم رضي الله عنها فلما انصرفت من عندها دخلت إلى الشیخ أبي القاسم بن روح رضي الله عنه فأخبرته بالقصة و کان یثق و یرکن إلى قولی فقال لی یا بنية إیاک أن تمضي إلى هذه المرأة بعد ما جرى منها و لا تقبلي لها رقعة إن کاتبک و لا رسولا إن أنفذته إلیک و لا تلقاها بعد قولها فهذا کفر بالله تعالی و الحداد قد أحکمه هذا الرجل الملعون فی قلوب هؤلاء القوم لیجعله طریقا إلى أن یقول لهم بأن الله تعالی اتحد به و حل فیہ كما تقول النصارى فی المسیح و یعدو إلى قول الحلاج لعنه الله.

قالت فهجرت بني بسطام و ترکت المضي إلیهم و لم أقبل لهم عذرا و لا لقیتم أمهم بعدها و شارع فی بني نوبخت الحدیث فلم یبق أحد إلا و تقدم إلیه الشیخ أبو القاسم و کاتبه بلعن أبي جعفر الشلمغاني و البراءة منه و ممن یتولاه و رضي بقوله أو کلمه فضلا عن موالاته.

ثم ظهر التوقيع من صاحب الزمان عليه السلام بلعن أبي جعفر محمد بن علي و البراءة منه و ممن تابعه و شایعه.<sup>۱</sup>

یکی دیگر از کسانی که ادعای باییت نمودند ابن ابی العزاقر است. حسین بن ابراهیم از احمد بن نوح و او از ابو نصر کاتب برای من (شیخ طوسی) نقل کرد و گفت: ام کلثوم دختر

محمد بن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت: ابو جعفر ابن ابی العزاقر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم و موجه بود. زیرا شیخ ابو القاسم (حسین بن روح) رضی الله عنه مقام او را در نزد مردم محترم و بزرگ میداشت.

او هم از این سابقه سوء استفاده کرد، و موقعی که از طریقه حق برگشت همه گونه دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل میکرد. بنی بسطام هم سخنان او را میپذیرفتند. چون خبر آن بحسین بن روح رسید. نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آن را بهتان بزرگ شمرد و بنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آنگاه دستور داد که او را لعنت کنند و از وی دوری جویند. ولی بنی - بسطام سخن حسین بن روح را نشنیدند و در ارادت بشلمغانی ثابت ماندند.

علت آنهم این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت: آنچه من بشما گفته‌ام سَرّی بود که آن را فاش ساختم. حسین بن روح از من پیمان گرفته بود که آن سرّ را کتمان کنم و بکسی نگویم. ولی اکنون که آن را فاش نموده‌ام، با همه خصوصیتی که با وی داشته‌ام مرا از خود دور میکند. آن سرّ امری عظیم بود که کسی جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده قادر بنگاهداری آن نیست.

شلمغانی با این سخنان بی اساس سابقه خود را نزد آنها محکمتر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت. چون این خبر بحسین بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می‌نمایند، و در دوستی او باقی مانده‌اند برای بنی بسطام فرستاد. آنها هم نامه را بشلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب گردید.

سپس گفت: اینکه حسین بن روح گفته است: مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! باین معنی که: لعنت بمعنی دور گردانیدن است. و لعنة الله یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانید و بنا بر این من هم اکنون مقام خود را شناختم! آنگاه صورتش را بخاک

نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و بکسی نگوئید.  
 ام کلثوم گفت: من بشیخ ابو القاسم (حسین بن روح) خبر دادم که روزی بخانه مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او هم از من استقبال نمود و مرا بسیار بزرگ داشت بطوری که خم شد پای مرا بیوسد. ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمیگذارم. زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است. او گریست و گفت چرا این طور از تو احترام نمایم با اینکه تو فاطمه زهرا علیها السلام هستی!!

گفتم: ای بانوی من! چطور من فاطمه زهرا علیها السلام هستم؟  
 گفت شیخ یعنی محمد بن علی (شلمغانی) در این باره سرّی بما سپرده است.  
 پرسیدم: چه سرّی بشما سپرده؟

گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می ترسم اگر آن را بازگو کنم خدا مرا عذاب کند من بوی اطمینان دادم که آن را بکسی نخواهم گفت ولی پیش خود، شیخ ابو القاسم حسین بن روح را استثناء کردم.

آنگاه گفت: شیخ ابو جعفر (شلمغانی) بما گفته است که: روح پیغمبر صلی الله علیه و آله پدیر شما محمد بن عثمان و روح امیر المؤمنین علیه السلام ببدن شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و روح فاطمه زهراء علیها السلام بتو منتقل شده است!! بنا بر این ای بانوی ما چرا تو را بزرگ ندانم؟!.

من گفتم؛ این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که همه دروغ است.

گفت: این سرّی عظیم است، شلمغانی از ما پیمان گرفته که برای هیچ کس نقل نکنیم. ای بانوی من خدا نکند که در این خصوص من عذاب شوم. اگر شما مرا وانمی داشتید که آن را افشاء کنم نه برای شما و نه برای احدی بازگو نمی کردم!

ام کلثوم گفت: چون از نزد آن زن بیرون آمدم، بخدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح رضی الله عنه رسیدم و داستان را باطلاع وی رساندم. شیخ ابو القاسم بمن وثوق داشت و

بگفته من اعتماد میکرد. در این وقت فرمود: ای دختر من! بعد از این ماجرا دیگر بخانه این زن مرو، اگر نامه یا قاصدی نزد تو فرستاد قبول مکن و بعد از این بدیدن او مرو. این حرفها کفر بخدا و الحادی است که این مرد ملعون (شلمغانی) در دلهای این مردم وارد نموده، تا از این راه بتواند به آنها بگوید: خدا او (یعنی خود شلمغانی) را برگزیده و در وی حلول کرده است. چنان که نصاری همین عقیده را در باره عیسی علیه السلام دارند، او می خواهد بقول حلاج علیه اللعنه معتقد شود.

پس من از بنی بسطام دوری نمودم و دیگر پیش آنها نرفتم و عذر آنها را نپذیرفتم و دیگر مادر آنها را ملاقات نکردم. این حکایت در میان طایفه بنی - نوبخت شیوع یافت. شیخ ابو القاسم هم بتمام شیعیان نامه نوشت و ابو جعفر شلمغانی را لعنت کرد و مردم را از معاشرت با وی و دوستان او و کسانی که گفته او را قبول می کردند یا با وی سخن می گفتند، بر حذر داشت، تا چه رسد که او را دوست بدارند.

آنگاه توقیعی از حضرت صاحب الزمان علیه السلام در لعن شلمغانی و دوری از او و پیروان او و کسانی که بگفته او رضایت داده و بعد از این توقیع بدوستی او باقی میمانند صادر شد.

۵- و كان سبب قتله أنه لما أظهر لعنه أبو القاسم بن روح و اشتهر أمره و تبرأ منه و أمر جميع الشيعة بذلك لم يمكنه التلبیس فقال في مجلس حافل فيه رؤساء الشيعة و كل يحكي عن الشيخ أبي القاسم لعنه و البراءة منه اجمعوا بيني و بينه حتى أخذ يده و يأخذ بيدي فإن لم تنزل عليه نار من السماء تحرقه و إلا فجميع ما قاله في حق و رقي ذلك إلى الراضي لأنه كان ذلك في دار ابن مقله فأمر بالقبض عليه و قتله فقتل و استراحت الشيعة منه.

و قال أبو الحسن محمد بن أحمد بن داود كان محمد بن الشلمغاني المعروف بابن أبي العزاقر لعنه الله يعتقد القول بحمل الضد و معناه أنه لا يتهماً إظهار فضيلة للولي إلا

بطعن الضد فيه لأنه يحمل السامع طعنه على طلب فضيلته فإذن هو أفضل من الولي إذ لا يتهياً إظهار الفضل إلا به و ساقوا المذهب من وقت آدم الأول إلى آدم السابع لأنهم قالوا سبع عوالم و سبع أوادم و نزلوا إلى موسى و فرعون و محمد و علي مع أبي بكر و معاوية.

و أما في الضد فقال بعضهم الولي ينصب الضد و يحمله على ذلك كما قال قوم من أصحاب الظاهر أن علي بن أبي طالب نصب أبا بكر في ذلك المقام و قال بعضهم لا و لكن هو قديم معه لم يزل قالوا و القائم الذي ذكروا أصحاب الظاهر أنه من ولد الحادي عشر فإنه يقوم معناه إبليس لأنه قال فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ و لم يسجد ثم قال لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ فدل على أنه كان قائماً في وقت ما أمر بالسجود ثم قعد بعد ذلك و قوله يقوم القائم إنما هو ذلك القائم الذي أمر بالسجود فأبى و هو إبليس لعنه الله.

و قال شاعرهم لعنهم الله

يا لاعنا بالضد من عدى

و الحمد للمهيمن الوفي

و لا حجامي و لا جعدي

نعم و جاوزت مدى العبد

لأنه الفرد بلا كيف

مخالط للنوري و الظلمي

و جاحدا من بيت كسروي

في الفارسي الحسب الرضي

ما الضد إلا ظاهر الولي

لست على حال كهمامي

قد فقت من قول علي الفهدي

فوق عظيم ليس بالمجوسي

متحد بكل أوحدي

يا طالبا من بيت هاشمي

قد غاب في نسبة أعجمي

كما التوى في العرب من لوي.

و قال الصفواني سمعت أبا علي بن همام يقول سمعت محمد بن علي العزاقري

الشلمغاني يقول الحق واحد و إنما تختلف قمصه فيوم يكون في أبيض و يوم يكون في أحمر و يوم يكون في أزرق.

قال ابن همام فهذا أول ما أنكرته من قوله لأنه قول أصحاب الحلول.<sup>۱</sup>

علت کشته شدن شلمغانی این بود که چون ابو القاسم حسین بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از او برحذر داشت، بطوری که دیگر نتوانست نیرنگ بازی کند. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابو القاسم حسین بن روح نقل میکردند، شلمغانی بحضار گفت: من و او را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق يك دیگر نفرین کنیم اگر آتشی نیامد و او را نسوزانید هر چه او در باره من گفته است، درست است. این خبر در خانه ابن مقله اتفاق افتاد و از آنجا بگوش الراضی بالله خلیفه عباسی رسید راضی هم دستور داد او را گرفته بقتل رساندند و بدین گونه شیعیان از شر او راحت شدند. ابو الحسن محمد بن احمد بن داود میگفت: محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر لعنه الله معتقد بود: آن کس که در منصب امامت با امام رقیب است و باصطلاح ایشان ضد امام است از امام افضل میباشد- معنی این عبارت اینست که هیچ فضیلتی برای ولی خدا متحقق نمیشود، مگر این که ضد او و رقیب او مورد سرزنش قرار گیرد. چه که وقتی مردم سرزنش ضد و مخالف ولی خدا را شنیدند، بفکر یافتن فضیلتی برای ولی می افتند. بنا بر این ضد و رقیب ولی خدا از خود وی افضل میباشد، زیرا بوسیله سرزنش و طعن اوست، که ولی فضیلت پیدا می کند! پیروان شلمغانی میگویند: این مذهب از زمان آدم اول تا آدم هفتم جریان داشته است! چه آنها معتقد بهفت عالم و هفت آدم

هستند و میگویند: فرعون از موسی و ابو بکر از محمد و معاویه از علی افضل است. و اما: خود ضد یعنی چه؟ بعضی از این فرقه گفته‌اند: ولی خدا، ضد (و رقیب) خود را منصوب میکند، چنان که جمعی از اصحاب حدیث اهل سنت میگویند: علی ابن ابی طالب خود ابو بکر را بمنصب خلافت منصوب داشت، و بعضی دیگر گفته‌اند: ضد هر ولی قدیم است، یعنی همه وقت و پیش از دنیا آمدن او با وی بوده است. آنها میگویند: قائمی که اصحاب ظاهر میگویند از اولاد امام یازدهم است و قیام می‌کند، همان شیطان است (نعوذ بالله) زیرا خداوند فرمود: همه فرشتگان آدم را سجده کردند جز ابلیس که سجده نکرد. سپس خدا میفرماید: شیطان گفت: در راه راست تو در کمین بندگان مینشینم.

این آیه دلالت دارد که شیطان موقع سجده فرشتگان ایستاده بود که گفت در راه راست در کمین بندگان خواهم نشست. و با این دلیل میگویند: قیام قائم یعنی آن قائمی که مأمور بسجده شد و سجده نکرد و او ابلیس بود. شاعر ملعون این فرقه اشعار زیر را در این معنی سروده است:

ای لعن کننده ضد که از طایفه عدی است (مقصود عمر بن الخطاب ضد و رقیب امیر المؤمنین است) او را لعن مکن که ضد، چیزی جز ظاهر ولی نیست (یعنی عمر در ظاهر همان علی است!) خدا را ستایش میکنم که حال من چون حجامت کننده و حمامی و جعدی نیست من در گفته خود بر فهدی فائق شدم آری و از منتهای فضل و علم عبدی هم گذشتم و بمقام بلندی رسیدم و مذهب مجوس ندارم. زیرا خداوند فرد بدون کیفیت است و با هر موحدی متحد می‌شود و با نور و ظلمت درآمیخته است.

ای طالب خاندان هاشمی و منکر دودمان ساسانی که در نسب عجمی و فارسی پسندیده پنهان شده؛ چنان که لوی در میان عرب ناپدید شده است! صفوانی میگفت: از ابو علی بن



همام شنیدم که میگفت: از محمد بن علی عزاقری شلمغانی شنیدم که میگفت: حق یکی است و پیراهنهای آن گوناگون است.

روزی حق در لباس سفید و روزی در لباس سرخ و روز دیگر در لباس سیاه است. ابن همام میگفت: این نخستین کلام زشتی بود که از شلمغانی شنیده شد. چه که این گفته اهل حلول است.

۶- و أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون بن موسى عن أبي علي محمد بن همام أن محمد بن علي الشلمغاني لم يكن قط بابا إلى أبي القاسم و لا طريقا له و لا نصبه أبو القاسم بشيء من ذلك على وجه و لا سبب و من قال بذلك فقد أبطل و إنما كان فقيها من فقهاءنا فخلط و ظهر عنه ما ظهر و انتشر الكفر و الإلحاد عنه.

فخرج فيه التوقيع على يد أبي القاسم بلعنه و البراءة منه و ممن تابعه و شاعبه و قال بقوله.<sup>۱</sup>

و هم جماعتی از علماء از هارون بن موسی تلعبکبری و او از ابن همام نقل کرده که گفت: محمد بن علی شلمغانی باب و طریق یعنی در و راهی نبود که مردم بوسیله آن به ابو القاسم حسین بن روح راه یابند و حسین بن روح هم او را باین سمتها منصوب نداشته بود، و بین او و مردم هم واسطه نبود. هر کس این عقیده را داشته باشد، اشتباه کرده او فقط فقیهی از فقهاء ما بود که فکرش آشفته شد و چیزهای ناهنجاری از او سر زد و کفر و الحادش منتشر گشت. سپس بوسیله حسین بن روح توقيع مبنی بر لعن و دوری از وی و پیروان او صادر شد.

۷- و أخبرني الحسين بن إبراهيم عن أحمد بن علي بن نوح عن أبي نصر هبة الله بن

محمد بن أحمد قال حدثني أبو عبد الله الحسين بن أحمد الحامدي البزاز المعروف بغلام أبي علي بن جعفر المعروف بابن رهومة النوبختي و كان شيخا مستورا قال سمعت روح بن أبي القاسم بن روح يقول لما عمل محمد بن علي الشلمغاني كتاب التكليف قال الشيخ يعني أبا القاسم رضي الله عنه اطلبوه إلي لأنظره فجاؤوا به فقرأه من أوله إلى آخره فقال ما فيه شيء إلا وقد روي عن الأئمة== في موضعين أو ثلاثة فإنه كذب عليهم في روايتها لعنه الله. <sup>۱</sup>

و نیز حسین بن ابراهیم از محمد بن نوح از ابو نصر بن احمد کاتب نقل کرده که گفت: ابو عبد الله حسين بن احمد حامدی بزاز معروف بغلام ابو علی بن جعفر معروف به ابن رهومه نوبختی که پیرمردی گوشه گیر (مستور) بود روایت نموده که گفت: از روح پسر ابو القاسم حسین بن روح شنیدم که گفت: موقعی که محمد بن علی شلمغانی کتاب التكليف را تصنیف کرد، شیخ یعنی ابو القاسم حسین بن روح گفت: آن کتاب را بیاورید تا آن را ببینم. کتاب را آوردند و او از اول تا آخر آن را خواند سپس گفت: چیزی بر خلاف روش اهل بیت در آن نیست مگر در دو یا سه جا که بر ائمه طاهرين== دروغ بسته، خدا او را لعنت کند.

۸- وَ أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوئِهِ أَنَّهُمَا قَالَا مِمَّا أَخْطَأَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فِي الْمَذْهَبِ فِي بَابِ الشَّهَادَةِ أَنَّهُ رَوَى عَنِ الْعَالِمِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ لِأَخِيكَ الْمُؤْمِنِ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَدَفَعَهُ عَنْهُ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْبَيِّنَةِ عَلَيْهِ إِلَّا شَاهِدٌ وَاحِدٌ وَ كَانَ الشَّاهِدُ ثِقَةً رَجَعْتَ إِلَى الشَّاهِدِ فَسَأَلْتَهُ عَنْ شَهَادَتِهِ فَإِذَا أَقَامَهَا عِنْدَكَ شَهِدْتَ مَعَهُ عِنْدَ الْحَاكِمِ عَلَى مِثْلِ مَا يَشْهَدُ عِنْدَهُ لِئَلَّا يَتَوَى حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ.

و اللفظ لابن بابويه و قال هذا كذب منه و لسنا نعرف ذلك و قال في موضع آخر كذب فيه.<sup>۱</sup>

نیز جماعتی از علماء از ابو الحسن محمد بن احمد بن داود و حسین بن علی بن بابویه قمی روایت کردند که آنها گفتند: از جمله خطاهائی که از شلمغانی در خصوص مذهب (فروع فقهیه) سر زد اینست که وی در باب شهادت از عالم (یعنی امام موسی بن جعفر علیه السلام) که بخاطر تقیه از دشمنان در برخی از روایات از آن حضرت تعبیر بعالم شده) روایت کرده که حضرت فرمود: اگر برادر مؤمن تو در گردن مردی حقی داشته باشد، و طرف آن حق را انکار کند، و برادر تو هم جز یکشاهد عادل و موثق نداشته باشد، نزد شاهد میروی و شهادت او را میپرسی، وقتی نزد تو گواهی داد، با وی نزد حاکم برو و مانند او شهادت بده بلکه حق مرد مسلمانی ضایع نشود سپس شلمغانی گفته است: این عبارت ابن بابویه است ولی ابن بابویه گفت: او دروغ گفته، ما از چنین حکمی اطلاع نداریم ابن بابویه در جای دیگر گفته است: شلمغانی در این حکم دروغ گفته است.

۹- أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ خَرَجَ عَلَيَّ يَدِ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ فِي ابْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ وَ الْمِدَادِ رَطْبٌ لَمْ يَجُفَّ.

وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ ابْنِ دَاوُدَ قَالَ خَرَجَ التَّوْقِيعُ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ رَوْحٍ فِي السَّلْمَغَانِيِّ وَ أَنْفَذَ نُسْخَتَهُ إِلَى أَبِي عَلِيِّ بْنِ هَمَّامٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ ابْنُ نُوحٍ وَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَتْحِ أَحْمَدُ بْنُ ذَكَا مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيِّ بْنِ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ بِتَوْقِيعِ خَرَجَ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ وَ

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ صَالِحِ الصَّيْمَرِيِّ أَنْفَذَ الشَّيْخُ  
 الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ مَجْلِسِهِ فِي دَارِ الْمُقْتَدِرِ إِلَى شَيْخِنَا أَبِي عَلِيِّ بْنِ  
 هَمَّامٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِائَةً وَأَمْلَاهُ أَبُو عَلِيٍّ عَلِيٌّ وَعَرَّفَنِي أَنَّ أَبَا  
 الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَاجَعَ فِي تَرْكِ إِظْهَارِهِ فَإِنَّهُ فِي يَدِ الْقَوْمِ وَحَسِبْتُهُمْ فَأَمَرَ بِإِظْهَارِهِ  
 وَأَنْ لَا يَخْشَى وَيَأْمَنَ فَتَخَلَّصَ وَخَرَجَ مِنَ الْحَبْسِ بَعْدَ ذَلِكَ بِمُدَّةٍ يَسِيرَةٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.  
 التَّوْفِيقُ عَرَّفَ قَالَ الصَّيْمَرِيُّ عَرَّفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكَ وَعَرَّفَكَ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَ  
 خَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مَنْ تَثَقَّ بِدِينِهِ وَتَسَكَّنُ إِلَى نَيْتِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا أَسْعَدَكُمُ اللَّهُ وَقَالَ ابْنُ دَاوُدَ  
 أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَكُمْ مَنْ تَسَكَّنُ إِلَى دِينِهِ وَتَثَقَّ بِنَيْتِهِ جَمِيعاً بَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ  
 الْمَعْرُوفُ بِالشَّلْمَعَانِيِّ زَادَ ابْنُ دَاوُدَ وَهُوَ مِمَّنْ عَجَّلَ اللَّهُ لَهُ النِّقْمَةَ وَ لَا أَمْهَلَهُ قَدِ ازْتَدَّ  
 عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ اتَّفَقُوا وَالْحَدَّ فِي دِينِ اللَّهِ وَادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ قَالَ هَارُونَ  
 فِيهِ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى وَافْتَرَى كَذِباً وَزُوراً وَقَالَ بُهْتَاناً وَإِثْمًا عَظِيماً قَالَ هَارُونَ وَ أَمراً  
 عَظِيماً كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالاً بَعِيداً وَ حَسَرُوا حُسْرَاناً مُبِيناً وَ إِنَّا قَدْ بَرَّئْنَا  
 إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ إِلِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْهِمْ مِنْهُ وَ  
 لَعْنَاهُ عَلَيْهِمْ لَعَائِنُ اللَّهِ اتَّفَقُوا زَادَ ابْنُ دَاوُدَ تَثَرَى فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَ الْبَاطِنِ فِي السِّرِّ وَ  
 الْجَهْرِ وَ فِي كُلِّ وَقْتٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ عَلَى مَنْ شَايَعَهُ وَ بَايَعَهُ أَوْ بَلَغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا وَ  
 أَقَامَ عَلَى تَوَلِّيهِ بَعْدَهُ وَ أَعْلَمَهُمْ قَالَ الصَّيْمَرِيُّ تَوَلَّاهُمْ اللَّهُ قَالَ ابْنُ دَكَاءَ أَعَزَّكُمْ اللَّهُ أَنَا مِنْ  
 التَّوْفِيقِيِّ وَ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ أَعْلَمَ أَنَّنَا مِنَ التَّوْفِيقِيِّ لَهُ قَالَ هَارُونَ وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّنَا فِي التَّوْفِيقِيِّ وَ  
 الْمُحَادَرَةِ مِنْهُ قَالَ ابْنُ دَاوُدَ وَ هَارُونَ عَلَى مِثْلِ مَا كَانَ مِنْ تَقَدُّمِنَا لِنُظْرَائِهِ قَالَ  
 الصَّيْمَرِيُّ عَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِنْ تَقَدُّمِهِ مِنْ نُظْرَائِهِ وَ قَالَ ابْنُ دَكَاءَ عَلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ  
 تَقَدُّمِنَا لِنُظْرَائِهِ اتَّفَقُوا مِنَ الشَّرِيعِيِّ وَ النُّمَيْرِيِّ وَ الْهَلَالِيِّ وَ الْبَلَالِيِّ وَ غَيْرِهِمْ وَ عَادَةَ اللَّهِ  
 قَالَ ابْنُ دَاوُدَ وَ هَارُونَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ اتَّفَقُوا مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ وَ بِهِ تَثَقُّ وَ

إِيَّاهُ نَسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أَمْرٍ نَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ قَالَ هَارُونُ وَ أَخَذَ أَبُو عَلِيٍّ هَذَا التَّوْقِيعَ وَ لَمْ يَدْعُ أَحَدًا مِّنَ الشُّيُوخِ إِلَّا وَ أَقْرَأَهُ إِيَّاهُ وَ كُوتِبَ مَنْ بَعْدَ مِنْهُمْ بِنُسْخَتِهِ فِي سَائِرِ الْأَمْصَارِ فَاشْتَهَرَ ذَلِكَ فِي الطَّائِفَةِ فَاجْتَمَعَتْ عَلَيَّ لُعْنُهُ وَ الْبِرَاءَةُ مِنْهُ وَ قَتِلَ مُحَمَّدٌ بِنُ عَلِيٍّ السَّلْمَعَانِيُّ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ.<sup>۱</sup>

نیز جماعتی از دانشمندان از هارون بن موسی تلعبکبری روایت کرده اند که گفت: محمد بن همام گفت: در ماه ذی الحجه سال ۳۱۲ هجری توقیعی بوسیله حسین بن روح در باره ابن ابی عزافر (شلمغانی) از ناحیه مقدسه بیرون آمد که مرکب آن هنوز تر بود و خشک نشده بود.

و هم جماعتی از ابن داود نقل کردند که گفت: توقیعی بوسیله حسین بن روح راجع بشلمغانی صادر گشت. حسین بن روح نسخه‌ای از آن را در ماه ذی الحجه ۳۱۲ برای ابو علی بن همام فرستاد. ابن نوح گفت: ابو الفتح احمد بن ذکاء غلام علی بن محمد بن فرات برای ما نقل کرد که ابو علی بن سهیل، خبر توقیعی را که در ذی الحجه سال ۳۱۲ از ناحیه مقدسه بیرون آمده بود بما داد.

همچنین محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح صیمری گفت: حسین بن روح نسخه آن توقیع را در ماه ذی الحجه سنه ۳۱۲ از زندان خود واقع در خانه مقتدر خلیفه عباسی، برای ابو علی بن همام فرستاد. ابو علی هم آن را خواند و بمن گفت: چون حسین بن روح در دست دشمن گرفتار و در زندان آنها بود، نامه‌ای خدمت امام زمان علیه السلام نوشت و از حضرت خواست که اجازه این توقیع را افشا نسازد ولی حضرت دستور فرمود که آن را افشا کند و از کسی نترسد و تأمین داشته باشد.

سپس باندک مدتی از زندان آزاد گردید. و الحمد لله.

نسخه توقیع (با اختلافی که محدثین در ضبط بعضی از فقرات آن دارند خطاب به حسین بن روح) از این قرار است: خداوند عمر تو را طولانی گرداند و همه خوبیها را بتو بشناساند، و سرانجام تو را بنیکی کامل گرداند و سعادت تو را پیوسته کند بکسانی که بدیانت آنها اطمینان داری اعلام کن که محمد بن علی معروف بشلمغانی خداوند در عذاب وی تعجیل نموده و دیگر مهلت باو نمیدهد. چه او از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده و ملحد گردیده و چیزهائی ادعا کرد که موجب کفر بخالق متعال شد. و بخدا دروغ و بهتان بست و گناه بزرگی نمود. آنها که از خداوند برگشتند سخت گمراه و از رحمت خدا دور شده‌اند و زبانی بس آشکار بردند.

ما از طرف خدا و پیغمبر از او بیزاری جسته و او را لعنت میکنیم: در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هر وقت و هر حال و بر کسی که از وی پیروی و تبعیت کند و بعد از صدور این توقیع ما، باز در دوستی او ثابت بماند، لعنت‌های خدا باد و مردم را از این موضوع مطلع گردان صیمری گفت: بعد نوشته بود: خدا شما را دوست بدارد و ابن ذکا گفت نوشته بود: خداوند شما را سرافراز گرداند من نظر خود را از وی باز میدارم و ابن داود گفت نوشته بود: بدان که ما دیگر از تلاف بوی، خودداری میکنیم هارون بن موسی تلعببری گفت: نوشته بود بمردم اطلاع بده که ما از دوستی وی خودداری نموده از او دوری می جوئیم.

ابن داود و تلعببری و ابن ذکا و صیمری گفته‌اند: بعد نوشته بود و از امثال او از کسانی که قبلا از آنها بیزاری نمودیم و همه گفته‌اند: بعد نوشته بود مانند شریعی و نمیری و هلالی و بلالی و غیرهم و در پایان توقیع نوشته بود: قبل از وی (شلمغانی) و بعد از او ما عادت خدا را نیکو دانسته و میدانیم و باو اعتماد میکنیم و از وی یاری می جوئیم و در همه امور، او برای ما کافی است و نگهدار خوبی است.

تلعکبری گفت: ابو علی این توقیع را گرفت و تمام شیوخ و رؤسای شیعه را دعوت کرد و برای آنها خواند و سپس از روی آن نسخه‌ها نوشته و بشهرها فرستادند تا آنکه در میان طایفه شیعه شهرت یافت و همه بالاتفاق او را لعن کردند و از وی دوری جستند قتل شلمغانی در سال ۳۲۳ هجری روی داد.

**تالیفات بخش شده مولف**

- ۱- یک شیعه منتظر و الوهیت اهل بیت علیهم السلام (به اذن خداوند)
- ۲- یک شیعه منتظر و ربوبیت اهل بیت علیهم السلام (به اذن خداوند)
- ۳- یک شیعه منتظر و سجده به اهل بیت علیهم السلام (به اذن خداوند)
- ۴- یک شیعه منتظر و خالقیت اهل بیت علیهم السلام (به اذن خداوند)
- ۵- یک شیعه منتظر و ویژگی ابدان اهل بیت علیهم السلام
- ۶- یک شیعه منتظر و تساوی بودن اهل بیت علیهم السلام
- ۷- یک شیعه منتظر و بودن اهل بیت علیهم السلام در یک زمان چندجا
- ۸- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۹- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۰- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امیرالمومنین علی علیه السلام
- ۱۱- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام حسن علیه السلام
- ۱۲- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام حسین علیه السلام
- ۱۳- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام سجاد علیه السلام
- ۱۴- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام باقر علیه السلام
- ۱۵- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام صادق علیه السلام
- ۱۶- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام کاظم علیه السلام
- ۱۷- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام رضا علیه السلام
- ۱۸- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل حضرت جواد الائمه علیه السلام
- ۱۹- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام هادی علیه السلام
- ۲۰- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام حسن عسکری علیه السلام



- ۲۱- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل امام مهدی علیه السلام
- ۲۲- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل حضرت زینب علیها السلام
- ۲۳- یک شیعه منتظر و به کار بردن لفظ هو برای اهل بیت علیهم السلام
- ۲۴- یک شیعه منتظر و ازلی و ابدی و سرمدی بودن اهل بیت علیهم السلام
- ۲۵- یک شیعه منتظر و فرق بین اهل بیت علیهم السلام و خداوند
- ۲۶- یک شیعه منتظر و فضائل حضرت ذوالفقار
- ۲۷- یک شیعه منتظر و رابطه حضرت زهرا علیها السلام با انبیاء
- ۲۸- یک شیعه منتظر و فضائل اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان
- ۲۹- یک شیعه منتظر و شناخت اجمالی از اهل بیت علیهم السلام
- ۳۰- یک شیعه منتظر و فضائل حضرت ابوطالب علیه السلام
- ۳۱- یک شیعه منتظر و حضرت عباس بن عبدالمطلب و اولاد علویش
- ۳۲- یک شیعه منتظر و مقصره
- ۳۳- یک شیعه منتظر و حضرت زید غریب علیه السلام
- ۳۴- یک شیعه منتظر و فضائل حضرت محمد حنفیه علیه السلام
- ۳۵- یک شیعه منتظر و روز ظهور امیرالمومنین علی علیه السلام در این عالم
- ۳۶- یک شیعه منتظر و کلمه عشق
- ۳۷- یک شیعه منتظر و وجوب زیارت امام حسین علیه السلام
- ۳۸- یک شیعه منتظر و لباس عزا
- ۳۹- یک شیعه منتظر و فضائل حضرت مختار ثقفی
- ۴۰- یک شیعه منتظر و حضرت خُر ریاحی
- ۴۱- یک شیعه منتظر و مقامات حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

- ۴۲- یک شیعه منتظر و حضرت خواجه ربیع
- ۴۳- یک شیعه منتظر و باب های اهل بیت علیهم السلام
- ۴۴- یک شیعه منتظر و کتاب الواحده
- ۴۵- یک شیعه منتظر و احادیث ناب
- ۴۶- یک شیعه منتظر و نماز
- ۴۷- یک شیعه منتظر و ازدواج عوام با سادات
- ۴۸- یک شیعه منتظر و اعراب
- ۴۹- یک شیعه منتظر و ابن عربی شیطان پرست
- ۵۰- یک شیعه منتظر و دجال شعراء
- ۵۱- یک شیعه منتظر و فقاء
- ۵۲- یک شیعه منتظر و ابن مسعود
- ۵۳- یک شیعه منتظر و افضلیت شیعیان بر پیامبران
- ۵۴- یک شیعه منتظر و بعضی از گناهان کبیره
- ۵۵- یک شیعه منتظر و حدود تقیه
- ۵۶- یک شیعه منتظر و تحریف قرآن
- ۵۷- یک شیعه منتظر و تارک الصلوة
- ۵۸- یک شیعه منتظر و شیطان و جنّ
- ۵۸- یک شیعه منتظر و فضائل حضرت سلمان محمدی
- ۶۰- یک شیعه منتظر و حجّت بر مردم تمام شده است
- ۶۱- یک شیعه منتظر و خمس
- ۶۲- یک شیعه منتظر و اکلاب الرقیه علیهم السلام

- ۶۳- یک شیعه منتظر و موی بدن
- ۶۴- یک شیعه منتظر و خواب و رویا
- ۶۵- یک شیعه منتظر و سحر و جادو
- ۶۶- یک شیعه منتظر و توهین های دکتر علی شریعتی به اهل بیت علیهم السلام
- ۶۷- یک شیعه منتظر و سنت و بدعت
- ۶۸- یک شیعه منتظر و غلو
- ۶۹- یک شیعه منتظر و فضائل و احکام صیغه
- ۷۰- یک شیعه منتظر و شطرنج
- ۷۱- یک شیعه منتظر و فضائل شهر قم
- ۷۲- یک شیعه منتظر و مدعیان دروغین
- ۷۳- یک شیعه منتظر و مشاهده امام زمان علیه السلام
- ۷۴- یک شیعه منتظر و نمّی از مقامات بنی هاشم
- ۷۵- یک شیعه منتظر و کاسبی از طریق اهل بیت علیهم السلام
- ۷۶- یک شیعه منتظر و کمک به ظلمه
- ۷۷- یک شیعه منتظر و دخانیات
- ۷۸- یک شیعه منتظر و روز نوروز
- ۷۹- یک شیعه منتظر و واسطه های خلقت
- ۸۰- یک شیعه منتظر و احادیث کفر صوفیه و فلاسفه
- ۸۱- یک شیعه منتظر و حضرت اسدالحیدر
- ۸۲- یک شیعه منتظر و خیانت به اهل بیت علیهم السلام
- ۸۳- یک شیعه منتظر و خطب نورانیه

- ۸۴- یک شیعه منتظر و احادیث مذمت خالکوبی
- ۸۵- یک شیعه منتظر و بزرگ ترین حدیث شیعه
- ۸۶- یک شیعه منتظر و معنی رفع القلم
- ۸۷- یک شیعه منتظر و دلائل کشتار صاحب الزمان علیه السلام
- ۸۸- یک شیعه منتظر و مقدمات تشکیل سپاه سفیانی
- ۸۹- یک شیعه منتظر و ولایت در فقه
- ۹۰- یک شیعه منتظر و احادیث مناقب الحق
- ۹۱- یک شیعه منتظر و اشخاص ملعون
- ۹۲- یک شیعه منتظر و امیرالمومنین علیه السلام و انبیاء
- ۹۳- یک شیعه منتظر و زیارات لاهوتی
- ۹۴- یک شیعه منتظر و اعمال قوم لوط
- ۹۵- یک شیعه منتظر و أنا ، أنا ، أنا
- ۹۶- یک شیعه منتظر و ۱۰۰۰ فضیلت
- ۹۷- یک شیعه منتظر و حضرت ذوالجناح
- ۹۸- یک شیعه منتظر و فضائل غدیر
- ۹۹- یک شیعه منتظر و غربت اهل بیت علیهم السلام
- ۱۰۰- یک شیعه منتظر و نمی از فضائل حضرت معصومه علیها السلام
- ۱۰۱- یک شیعه منتظر و روایات قیام قبل از ظهور
- ۱۰۲- یک شیعه منتظر و دفع بلایا از امام علیه السلام
- ۱۰۳- یک شیعه منتظر و حضرت علی اصغر علیه السلام
- ۱۰۴- یک شیعه منتظر و حضرت بلال

- ۱۰۵- یک شیعه منتظر و احادیث تشکر خداوند از اهل بیت علیهم السلام
- ۱۰۶- یک شیعه منتظر و برتری اهل بیت علیهم السلام بر قرآن
- ۱۰۷- یک شیعه منتظر و ورزش و بازی
- ۱۰۸- یک شیعه منتظر و حجاب
- ۱۰۹- یک شیعه منتظر و شرح روایات اسهاء النبی صلی الله علیه و آله
- ۱۱۰- یک شیعه منتظر و احکام زنزاده
- ۱۱۱- یک شیعه منتظر و راه های شناخت اول ماه رمضان
- ۱۱۲- یک شیعه منتظر و حجاب مخدرات در اسارت
- ۱۱۳- یک شیعه منتظر و ابومسلم ملعون
- ۱۱۴- یک شیعه منتظر و اولاد حضرت خدیجه رضی الله عنها
- ۱۱۵- یک شیعه منتظر و اصول فضائل اهل بیت علیهم السلام
- ۱۱۶- یک شیعه منتظر و احکام نقاشی و مجسمه
- ۱۱۷- یک شیعه منتظر و اصول حلّ تعارض بین روایات
- ۱۱۸- یک شیعه منتظر و ۱۱۱۰ فضیلت
- ۱۱۹- یک شیعه منتظر و احکام قبله
- ۱۲۰- یک شیعه منتظر و غسل جمعه
- ۱۲۱- یک شیعه منتظر و اذان و اقامه
- ۱۲۲- یک شیعه منتظر و نهی ازدواج با اشخاص خاص
- ۱۲۳- یک شیعه منتظر و دانستنی های از مخدرات عالم
- ۱۲۴- یک شیعه منتظر و نمّی از مقامات سادات
- ۱۲۵- یک شیعه منتظر و حدّ تقصیر (روزه و نماز)

- ۱۲۶- یک شیعه منتظر و حرمت دف (دایره)
- ۱۲۷- یک شیعه منتظر و اقوال میلاد حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۲۸- یک شیعه منتظر و علل سکوت امیرالمومنین علیه السلام
- ۱۲۹- یک شیعه منتظر و علل غیبت حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۳۰- یک شیعه منتظر و عجایب زمین و آسمان
- ۱۳۱- یک شیعه منتظر و خصوصیات حضرت زهرا علیها السلام به الباقی معصومین علیهم السلام
- ۱۳۲- یک شیعه منتظر و احکام قرائت نماز
- ۱۳۳- یک شیعه منتظر و خیانت به سادات
- ۱۳۴- یک شیعه منتظر و اخذ روایات معصومین علیهم السلام از اهل عامه
- ۱۳۵- یک شیعه منتظر و آداب احادیث
- ۱۳۶- یک شیعه منتظر و حیوانات
- ۱۳۷- یک شیعه منتظر و کتاب هفت شریف
- ۱۳۸- یک شیعه منتظر و اوقات نماز
- ۱۳۹- یک شیعه منتظر و احکام غناء و موسیقی
- ۱۴۰- یک شیعه منتظر و روایات فعلاً بدون سند
- ۱۴۱- یک شیعه منتظر و اثبات شهید شدن حضرت مهدی علیه السلام
- ۱۴۲- یک شیعه منتظر و احکام اسم و کنیه
- ۱۴۳- یک شیعه منتظر و تعداد اولاد امام حسین علیه السلام
- ۱۴۴- یک شیعه منتظر و صدمات وارده بر حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۴۵- یک شیعه منتظر و عروسان ایرانی حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۴۶- یک شیعه منتظر و نمّی از دانستی هایی نجوم روایی

- ۱۴۷- یک شیعه منتظر و دلائل ارتداد مردم (در مابین شهادت رسول خدا ﷺ و حضرت زهرا (ع))
- ۱۴۸- یک شیعه منتظر و احکام مرتد
- ۱۴۹- یک شیعه منتظر و معمای جمکران
- ۱۵۰- یک شیعه منتظر و ۱۱۰۰ فضیلت
- ۱۵۱- یک شیعه منتظر و اثبات وجوب نماز شب
- ۱۵۲- یک شیعه منتظر و ۵۰۰ حدیث مهدوی
- ۱۵۳- یک شیعه منتظر و چگونگی خلق انسان ها
- ۱۵۴- یک شیعه منتظر و آمادگی برای ظهور حضرت مهدی (ع)
- ۱۵۵- یک شیعه منتظر و تاریخ روایی شهادت ها و میلاد های اهل بیت (ع)
- ۱۵۶- یک شیعه منتظر و نمّی از دانستنیهای فاطمیه
- ۱۵۷- یک شیعه منتظر و حضرت أسامة بن زید
- ۱۵۸- یک شیعه منتظر و انتخاب همسر روایی
- ۱۵۹- یک شیعه منتظر و حرمت تلقیح مصنوعی
- ۱۶۰- یک شیعه منتظر و دلائل جواز تبلیغ برای اهل بیت (ع) و اسلام
- ۱۶۱- یک شیعه منتظر و ترجمه بحار الانوار
- ۱۶۲- یک شیعه منتظر و وکلای اربعه حضرت مهدی (ع)

دوستانی که علاقه دارند این جزوات را کامل تر کنند و به اسم خودشان و موسسه تحقیقاتیشون و به صورت کتاب چاپ کنند، اینجانب به صورت رایگان در خدمت گذاری هستم و فایل ورد این کتب را در اختیارشان قرار می دهم.

## تالیفات در حال کامل شدن

- ۱- یک شیعه منتظر و وحدانیت اهل بیت علیهم السلام
- ۲- یک شیعه منتظر و عبودیت اهل بیت علیهم السلام
- ۳- یک شیعه منتظر و تغییرات بعد از روز عاشورا
- ۴- یک شیعه منتظر و شناخت قاتلین اهل بیت علیهم السلام
- ۵- یک شیعه منتظر و شرح روایات مشاهده خداوند
- ۶- یک شیعه منتظر و مقتل الله
- ۷- یک شیعه منتظر و حضرت عقیل علیه السلام
- ۸- یک شیعه منتظر و حضرت جعفر توّاب علیه السلام
- ۹- یک شیعه منتظر و عاقبت ابولهب
- ۱۰- یک شیعه منتظر و حلّ روایات مشکله
- ۱۱- یک شیعه منتظر و مادران اهل بیت علیهم السلام
- ۱۲- یک شیعه منتظر و مقام زن
- ۱۳- یک شیعه منتظر و اهل بیت علیهم السلام و قرآن
- ۱۴- یک شیعه منتظر و حضرت شاهچراغ علیه السلام
- ۱۵- یک شیعه منتظر و حضرت ام البنین رضی الله عنها
- ۱۶- یک شیعه منتظر و روایات کتاب انیس السمراء
- ۱۷- یک شیعه منتظر و یهود
- ۱۸- یک شیعه منتظر و مقتل روایی
- ۱۹- یک شیعه منتظر و جابجایی ایام
- ۲۰- یک شیعه منتظر و جمعیت روز عاشورا



- ۲۱- یک شیعه منتظر و حضرت رباب علیه السلام
- ۲۲- یک شیعه منتظر و فضائل حضرت رقیه علیه السلام
- ۲۳- یک شیعه منتظر و مناقب حضرت محسن علیه السلام
- ۲۴- یک شیعه منتظر و ازدواج
- ۲۵- یک شیعه منتظر و هیئت داری
- ۲۶- یک شیعه منتظر و عواقب قضاء نماز
- ۲۷- یک شیعه منتظر و میوه جات
- ۲۸- یک شیعه منتظر و عوالم دیگر
- ۲۹- یک شیعه منتظر و امامت جزئی انبیاء
- ۳۰- یک شیعه منتظر و مکروهات
- ۳۱- یک شیعه منتظر و مستحبات
- ۳۲- یک شیعه منتظر و مساجد
- ۳۳- یک شیعه منتظر و پوشاک
- ۳۴- یک شیعه منتظر و شیعه کامل
- ۳۵- یک شیعه منتظر و شیعه بودن
- ۳۶- یک شیعه منتظر و احادیث حذف شده از کتب شیعه در قرون گذشته
- ۳۷- یک شیعه منتظر و حضرت سلیمان صد خزاعی
- ۳۸- یک شیعه منتظر و زیاد شدن رزق
- ۳۹- یک شیعه منتظر و شناخت اصحاب اهل بیت علیهم السلام
- ۴۰- یک شیعه منتظر و حضرت ذوالقرنین
- ۴۱- یک شیعه منتظر و خرافات

- ۴۲- یک شیعه منتظر و تغذیه اسلامی  
 ۴۳- یک شیعه منتظر و تقویم شیعه  
 ۴۴- یک شیعه منتظر و فرق افراد مهم  
 ۴۵- یک شیعه منتظر و اختراعات  
 ۴۶- یک شیعه منتظر و اذکار روایی  
 ۴۷- یک شیعه منتظر و شوخی های اهل بیت علیهم السلام  
 ۴۸- یک شیعه منتظر و اصحاب حضرت مهدی علیه السلام  
 ۴۹- یک شیعه منتظر و علم حروف  
 ۵۰- یک شیعه منتظر و حرمت اهدای عضو  
 ۵۱- یک شیعه منتظر و دانشنامه حضرت قاسم علیه السلام  
 ۵۲- یک شیعه منتظر و دانشنامه حضرت قاسم علیه السلام  
 ۵۳- یک شیعه منتظر و احکام میت  
 ۵۴- یک شیعه منتظر و احکام غسل  
 ۵۵- یک شیعه منتظر و احکام وضو  
 ۵۶- یک شیعه منتظر و ترجمه بحار الانوار  
 ۵۷- یک شیعه منتظر و ترجمه تهذیب الاحکام  
 ۵۸- یک شیعه منتظر و ترجمه استبصار  
 ۵۹- یک شیعه منتظر و ترجمه هدایة الكبرى  
 ۶۰- یک شیعه منتظر و ترجمه مدينة المعاجز  
 ۶۱- یک شیعه منتظر و ترجمه الخرائج و الجرائح  
 ۶۲- یک شیعه منتظر و ترجمه الثاقب فی المناقب

- ٦٣- يك شيعه منتظر و ترجمه عيون المعجزات
- ٦٤- يك شيعه منتظر و ترجمه نوادر المعجزات
- ٦٥- يك شيعه منتظر و ترجمه وسائل الشيعه
- ٦٦- يك شيعه منتظر و ترجمه مستدرک الوسائل
- ٦٧- يك شيعه منتظر و ترجمه اثبات الهداة
- ٦٨- يك شيعه منتظر و ترجمه مناقب ابن شهر آشوب
- ٦٩- يك شيعه منتظر و ترجمه دلائل الامامة
- ٧٠- يك شيعه منتظر و معمّاي ليلة الرغائب
- ٧١- يك شيعه منتظر و معراج رسول خدا ﷺ

## آدرس کانال های فقط فرج

مجموعه کانال های شناخت بهتر اهل بیت صلوات الله عليهم اجمعين.

- |          |                       |
|----------|-----------------------|
| @em۱۱۰   | ۱- فقط فرج.فضائل      |
| @۱۱۰em_۰ | ۲- فقط فرج            |
| @۱۱۰em_۱ | ۳- فقط فرج.کتابخانه   |
| @۱۱۰em_۲ | ۴- فقط فرج.احادیث ناب |
| @۱۱۰em_۳ | ۵- فقط فرج.مهدویّت    |
| @۱۱۰em_۴ | ۶- فقط فرج.مخدرات     |
| @۱۱۰em_۵ | ۷- فقط فرج.جزوات      |
| @۱۱۰em_۶ | ۸- فقط فرج.احکام      |
| @۱۱۰em_۷ | ۹- فقط فرج.مقتل       |

شیعه رهی جز ره الله ندارد  
جز ره آل رسول راه ندارد  
راه هدایت طریق آل رسول است  
شیعه خرابات و خانقاه ندارد



اللهم العن الجبت و الطاغوت